

به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه



ضرورت و روش تشکیل حزب لنینی در ایران

مازیار رازی

نشر میلیتانت
militaant.com

بخش اول (پی دی اف)

فهرست

- ۲ پیشگفتار به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷
- ۴ حزب ابزار برافروختن اخگر به شعله
- ۳۴ چرا باید پس از تسخیر قدرت توسط پرولتاریا، چشم انداز انحلال «حزب پیشتاز انقلابی» اعلام گردد؟
- ۶۵ نکاتی در مورد تدارک و سازماندهی انقلاب
- ۱۱۳ مفهوم حق گرایش در حزب
- ۱۱۶ یادداشت هایی درباره حزب پیشتاز انقلابی بین المللی
- ۱۴۸ در مورد مراحل رسیدن به حزب
- ۱۵۸ مولفه های اصلی حزب پیشتاز
- ۱۶۴ تشکل کارگری علیه سرمایه داری: از چه نوعی؟
- ۱۷۹ پرسش و پاسخ در مورد حزب پیشتاز کارگری
- ۱۸۴ نکاتی درباره تشکل های مستقل و حزب پیشتاز کارگری
- ۱۹۳ طبقه کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی
- ۱۹۹ مفهوم مارکسیستی سانترالیزم دمکراتیک
- ۲۰۴ ادای سهمی بر مفهوم حزب لنینی
- ۲۱۱ تدارک انقلاب به چه حزبی نیاز دارد؟

پیشگفتار

به ضرورت و روش تشکیل حزب لنینی در ایران

به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه

صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، متکی بر پیش بینی های کارل مارکس، نخستین و تنها انقلاب سوسیالیستی است که طبقه کارگر و زحمتکشانش را در یک جامعه عقب افتاده روسیه تزاری، بر مصدر قدرت قرار داد.

گرچه این انقلاب پس از چند سال به کجراه رفت، اما تجارب آن چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی کماکان به مثابه غنی ترین تجارب در تاریخ بشریت محسوب می شود. به سخن دیگر، برای نخستین بار در تاریخ معاصر اکثریت مردم ستمدیده جامعه، قدرت سیاسی را با تشکیل شوراهای کارگری به مثابه ارکان قدرت سیاسی، مستقیماً در دست خود گرفته، و آغاز به ساختن جامعه سوسیالیستی کردند. در دوره پس از تسخیر قدرت سیاسی توسط شوراهای کارگری، ما شاهد یکی از دمکراتیک ترین جوامع بشریت در تاریخ بودیم.

یکی از دستاوردهای مرکزی این انقلاب، اهمیت حضور سیاسی حزب پیشتاز کارگری یا حزب لنینی در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بود. در واقع می توان به جرات ادعان داشت که بدون حضور چنین حزبی که از سال ۱۹۰۰ توسط لنین طراحی شد، این انقلاب به پیروزی نمی رسید.

در انقلاب آتی ایران نیز، چنانچه چنین حزبی، پیش از بحران های اجتماعی و اقتصادی، توسط کارگران پیشتاز ساخته نشود و تدارک انقلاب توسط آن پی ریزی نشود، در وضعیت اعتلای انقلابی محققاً دستگاه دولت سرمایه داری سرنگون نخواهد شد. به سخن دیگر، یا همین رژیم به مصدر قدرت باقی مانده و یا رژیم دیگری با ظاهری نوین برای تداوم استثمار کارگران به قدرت خواهد رسید. تجربه انقلاب بهمن ۱۳۵۷ چنین سناریویی را به نمایش گذاشت. به سخن دیگر، رژیم شاه توسط اعتصاب عمومی کارگران سرنگون شد، رژیم خمینی به جای آن مستقر شد و دولت سرمایه داری دست نخورده باقی ماند. در نتیجه استثمار طبقه کارگر و ستم بر ملت های تحت ستم و زنان و اقشار اجتماعی ادامه یافت.

از اینرو، یکی از وظایف مرکزی جوانان سوسیالیست و ضد سرمایه داری در ایران شناخت دقیق چنین حزبی و تدارک برای تشکیل آن همراه با کارگران پیشتاز است.

مواعی اصلی در درون جنبش کارگری که در مقابل تشکیل حزب لنینی در چند دهه پیش وجود داشته از قرار زیرند:

اول، احزاب به اصطلاح «کارگری» و «کمونیستی» قیم مآبی که کاریکاتور حزب لنینی را ساخته و قصد دارند خود را جایگزین نهادهای خود - سازمانده کارگران کرده و دولت کارگری آتی را توسط حزب خود به جای شوراهای کارگری تشکیل دهند.

دوم، گرایشات آنارشیستی و شبه آنارشیستی که ضرورت حزب اخص کارگران سوسیالیست را نفی کرده و با شعارهای به ظاهر «رادیکال» اقدامات روزمره کارگران را در یافتن راه حلی مشخص برای ارتقاء آگاهی سیاسی برای تدارک انقلاب را مسدود می کنند.

سوم، گرایشات سندیکالیستی که با تشکیل حزب کارگران ضد سرمایه داری برای تدارک سرنگونی دولت سرمایه داری مخالفت کرده و فعالیت های خود را محدود به تحقق مطالبات صنفی می کنند.

گسست و مقابله با این سه گرایش انحرافی در درون جنبش کارگری راه را برای تشکیل حزب لنینی هموار خواهد کرد.

انتشار این دفتر به منظور بررسی و کمک رسانی به ساختن حزب لنینی در ایران است. مطالعه و بحث در مورد این دفتر به تمامی جوانان سوسیالیست و مبارز ضد سرمایه داری در ایران، توصیه می شود.

مازیار رازی
اکتبر ۲۰۱۷

حزب ابزار برافروختن اخگر به شعله^(۱)

در دفاع از مارکسیزم انقلابی، علیه رادیکالیزم خرده بورژوازی

«... هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جا زیر فشار هستند، عموماً برای پرولتاریا موعظه وحدت و آشتی سر می دهند، بسوی آن دست دوستی دراز می کنند و می گویند تا یک حزب بزرگ مخالف برپا کنند که کلیه ی گرایش های مختلف یک حزب دمکراتیک را در بر گیرد. آنان می گویند تا کارگران را به یک سازمان حزبی بکشانند که در آن شعارهای کلی سوسیال دمکراتیک مسلط باشد، شعارهایی که پشت آنان منافع ویژه پرولتاریا نمی تواند به پیش رود... و بسود خرده بورژوازی رادیکال و بضرر کامل پرولتاریا تمام می شود...» (۲)

کارل مارکس و فردریک انگلس

مقدمه

به راستی پرسیدنی است که چرا دولت های سرمایه داری، بسیاری از اقدامات علیه خود را تا حدودی تحمل می کنند - حتی گاهی انتشار مقالات و ترجمه های دیدگاه های کمونیست ها مانند کارل مارکس و انگلس را اجازه می دهند؛ سخنان ضد سرمایه داری سندیکالیست های چپ را گوش داده و تحمل می کنند؛ تشکل ها و انجمن های علنی و عمومی را حتی تحت فشار می پذیرند. اما، هرگز از در آشتی با تشکیلاتی مخفی از نوع لنینیستی آن بر نمی آیند؟ چرا در مورد حزب و تشکیلات مخفی کارگری حساسیت نشان داده و تمام ابزار سرکوب خود را در جهت از نطفه خاموش کردن آن به کار می گیرند؟ وحشت دستگاه اطلاعاتی، نظامی و قضایی یک نظام سرمایه داری، به ویژه از نوع اختناق آمیز آن، قابل درک است. زیرا یک گروه کوچک متعهد، جدی و مخفی، مجهز به برنامه برای رهایی طبقه کارگر و مصمم برای دخالتگری در درون جنبش کارگری در راستای تدارک کارگران به قول مانیفست برای "سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا" از هر عنصر دیگری برای دولت سرمایه داری خطرناک تر است. زیرا دولت سرمایه داری نیک می داند که عقاید کمونیستی و سوسیالیستی بدون حزب پر نفوذ سیاسی نهایتاً بی تاثیر بوده و در سطح تبلیغاتی باقی می ماند. دستگاه سرکوب نظام سرمایه داری می تواند جلوی اخگرها را گرفته؛ شعله ها را نهایتاً خاموش کرده؛ اما «مشعل کارگری» را نمی تواند تحت کنترل قرار دهد؛ زیرا وجود مشعل کارگری اخگرها را شعله ور کرده و شعله ها را دائمی برافروخته نگه می دارد. مشعل کارگری می تواند تاریکی ها را روشن کند. پرده از ایدئولوژی کاذب بورژوازی و خرده بورژوازی بر دارد. به

سخن دیگر، دولت سرمایه داری تلویحاً به جامعه اعلام می کند: کتاب کمونیستی انتشار دهید! شعار ضد سرمایه داری بدهید! سندیکا، اتحادیه و احزاب بزرگ بسازید! اما، تدارک ایجاد حزب پیشتاز مخفی برای تدارک سرنگونی سیادت دولت سرمایه داری هرگز! مارکس و انگلس جوان در نخستین اثر رسمی خود مانیفست کمونیست آشتی ناپذیری سرمایه داری و کارگران را به درستی تشخیص داده و به تمام کارگران جهان گوشزد کردند که: هدف فوتی و فوری کمونیست ها: متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله ی پرولتاریا ”... است و از “پرولتاریای سازمان یافته” به مثابه تنها نیرو برای رشد نیروهای مولده (رفاه اقتصادی) سخن به میان آوردند. مارکس و انگلس تا آخر حیات خود به این موضوع پای بند ماندند. به سخن دیگر آنان با صدای رسا اعلام داشتند که تا سیادت سرمایه داری از میان برداشته نشود؛ هیچ امیدی به رشد نیروهای مولده نیست و در نتیجه هیچ امیدی به دمکراسی و آزادی واقعی نخواهد بود. به زعم مارکس و انگلس چه کسانی این اقدام را باید تدارک ببینند: کمونیست ها با متشکل کردن “پرولتاریای سازمان یافته”. “این جملات ساده اساس نظریات مارکسیستی در دو قرن پیش بوده است. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه متکی بر نظریات این دو جوان کمونیست تحقق یافت. مسیر آتی انقلاب ایران نیز متکی بر همین جملات ساده پی ریزی خواهد شد.

اما ضدیت با حزب پیشتاز کارگری تنها محدود به دولت سرمایه داری نمی شود. متأسفانه در درون خود جنبش کارگری گرایشات ضد حزب پیشتاز کارگری، پرورش می یابند که با وجود ضدیت شان با نظام سرمایه داری، دچار انحراف شده و راه ساختن تشکیل حزب پیشتاز کارگری را به شکل دیگری مسدود می کنند. بدیهی است که در غیاب یک سازمان سراسری آگاه کارگری سوسیالیستی این قبیل انحرافات در خود جنبش کارگری نیز به وجود می آیند. انحرافات ضد حزب پیشتاز کارگری، عموماً به شکل دو طیف (که در مقابل یکدیگر قرار گرفته؛ اما عملاً دو روی یک سکه هستند)؛ پدید می آید. سکه ای دو سویه ای به نام «رادیکالیزم خرده بورژوازی».

طیف اول، کسانی هستند که روند حزب سازی را موکول به یک آینده بسیار دور و نامعلوم دانسته که از بستر تحولات جبری در درون جنبش کارگری پدید می آید. برخی از این طیف زیر فشارها ناشی از اختناق و سرکوب، شعارها و شیوه عملکردی تشکیلاتی خود را تغییر داده و خود را به اصطلاح “منطبق با وضعیت موجود” می کنند. گرچه آنان به ظاهر از مدافعان کارگران نمایان می گردند و از حقوق صنفی آنان حمایت می کنند؛ اما دچار لغزش فرصت طلبانه شده و افق فعالیت خود را در درون نظام سرمایه داری می بینند (سندیکالیست های راست) ۴. (بخشی دیگر از همین دسته برای متمایز نشان دادن خود از گرایش های سندیکالیستی راست؛ دست به طرح شعارهای به اصطلاح رادیکال و ضد سرمایه دار زده و ضدیت خود با تشکیل حزب پیشتاز انقلابی، را با نقد به نظریات تحریف شده از مواضع حزب لنینیستی؛ به نمایش می گذارند. این

عده خود را از یکسو فرای گرایشات سندیکالیستی، و از سوی دیگر فرای احزاب سنتی پنداشته و در واقع خود به فرقه ای ضد حزب لنینیستی مبدل گشته اند (سندیکالیست های چپ، آنارشویست ها و برخی از آنارکو سندیکالیست ها)

طیف دوم؛ احزابی هستند که دچار انحراف قیم مآبانه شده و حزب و سازمان کارگر و کمونیست خود را جدا از طبقه کارگر نقداً ساخته و از کارگران می خواهند که برای حل معضلات خود به آنها بپیوندند (احزاب چپ سنتی) (۶) این دسته با سوءاستفاده از تئوری لنینیستی و برداشت غیر واقعی و غیر اصولی از حزب لنینیستی؛ به ایجاد احزاب بورکراتیک، فرقه گرایانه و بی ارتباط با جنبش کارگری دست زده، و به شکل دیگری راه ساختن حزب پیشتاز کارگری را مسدود کرده اند. این طیف نیز به همان شکلی که گرایش ضد «ت حزب گرایی» به تدارک حزب پیشتاز کارگری لطمه می زند، و با ایجاد سکت های بورکراتیک با نام کارگر و کمونیستی، در مقابل ساختن حزب پیشتاز کارگری قرار گرفته است.

گرچه این دو طیف به ظاهر در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند، اما وجه مشترکی با هم دارند: ضدیت شان علیه حزب پیشتاز کارگری. اولی با الگو قرار دادن طیف دوم به عنوان حزب لنینیستی و چند نقل قول از چه باید کرد دوره لنین - آگاهی از بیرون به درون طبقه - حزب پیشتاز کارگری را در کل مردود اعلام می دارد؛ و دومی با متهم کردن طیف اول به نپیوستن به احزاب خود ساخته شان، آنها را تحت فشار سیاسی قرار می دهند.

برای نقد به این انحرافات، بهتر است در ابتدا با بررسی تحریفات نظر لنین در چه باید کرد آغاز کرد؛ سپس به ریشه های تاریخی حزب از دیدگاه مارکس و انگلس؛ و به دنبال آن به زمینه های تئوریک حزب پیشتاز کارگری و اصول عمومی آن پرداخت؛ و در انتها اکنون چه باید کرد؟

بخش یک

افسانه چه باید کرد و مسئله آگاهی از بیرون به درون طبقه ادعاهایی که مخالفان و مدافعان دروغین حزب پیشتاز کارگری حزب لنینیستی نسبت به چه باید کرد و نظریات لنین طرح می کنند از قرار زیر است:

۱ - حزب پیشتاز عموماً متشکل از روشنفکران است. زیرا این حزب معتقد است که کارگران خودشان قادر به تکامل آگاهی سوسیالیستی نمی باشند. آگاهی سوسیالیستی الزاماً باید همیشه توسط روشنفکران بورژوا به درون جنبش کارگری وارد گردد.

۲ - حزب پیشتاز متشکل از عده ای «انقلابیون حرفه ای» در تمایز با احزاب توده ای کارگری است.

۳- حزب پیشتاز هرگونه حرکت خودبخودی کارگران را مردود می داند و همواره از انقلاب سازمان یافته شده سخن به میان می آورد.

۴- حزب پیشتاز دمکراتیک نیست و دارای سلسله مراتب بورکراتیک (کمیته مرکزی، رهبری، کنگره و اقلیت و اکثریت است، و به ساختار «شورایی» اعتقاد ندارد.

در این بخش کوشش می شود که به نکات بالا که در اغلب نوشتجات مخالفان حزب لنینیستی (سندیکالیست های چپ و راست) و مدافعان دروغین حزب لنینیستی احزاب سنت استناد می شود؛ پاسخ داده شود:

نقش روشنفکران و آگاهی از بیرون به درون طبقه

پیش از برخورد به این موضوع؛ باید یک نکته مهم را تاکید کرد که به غیر از جزوه «چه باید کرد» ۱۹۰۲ (در هیچ نوشتار و گفتار دیگری (چه پیش و چه پس از نگاشتن این جزوه) اشاره ای به این موضوع در نوشتار لنین نشده است. پرسیدنی است که چرا مخالفان و مدافعان دروغین لنین تنها به این نوشته اشاره می کنند؟ برای نمونه چنانچه پس از نوشتن جزوه در ۱۹۰۲؛ لنین صحبت دیگری کرده باشد؛ آیا جا ندارد که اشاره شود که: «موضع لنین در سال ۱۹۰۲ چنین بوده اما پیش و پس از این جزوه موضع دیگری داشته است؟ چنانچه انگیزه دیگری در کار نباشد، چرا اینگونه مغرضانه صرفاً بر روی این جزوه تأکید می گردد و نه سلسله تحولات نظری لنین در مورد حزب پیشتاز کارگری؟ از مخالفان (و مدافعان دروغین) نظریه حزب لنینیستی، درخواست می شود که یک مورد دیگر از این طرز تفکر لنین، را استناد کنند.

واقعیت اینست که نظریه منعکس شده در چه باید کرد، ابتدا، توسط «ویکتور آدلر» در برنامه هاینفلد سوسیال دمکراسی اتریش و سپس توسط کارل کائوتسکی مطرح شد. این نظریه، مفهوم اساسی نظریه سازماندهی در بین الملل دوم بوده است. برای آشنایی با این نظریه دو نقل قول از مقالات کائوتسکی در زیر آورده می شود:

«چنانچه سوسیالیزم نخواهد ساده نگر و از لحاظ سیاسی بی تأثیر باشد، بایستی مناسبات اجتماعی با کلیه ی مسائل پیچیده آن درک شود... بنابر این پرولتاریا نمی تواند نزد خود سوسیالیزم زنده ای بسازد. این سوسیالیزم باید توسط اندیشمندانی که مجهز به کلیه ی ابزار علمی بورژوائی، نقطه نظری پرولتاریا اتخاذ می کنند و از این نقطه نظر بینش اجتماعی پرولتری نوین را گسترش می دهند، برای این طبقه آورده شود. چنان که اکثر این افراد برخاسته از بورژوازی بوده، که جنبش ناآگاه پرولتاریا را به یک جنبش آگاه و مستقل تبدیل کرده اند، و بالاخره به این ترتیب سوسیال دمکراسی را مهیا و بی ریزی کردند. ۱۷ آوریل ۱۹۰۱

مضافاً بر این، وی در مقاله ای دیگر چنین نوشت:

”بنابر این آگاهی سوسیالیستی آن است که از خارج وارد مبارزه طبقاتی پرولتاریا گردد، و نه چیزی که به صورت نطفه ای از خود این مبارزه طبقاتی رشد کرده باشد“ ۷.

در اینجا باید تذکر داد که مارکسیست های آن دوره؛ کارل کائوتسکی را به عنوان پاپ تئوری های سوسیالیستی می شناختند. به حق، او سهم بزرگی در تکامل تئوری های مارکسیستی ایفا کرده بود. او سر دبیر نشریه تئوریک حزب سوسیال دمکرات آلمان، ”زمان نو“ و همچنین نویسنده کتاب معتبری تحت عنوان ”دکترین کارل مارکس“ (خلاصه ای از جلد اول سرمایه) بود- این کتاب نهایتاً به ۱۸ زبان مختلف ترجمه شد. بدیهی است که لنین جوان نیز تحت تأثیر عقاید او قرار داشت. او پس از مطالعه موضع کائوتسکی در این مورد، در چه باید کرد عملاً همان نظریات کائوتسکی را بیان کرد:

”ما گفتیم که آگاهی سوسیال دمکراتیک در کارگران اصولاً نمی توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصرأ می تواند آگاهی تردیونیونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، برضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانین بنماید که برای کارگران لازم است و غیره. اما آموزش سوسیالیزم از آن تئوری های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تتبع نموده اند. خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیزم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی در زمره روشنفکران بورژوازی بودند“ ۸.

این جمله، کل گناهی است که لنین به آن مرتکب شده است!

اما باید در ضمن، توضیح داده شود که استدلال کائوتسکی در طرح این موضوع چه بوده که مورد تأیید لنین جوان نیز قرار گرفته بود. در آن دوره در حزب سوسیال دمکرات آلمان، گرایش راستگرایی وجود داشت که برنامه آرفورت و مارکسیزم را مردود اعلام می کرد. بنیان گذار این مشی راستگرا، ادوارد برنشتاین بود. وی تحت تأثیر عقاید فابین های بریتانیا و گرایشهای چپ طبقه ی متوسط به خصوص ”لیبرال های نوین“ انگلستان، به تجدید نظر طلبی مارکسیزم دست زد. برنشتاین بر این اعتقاد بود که حزب سوسیال دمکرات آلمان می بایستی حزبی رفرمیستی، با جهت گیری به سوی جلب آراء عمومی، باشد. به نظر وی حزب و اتحادیه های کارگری وابسته به آن، بایستی صرفاً در حرف انقلابی باشند. زیرا که رشد اقتصادی آلمان و تکامل اجتماعی و سیاسی، و در نتیجه ظهور لیبرالیزم طبقه ی متوسط، از یک آشتی طبقاتی بین آن طبقه و طبقه ی کارگر و فراروئیدن به سوسیالیزم از طریق مسالمت آمیز، حکایت می کند. او اعتقاد داشت که زمان عقاید انقلابی سر آمده و باید در تئوری های مارکسیستی و مارکسیزم تجدید نظر کرد. او جنبش کارگری را مترادف با فرم یا اصلاح طلبی و انقلاب را مترادف با تئوری، معرفی کرد. او بیان می کرد: ”جنبش همه چیز و هدف هیچ“ یعنی امروز فرم همه چیز است و فردا انقلاب.

در پاسخ به تئور برنشتاین؛ کائوتسکی، نماینده جناح رادیکال حزب؛ نقل قول بالا را بیان کرد؛ مبنی بر این که جنبش کارگری باید تئوری انقلابی داشته باشد و آن تئوری از درون جنبش ظاهر نمی‌گردد و باید از بیرون توسط "روشنفکران بورژوا" وارد جنبش کارگری گردد. ۹

قابل ذکر است که لنین جوان؛ حتی در اقتباس موضع کائوتسکی (جمله بالا)؛ دو زیر نویس به آن اضافه کرد که ملاحظه انتقادی خود را نسبت به آن جمله کائوتسکی بیان کرد. در زیر نویس اول، لنین می‌نویسد: "البته این (موضع) به این مفهوم نیست که کارگران هیچ نقشی در ایجاد چنین ایدئولوژی ای ندارند." لنین اضافه می‌کند که کارگران: "به مثابه تئورسین های سوسیالیست مانند پردون و وکلینگز (در این روند) دخالت می‌کنند، به سخن دیگر زمانی که قادر به این کار باشند." ... در این زیر نویس لنین به وضوح نشان می‌دهد که با پیشنهاد کائوتسکی توافق صد در صد ندارد.

زیر نویس دوم لنین در مورد خود انگیخت بودن عقاید سوسیالیستی است. لنین می‌نویسد "معمولاً گفته می‌شود که طبقه کارگر به شکل خود انگیخته به سوی سوسیالیسم سوق پیدا می‌کند. این کاملاً صحیح است به این مفهوم که تئوری سوسیالیستی بازتاب دهنده نتایج فلاکت طبقه کارگر است... و به این علت کارگران آنرا به سادگی جذب می‌کنند... طبقه کارگر به شکل خود انگیخته به سوی سوسیالیسم سوق پیدا می‌کند؛ اما در عین حال ایدئولوژی بورژوایی هم به شکل خود انگیخته خود را به مراتب بیشتر بر طبقه کارگر تحمیل می‌کند."

این دو زیر نویس نمایانگر ملاحظات نقادانه لنین جوان بر نظریات کارل کائوتسکی در مورد نقش کارگران در کسب آگاهی سوسیالیستی، همانطور که در زیر نویس ها نشان داده می‌شود؛ لنین با وجود درک این موضوع که انگیره کائوتسکی، در تقابل با نظریات راستگرایانه برنشتاین بوده؛ و با توجه به اعتبار سیاسی کائوتسکی در جنبش کمونیستی؛ کماکان نظریات وی را به شکلی ترمیم کرده و منطبق تر به وضعیت جنبش کارگری ارائه داد.

لازم به ذکر است که هم در دوره مارکس و هم در بین الملل در سال ۱۹۰۲ گرچه شرکت روشنفکران در درون احزاب کارگری و کمونیستی امری اجتناب ناپذیر قلمداد می‌شد؛ اما تداوم حضور آنان به مثابه یک امر "خطرناک" ارزیابی می‌شد مارکس و انگلس حضور روشنفکران در درون احزاب کمونیستی را، به ویژه در آلمان، بسیار خطرناک توصیف می‌کردند.

لنین نیز در تمام طول حیات سیاسی خود در تمام عرصه های تشکیلاتی از خطر نفوذ روشنفکران در حزب، به اعضا و کادرهای حزب هشدار می‌داد. از کسانی که ادعا می‌کنند لنین خواهان حذف کارگران در درون حزب، و دادن قدرت به روشنفکران بوده است؛ می‌خواهیم یک مورد را نشان دهند! درست برعکس تمامی مقالات در مجموعه آثار لنین مملو از جلوگیری از نفوذ روشنفکران در حزب است. در واقع انشعاب بلشویک ها از منشویک ها در سال ۱۹۰۳ بر سر این بود که منشویک ها می‌خواستند درهای حزب سوسیال دمکرات را بر روی روشنفکران غیر حزبی باز

کنند و لنین ورود آنان به حزب را دشوارتر می‌کرد. تمامی مهاجم منقدین به نظریه حزب لنین تنها متوجه جزوه چه باید کرد است، که یک جوان با کمتر از یک دهه تجربه کار سیاسی آنرا نگاشته بود.

اما، باید توجه کرد که جزوه چه باید کرد در عین حال خطاب به کسانی بود که تحت عنوان اکونومیست‌ها اصرار داشتند که طبقه کارگر در کل براساس مبارزه روزمره اقتصادی و در رودرویی با سرمایه داری "بخودی خود" و به تدریج به آگاهی سوسیالیستی خواهد رسید. این عده خواهان «نهضت صد در صد کارگری» بوده و نقش سازمان انقلابی سیاسی را بیهوده می‌پنداشتند. در مقابل این قبیل برخوردها، لنین در سال‌های ۱۹۰۱-۱۹۰۳ به قول خودش «سرترکه» را در جهت مقابل خم کرد و برای خنثی کردن بحث این عده، نظریه خود را به صورت اغراق آمیز طرح کرد. اما حتی در همان نوشته نکته پراهمیت دیگری را نیز مطرح کرد که توجه کافی به آن نشده است. لنین وجه تمایزی بین طبقه کارگر بطور اعم و اخص قائل بود. گرچه بحث وی و کائوتسکی در مورد طبقه کارگر بطور اعم صحت داشت، اما، همان بحث در مورد پیشروی طبقه کارگر صدق نمی‌کرد. لنین در همان دوره در چه باید کرد چنین توضیح می‌دهد:

"اغلب می‌گویند: طبقه کارگر بطور خود بخودی بسوی سوسیالیزم می‌رود. این نکته از این لحاظ که تئوری سوسیالیستی علل سیه روزی طبقه کارگر را از همه عمیق تر و صحیح تر تعیین می‌نماید کاملاً حقیقت دارد و به همین جهت هم هست که اگر خود تئوری در مقابل جریان خود بخودی سر تسلیم فرود نیاورد، اگر این تئوری جریان خود بخودی را تابع خویش گرداند، کارگران سهولت آن را فرا می‌گیرند)"^{۱۰}

مسئله انقلابیون حرفه ای

این ادعا مبنی بر اینکه لنین خواهان حزبی که توسط روشنفکران حرفه ای ساخته شود کاملاً بی‌اساس و کذب محض است. این اتهام نیز تنها از چه باید کرد، توسط مخالفان استنتاج شده است. در همان زمان به محض اینکه این اتهام وارد شد، لنین آنرا بارها در نوشتجات مردود اعلام کرد.

نکته مهمی که در پیوند با این مبحث باید ذکر کرد؛ مسئله غیر قانونی بودن فعالیت احزاب در روسیه بود. باید توجه کرد که نظریه حزب لنینیستی؛ یک فرمول عام و جهانشمول برای تمام کشورها و تمام موارد، نبود. بلکه پاسخی بود برای وضعیت سال ۱۹۰۲ در روسیه تزاری. لنین منظورش از "انقلابیون حرفه ای" در وضعیت روسیه این بود که تشکیلاتی به وجود آید که اعضا و فعالان آن ضمن انجام اقدامات کارگری، هر روز توسط پلیس شناسائی و راهی سبیری نشوند ضد لنینیست‌ها استدلال می‌کنند که منظور لنین از "انقلابیون حرفه ای" این است که او

خواهان استخدام روشنفکران تمام وقت برای انجام فعالیت های حزبی بوده است. بدیهی است اگر چنین می بود محققاً این روش به حذف کارگران منجر می شد. اما نظر لنین چنین نبود. سال ها پس از نگاشتن چه باید کرد، او به کرات متذکر شد که حزب به اعضای نیاز دارد که بخش عمده (یا تمام) وقت آزاد خود را به امور تشکیلاتی بپردازند. به سخن دیگر «انقلاب حرفه ای» کسی است که فعالیت سیاسی او نقش محوری و مرکزی در زندگی اش داشته باشد. یعنی زندگی روزمره او تابع کار سیاسی اش باشد؛ و نه برعکس. بدیهی است که کار سیاسی برای یک انقلابی نمی تواند یک مشغولیت باشد. مسلماً یک انقلابی حرفه ای مانند هر فرد دیگری در جامعه باید مشغول به کار باشد؛ اما کار و زندگی خصوصی او در مرکز زندگی اش قرار نمی گیرد؛ بلکه کار شخصی او بر محور کار سیاسی اش سازمان می یابد. البته تردیدی نیست که عده ای نیز به شکل تمام وقت در حزب می توانند استخدام گردند. اما این امر می تواند موقتی باشد و شامل حال تمام اعضای حزب گردد و نه تنها یک عده برگزیده و به شکل دائمی.

اما در عین حال، حضور انقلابیون حرفه ای کارگر در حزب از اهمیت بسیار برخوردار است. نخست اینکه کارگران عضو حزب می توانند وقت بیشتری برای فعالیت حزبی بگذارند و از کار روزمره در کارخانه برای مدتی رها گردند. دوم اینکه در این فرصت آنها تعلیمات سیاسی و آموزشی لازم را می بینند و در بازگشت به کارخانه مجهز تر از پیش دخالت سیاسی خواهند کرد. مرکزیت و هسته های مخفی

در ابتدا باید ذکر کرد که زمانی که لنین در سال ۱۹۰۲ طرح پیشنهادی خود را در چه باید کرد ارائه داد، او قصد طرح نظر نوینی را نداشت. حزبی که او مد نظر داشت همانند احزاب بین الملل دوم به ویژه حزب سوسیال دموکرات آلمان به رهبری «آگست بیل» بود. با این تفاوت که این حزب می بایستی در وضعیت غیر قانونی و پلیسی تزاریزم فعالیت داشته باشد.

مخالفان و مدافعان دروغین حزب لنینیستی از مفهوم سانترالیز و مرکزیت این برداشت را می کنند که گویا نظر لنین یک پدیده تشکیلاتی ماوراء مرکزیت و یا بورکراتیک بوده است. چنین نبوده است؛ نظر لنین داشتن یک مرکزیت برای سازماندهی فعالیت ها (مانند سایر احزاب موجود) بود. زیرا که در روسیه در سال ۱۹۰۲ حزب سراسری وجود خارجی نداشت. کنگره نخست حزب در روسیه در سال ۱۸۹۸ برگزار شد که به اهداف خود نایل نگشت. جنبش کارگری در روسیه همواره متشکل از هسته های منزوی کمونیستی؛ و گروه های کارخانه ای جدا از هم بود. در آن زمان هیچ مرکز فعالیت یا «حزبی» وجود نداشت. کنگره دوم در سال ۱۹۰۳ قرار بود که به تشکیل چنین حزبی مبادرت کند و جزوه چه باید کرد لنین در سال ۱۹۰۲ به این منظور انتشار یافت.

مخالفان حزب لنینیستی بر این اعتقادند که ایجاد هسته های مخفی منجر به ایجاد فرقه (سکت) و یا بورکراسی حزبی و جدایی از کار توده ای می گردد.

اول؛ ساختن هسته های مخفی، از لحاظ تاریخی یکی از ابزار محوری جنبش کارگری بوده است. انتخاب اعضای فعال و مورد اعتماد در یک تجمع کوچک پایه اصلی یک حزب کارگری را بنا می نهد و بنیاد گذاران جنبش کمونیستی، کارل مارکس و فردریک انگلس نیز بر این نظریه اعتقاد داشتند. مارکس در ژوئن ۱۸۵۰ چنین می نویسد:

“فرستاده (اتحادیه کمونیست) به آلمان، که برای فعالیتش تأییدیه کمیته مرکزی را دریافت کرده است، در همه جا صرفاً مورد اعتمادترین افراد را به عضویت “اتحادیه کمونیست” پذیرفته است... اینکه انقلابیون می توانند عضو اتحادیه شوند و یا خیر، بستگی به وضعیت محلی دارد. چنانچه چنین عضوگیری امکان نداشته باشد، بایستی افراد مورد اعتماد و انقلابیون صالحی را که هنوز مفاهیم و نتایج نهایی کمونیستی جنبش کنونی را در نیافته اند، در یک رده دوم از اعضای اتحادیه به معنی وسیعتر، گرد آورد. این اعضای رده دوم که برای آنان نایستی چیزی جز ارتباطات محلی و ایالتی را فاش کرد، باید بطور مداوم زیر نظر رهبری اتحادیه و کمیته ها باشند... جزئیات سازماندهی باید به هسته های رهبری کننده واگذار شود)”^{۱۱}

دوم؛ بورکراسی زمانی بر جنبش کارگری مسلط شد که حزب های انقلابی کارگری نفوذ بسیار ناچیزی بر جنبش بین المللی کارگری داشتند. در واقع حزب های سوسیال دموکراتیک و سندیکاهای کارگری، بورکراسی عمیقی را تکامل دادند. علت آن نیز ساده است. دموکراسی مستلزم شرکت فعال کلیه ی اعضاء در کلیه ی سطوح-به خصوص در سطح تصمیم گیری- یک سازمان سیاسی است. گشودن درهای حزب به روی «توده ای» از اعضاء غیر فعال که هرگز در رهبری آن شرکت نخواهند کرد، از پیش، انحصار رهبری حزب را در دست اقلیت کوچکی از اعضاء متمرکز می کند. این اکثریت غیر فعال، دقیقاً به همان دلیل که غیر فعال هستند، زیر نفوذ ایدئولوژی حاکم در جامعه، یعنی ایدئولوژی بورژوازی (و خرده بورژوازی) قرار می گیرند. حزب های کارگری و دموکراتیک جوامع سرمایه داری که میلیون ها عضو کارگر دارند توسط عده ای انگشت شمار رهبری می شوند. از آنجایی که انتخابات دموکراتیکی در کار نیست؛ این رهبران برای مدت های طولانی در مناصب خود باقی می مانند و عمدتاً به عناصر منحن و رفرمیست با اعتقادات خرده بورژوازی تبدیل می شوند.

در مقابل این انحطاط بورکراتیک، نظریه سازماندهی حزب پیشتاز تا کید می کند که در حزب صرفاً بایستی اعضاء فعال را پذیرفت و آنان را در کوتاه ترین مدت بر اساس اصول مارکسیستی آموزش داد. فقط تحت چنین وضعیتی می توان به حداقلی از برابری و کارمشتک در درون حزب انقلابی رسید؛ و صرفاً چنین حزبی قادر به تضمین دموکراسی درونی است. حزبی که متشکل از کارگرانی که “بطور خودانگیخته به مبارزه برخاسته اند”، قادر است در نهایت کل طبقه کارگر را در وضعیت اعتلای انقلابی برای تسخیر قدرت سازمان دهد. محافلی کوچک کارگری که زیر

لوای کار توده ای این روابط دمکراتیک درونی را رعایت نمی کنند خود آغشته به انحرافات بورکراتیک می گردند.

سوم؛ در طول تاریخ جنبش کارگری همواره گرایشاتی دیده شده اند که به صورت فرقه (سکت (عمل کرده اند. این روش در مقابل نظریه کار توده ای، قرار گرفته است. این دو روش از هم متمایزند: اولی بر اساس یک برنامه و عقاید ویژه شکل می یابد. و دومی بر اساس نقش مستقیم آن در مبارزه طبقاتی. تاریخ جنبش سوسیالیستی عمدتاً بر اساس شکل یابی تشکلات فرقه ای آغاز به کار کرد. تنها تکامل مبارزات کارگری نیاز احزاب توده ای که تمام کارگران را نمایندگی می کرد طرح کرد. مهم ترین تکامل در مقابل اشکال تشکیلاتی فرقه ای تشکیلات بین الملل اول بود. کارل مارکس در شکل دادن جنبش کارگری در تمام اشکال آن در یک سازمان بین المللی سراسری؛ نقش تعیین کننده داشت.

این روش از کار؛ در بین الملل دوم نیز ادامه یافت (با این تفاوت که اتحادیه های کارگری در بین الملل دوم شرکت فعال نداشتند). (در فرانسه فرقه های سوسیالیستی تا سال ۱۹۰۵ که حزب سوسیالیست واحد شکل گرفت، ادامه یافت. در آلمان فرقه لاسال تا سال ۱۸۷۵ فعال بود. سکت ها در بریتانیا فدراسیون سوسیال دموکرات که مدعی سوسیالیزم "انقلابی" بود، وجود داشت.

در سال ۱۹۰۲ زمانی که لنین چه باید کرد را نگاشت، تفاوت فاحشی بین روسیه و آلمان آن دوران وجود داشت. در آلمان جناح انقلابی حزب سوسیال دموکراسی نقش تعیین کننده در جنبش کارگری داشت. اما در روسیه جناح راست دست بالا را داشت. پیشنهاد لنین در «چه باید کرد» این نبود که باید یک فرقه چپگرا، خارج از جنبش کارگری ساخته شود. تا سال های پیش از انقلاب اکتبر لنین هیچگاه صحبت از ساختن یک حزب سراسری کمونیستی خاص، به میان نیاورد. اصول لینینیزم "به مثابه حزب "آهنین" در واقع پس از انحطاط کمینترن توسط استالینیزم ساخته شد و هیچ ارتباطی به حزب لینینیستی نداشت.

پیشنهاد لنین جوان بر اساس اصول حزب سازی بین المللی ایجاد یک حزبی بود که فعالیت ها را در روسیه اختناق زده دولت تزاری، مرکزیت دهد، اما در عین حال دموکراتیک باشد. دموکراسی در جهت جذب تجارب کارگری به درون حزب و تصمیم گیری دموکراتیک در مورد نحوه ی اجرای آن در جامعه. محققاً لنین خواهان ایجاد یک فرقه نبود. برای نمونه، در تبعید، به جای ایجاد یک فرقه تشکیلاتی خاص، به هیئت تحریریه «ایسکرا» با گرایش متفاوت نظری پیوست. حتی انشعاب «بلشویک» ها و «منشویک» ها تا پیش از جنگ جهانی اول به مفهوم دو جناح در درون یک حزب سوسیال دموکراتیک روسیه تلقی می شد.

حرکت خود به خودی

تقابل "تئوری خود به خودی" با "تئوری سازماندهی حزبی" نیز به درجه ای که مخالفان و مدافعان دروغین حزب لنینیستی ادعا می کنند، نبوده است. هیچکس (و به ویژه لنین (در جنبش کارگری تردیدی نسبت به جنبش خود بخودی کارگران نداشت. آنچه لنین با آن مخالفت می کرد، برجسته کردن جنبش خود به خودی، به مثابه تنها راه رهایی کارگران بود. این قبیل بزرگ سازی های جنبش خود به خودی؛ نقش رهبری کارگران را نادیده گرفته و در نتیجه دامن به بورکراسی کارگری می زند. زیرا در آن صورت رهبری نا دیده، نا شناخته شده پشت درهای بسته، به وجود می آمد که به جای کارگران تصمیم اتخاذ می کند. به سخن دیگر این انحراف نقش حزب را کاملاً منتفی دانسته در نتیجه سازماندهی انقلابی را منتفی می کرد. اکونومیست های روسیه بر این اعتقاد بودند که جنبش کارگری به حزب نیاز نداشته، و همه چیز توسط جنبش خود بخودی کارگری به توفیق و پیروزی نهایی می رسد. لنین با این روش از کار مخالفت می کرد.

انشعاب و وحدت حزبی

مخالفان حزب لنینیستی ادعا می کنند که لنین در حزب همواره خواهان انشعاب و افتراق بوده است. برای نمونه از انشعاب بلشویک ها و منشویک ها در سال ۱۹۰۳ نام می برند. در این مورد باید ذکر شود که برخلاف گرایشاتی که خواهان وحدت یا انشعاب «به هر بها» هستند، برخورد لنین با منشویک ها درست بوده است. در سال ۱۹۰۳ لنین با حمایت پلخانف اکثریت آرا در مورد مسایل تشکیلاتی حزب را بدست آورد. منشویک ها انشعاب کردند و نظر اکثریت را نپذیرفتند. پس از آن پلخانف موضعش را تغییر داد و از لنین خواست که برای حفظ «وحدت»، کنترل ایسکرا را به منشویک ها داده شود. لنین توضیح داد که چنانچه خود او در اقلیت قرار می گرفت مواضع اکثریت را برای دوره ای می پذیرفت و منشویک ها برای حفظ وحدت باید نظر کنگره دوم را بپذیرند. منشویک ها این نظر را نپذیرفتند و انشعاب تحمیل شد. سال ها پس از آن لنین بارها برای وحدت بین دو جناح کوشید (رجوع شود به مجموعه آثار لنین به انگلیسی، جلد های ۶ و ۷)

بنابر این، استدلال هایی مبنی بر اینکه حزب و تشکیلات لنینیستی دارای مواضع انشعاب طلبی است، صحت ندارد.

از دیدگاه لنین کسب آگاهی سوسیالیستی، درون طبقه کارگر (و یا بخشی از آن) امکان پذیر است؛ بشرط اینکه کارگران تحت تأثیر جریان خود بخودی (و یا فرمیستی) قرار نگیرند. در واقع اختلاف اساسی لنین با مخالفان خود در حزب سوسیال دمکراسی روسیه بر همین نکته استوار بود.

یکسال پس از انتشار چه باید کرد، در بحث در مورد برنامه‌ی حزب در دومین کنگره‌ی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه بحث در مورد طرح پیشنهادی برنامه‌ی حزب در نشست هشتم کنگره ۲۱ ژوئیه ۱۹۰۵ آغاز شد. در نشست نهم لنین گفت:

“نتیجه گیری کنیم. ما همه حالا می‌دانیم که اکنون میست‌ها ترکه را در یک جهت خم کردند. برای اینکه ترکه راست شود ضروری بود که آن را به جهت دیگر خم کرد، و این آنچه که من کردم، می‌باشد. من اطمینان دارم که جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه همیشه ترکه‌ای را که از سوی هر نوعی از اپورتونیزم خم شده است را شدیداً راست خواهد کرد، و به این ترتیب ترکه‌ی ما همیشه راستترین و مناسب‌ترین خواهد بود.”

اما انقلاب ۱۹۰۵، موضع لنین را در مورد این وجه تمایز اساسی و مفهوم نظریه سازماندهی بیشتر صیقل داد. لنین در پیشگفتار مقاله‌ای تحت عنوان «دوازده سال» در سال ۱۹۰۸ چنین می‌نویسد:

“پیش شرط اساسی برای موفقیت در استحکام حزب این واقعیت است که طبقه کارگر که برگزیدگان آن سوسیال دمکراسی را به وجود آورده اند به علت شرایط عینی اقتصادی دارای ظرفیت سازمان یابی ویژه‌ای است که او را از سایر طبقات جامعه سرمایه داری متمایز می‌کند. بدون این پیش شرط، سازمان انقلابیون حرفه‌ای چیزی جز یک بازی، یک ماجراجویی و یک پرچم ساده نخواهد بود و جزوه “چه باید کرد؟” تأیید می‌کند که سازمان انقلابیون حرفه‌ای فقط در پیوند با طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خود انگیخته به مبارزه برخاسته است معنی دارد”

و ادامه می‌دهد که: نقایص سازمان هسته‌های کوچک که بازتاب “مرحله نوپایی و عدم بلوغ جنبش کارگری در یک کشور” محسوب می‌شود، صرفاً در صورت “گسترش حزب در جهت عناصر کارگری که برای عمل توده‌گیر علنی متحد شده‌اند” برطرف می‌شود.

به سخن دیگر، تحلیل “یک جانبه” کائوتسکی که لنین در جزوه “چه باید کرد” استفاده کرد؛ در مورد چگونگی انتقال آگاهی سوسیالیستی از بیرون به درون طبقه کارگر، پس از تجربه شکست انقلاب ۱۹۰۵ تکامل یافت، و آن نظریه بر پیوند روشنفکران انقلابی و “طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خود انگیخته به مبارزه برخاسته است” و یا “عناصر کارگری که برای عمل توده‌گیر علنی

متحد شده اند“تکامل یافت. منظور از “عناصر کارگری” در درون جنبش کارگری نیز همانا رهبران عملی طبقه کارگر هستند. تئوری لنینیستی سازماندهی که بنیاد حزب بلشویک را پی ریزی کرده و پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ رو ۱۹۰۳ سیه را تضمین کرد، در واقع براساس چنین نظریه ای استوار بود و نه نظریات کائوتسکی و یا حتی نظریات مندرج در “چه باید کرد”.

بخش دو

ریشه های تاریخی حزب پیشتاز کارگری

جنبش سیاسی کارگری از یک سو، از درون رادیکالیزم خرده بورژوایی و از سوی دیگر از سازمان های خود انگیخته اتحادیه ای سر برون آورده است. چنانچه مادر این نوزاد را اتحادیه های کارگری بنامیم، پدر آن رادیکالیزم خرده بورژوایی بوده است. اما، این نوزاد در روز نخست تولد خود، هم از مادر و هم از پدرش بطور قاطع جدا شد.

زیرا از یکسو، گرچه جنبش های خود بخودی طبقه کارگر در قرن های ۱۹-۱۸ نقش تعیین کننده ای در پیشبرد مبارزات ایفا کردند، اما آن مبارزات را در عین حال در محدوده مقاومت های صرفا اکونومیستی نگه داشتند. مبارزات صنفی و اقتصادی طبقه کارگر هیچگاه منجر به رهایی نهایی آن طبقه نشده، که برعکس آن جنبش ها را نهایتاً تحت نفوذ عقاید بورژوایی و خرده بورژوایی قرار داده اند. در نتیجه جنبش سیاسی طبقه کارگر مجبور شد که از این مادر بطور قاطع و نهایی برش کند.

از طرف دیگر، جنبش سیاسی طبقه کارگر محصول تاریخی دموکراسی خرده بورژوایی بوده است. از میان جناح چپ رادیکالیزم ژاکوبین ها(۱۲)، گروهی برخاست و در مقابل مدافعان انقلاب بورژوایی و عوام فریبی های بورژوایی مبنی بر “برابری” و “برادری”؛ را افشا کرد. اولین نظریات سیاسی طبقه کارگر توسط بابوف(۱۳) و همراهانش در انقلاب فرانسه طنین افکند. مارکس و انگلس نیز خود در ابتدا به عنوان همکاران مطبوعات و جنبش چپ افراطی دمکراتیک خرده بورژوایی ظاهر شدند. لاسال(۱۴) و ویلهلم لیکنشت(۱۵) با انشعاب از نیروهای دمکرات رادیکال “مردم گرایان”، نخستین سازمانهای سوسیال دمکرات را در آلمان بنیاد نهادند. پلخانف(۱۶)، پدر “مارکسیزم روسیه”، و پایه گذار جنبش سیاسی کارگری روسیه در ابتدا عضو سازمان مردم گرای “زمین و آزادی” بود. در انگلستان بنیادگذاران جنبش سیاسی کارگری اکثرأ از درون رادیکالیزم خرده بورژوایی برون آمدند.

همانطور که سندیکالیزم، جنبش کارگری را محدود می کرد، رادیکالیزم خرده بورژوایی نیز خود را نهایتاً در خدمت منافع تولید کنندگان کوچک مستقل قرار داد. عقاید خرده بورژوا رادیکال قرن ۱۹، طبقه کارگر را برای مبارزه پیگیر از منافع ویژه خود نهایتاً باز داشت. مارکس و انگلس از

نخستین کمونیست هایی بودند که در سطح نظری و سیاسی از رادیکالیزم خرده بورژوایی، سازمان خود را جدا ساختند. آنان در سال ۱۸۵۰ در مورد سازمان های خرده بورژوا رادیکال چنین نوشتند:

“ هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جا زیر فشار هستند، عموماً برای پرولتاریا موعظه وحدت و آشتی سر می دهند، بسوی آن دست دوستی دراز می کنند و می کوشند تا یک حزب بزرگ مخالف برپا کنند که کلیه ی گرایش های مختلف یک حزب دمکراتیک را در بر گیرد. آنان می کوشند تا کارگران را به یک سازمان حزبی بکشانند که در آن شعارهای کلی سوسیال دمکراتیک مسلط باشد، شعارهایی که پشت آنان منافع ویژه پرولتاریا نمی تواند به پیش رود... و بسود خرده بورژوایی رادیکال و بضرر کامل پرولتاریا تمام می شود.” ۱۷.

بدین ترتیب جنبش سیاسی کارگری می بایستی هم از سازمان های خودانگیخته، و هم از حزب های خرده بورژوا بطور قاطع جدا شود. نخستین سازمانهای سیاسی طبقه کارگر نیز بر این اساس ساخته شدند. اما، به مجرد اینکه جنبش کارگری مستقل نخستین گام های حیات خود را بر داشت، قطب جاذبی برای همان خرده بورژوازی رادیکال شد. خرده بورژوازی رادیکال که قادر نیست در مقابل پرولتاریا از یک طرف و بورژوازی از سوی دیگر تشکل های خود را به وجود بیاورد، به تنها مرکز موجود معتبر، یعنی سازمان های سیاسی کارگران، روی می آورد. البته خرده بورژوازی رادیکال با عقاید، نظریات و ایدئولوژی خود وارد سازمانهای کارگری می شود. طبعاً در این مقطع از تاریخ نیز، مجدداً مسئله برش از این گرایش ها، برای مارکسیست های انقلابی، طرح شد- با این تفاوت که این بار در درون خود سازمان های کارگری این انشقاق بایستی صورت می گرفت.

کارل مارکس در مورد ضرورت ساختن حزب پیشتاز کارگری

در میان طبقه ی کارگر نه تنها عقاید خرده بورژوازی که حتی ایدئولوژی بورژوایی می تواند به سادگی رخنه کند. زیرا که ایدئولوژی حاکم در جامعه طبقاتی، ایدئولوژی هیئت حاکم است. بورژوازی از طرق مختلف تأثیرات نظری خود را بر کل جامعه می گذارد. بهمین ترتیب، در درون یک حزب کارگری، تفکیک میان رادیکالیزم خرده بورژوایی و جنبش سیاسی طبقه کارگر را نمی توان صرفاً در شکل ظاهری آنان نشان داد. رادیکالیزم خرده بورژوایی بسیاری از اصلاحات پیشنهادی نمایندگان طبقه کارگر را برای بهبود وضعیت و خیم اجتماعی می پذیرد و در بسیاری از مواقع، پیگیرتر از کارگران کمونیست به مبارزات ضد سرمایه داری دست می زند. آنچه رادیکالیزم خرده بورژوایی را از جنبش سیاسی طبقه کارگر متمایز می کند هدف های تاریخی این دو نیرو اجتماعی است. به گفته کارل مارکس در مانیفست، فقط کارگران کمونیست

خواهان سلب مالکیت سرمایه داری و وسایل تولید هستند. صرفاً در برنامه طبقه کارگر محو طبقات، دولت و کلیه ی وجوه استثمار انسان ها به دست انسان ها، جای دارد. کارگران کمونیست برای تسخیر قدرت سیاسی و استقرار جامعه سوسیالیستی و تشکیل دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا (دمکراسی کارگری) مبارزه پیگیر می کنند. اما، خرده بورژوازی رادیکال چنین برنامه ای را نمی پذیرد - اختلاف نیز بر سر همین مسئله است. مبارزه قاطع کارگران کمونیست بر محور برنامه انقلابی، آنان را از عقاید رادیکالیزم خرده بورژوایی سایر کارگران جدا می کند. کارل مارکس در مورد موقعیت خرده بورژوازی و وظایف پرولتاریا چنین می گوید:

“در حالی که از یکسو، سوسیالیسم تخیلی و مکتبی که کل جنبش را تابع یکی از لحظه های آن می کند، و فعالیت مغزی فضل فروشان را به جای تولید اجتماعی می نشاند، مبارزه انقلابی طبقات را با همه ضرورت های آن حذف می کند و در حالی که این سوسیالیسم مکتبی که در باطن کاری جز ایده آلیزه کردن جامعه ی موجود انجام نمی دهد... این سوسیالیسم را پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار می کند... پرولتاریا بیش و پیش تر به گرد سوسیالیسم انقلابی به گرد کمونیسم که برای آن بورژوازی نام بلانکی را اختراع کرده است جمع می شود. این سوسیالیسم همانا اعلام تداوم انقلاب است. همانا اعلام دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا همچون نقطه لازم گذار به الغاء کلیه ی روابط اجتماعی که متناظر این روابط تولیدند، به انقلاب در همه ایده هایی که نتیجه این روابط اجتماعی اند.” ۱۸.

به سخن دیگر، تنها نیروی می تواند در مقابل انحراف های خرده بورژوایی رادیکال در درون جنبش کارگری ایستادگی کند، که جهت گیری مشخص انقلاب سوسیالیستی و برنامه انقلابی داشته باشد. به قول مارکس انقلابیونی که به گرد سوسیالیسم انقلابی جمع شده باشند. در واقع نخستین رهنمود سازماندهی حزب پیشتاز کارگری نیز در همین نکته مهم نهفته است.

آنچه انقلاب کارگری (سوسیالیستی) را با سایر انقلاب ها متمایز می کند اینست که انقلاب کارگری برخلاف سایر انقلاب ها در تاریخ، یک عمل آگاهانه است.

انقلاب کارگری یک شورش خود انگیخته توده ها و یا یک قیام خود بخودی مردم نیست، بلکه یک انقلاب برنامه ریزی شده است. انقلاب پرولتاری برای نخستین بار در تاریخ، خواهان جایگزین کردن یک شکل از استثمار به جای شکل دیگر آن نیست، بلکه خواهان لغو کلیه ی اشکال استثمار انسان هاست. انقلاب کارگری صرفاً خواستار از میان برداشتن بی عدالتی و فلاکت نیست که خواهان تسخیر قدرت سیاسی برای اجتماعی کردن کلیه ی وسایل تولید و رهایی کلیه ی انسان ها از ستم کشی تحت جامعه طبقاتی است. سرمایه داری پیش شرط های عینی انقلاب را فراهم می آورد، اما برای انقلاب سوسیالیستی پیش شرط های ذهنی - یعنی آگاهی سوسیالیستی نیز ضروری است.

آگاهی سوسیالیستی نوین برخلاف سایر انگیزه های جوامع ما قبل از سرمایه داری، محصول دانش انقلابی است. تشدید تضادهای طبقاتی و نهایتاً رودرویی طبقه کارگر با سرمایه دار و شورش ها و طغیان های کارگری پدیده هایی هستند که در درون جامعه سرمایه داری بوقوع می پیوندند. اما صرفاً با عصیان و خشم توده ای نمی توان نظام سرمایه داری را از میان برداشت. طبقه کارگر نیاز به ابزار برنده تری دارد و آن هم تئوری انقلابی است. دانش سوسیالیستی که محصول تجارب تاریخی جنبش کارگری و تحلیل اقتصادی و اجتماعی است، پیش شرط های ضروری برای ریشه کن کردن نظام سرمایه داری است. بدون تئوری انقلابی و درک جامعه سرمایه داری جایگزین کردن آن غیرممکن است.

کسب آگاهی سوسیالیستی اولیه، براساس جنبش های خودانگیخته کارگری که تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی قرار داشته، بوقوع پیوست. در وضعیت کنونی نیز آگاهی تردیونیونیستی (اتحادیه های کارگری (و یا حزب های توده ای کارگری و یا نهادهای علنی «ضد سرمایه داری» تحت تأثیر همین ایدئولوژی ها قرار دارند. مارکس، متکی بر این استدلال، می گوید که این قبیل سوسیالیسم باید توسط پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار شود. ۱۹ به سخن دیگر، طبقه کارگر باید خود را از شر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی که ایدئولوژی هیئت حاکم است رها کرده و به آگاهی سوسیالیستی انقلابی روی آورد.

اما این آگاهی سوسیالیستی انقلابی، و یا مجموعه برنامه کمونیستی، بطور خود بخودی و یا صرفاً از طریق فعالیت های اتحادیه های کارگری و نهادهای رادیکال علنی کارگری به پرولتاریا منتقل نمی شود. باید یک پیشروی کارگری که مظهر عالی ترین درجه آگاهی تجربه طبقاتی است، قادر به دستیابی به این برنامه و انتقال آن به کل طبقه کارگر باشد. برای مجهز کردن کل طبقه کارگر به این برنامه، سازماندهی پیشرو کارگری ضروری است؛ و برای سازماندهی پیشروی کارگری نیاز به تشکیلات انقلابی، حزب پیشتاز کارگری است. حزبی که با در دست داشتن ابزار تئوریک و آگاهی سوسیالیستی، خشم و عصیان کل طبقه کارگر را در راستای سرنگونی کل سیادت نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی سازمان دهد.

در سال ۱۸۴۶ مارکس و انگلس دست به تشکیل نخستین سازمان بین المللی خود به نام «کمیته های مکاتبات کمونیستی» زدند. مرکز این کمیته ها در بروکسل بود که روابط خود را با کمیته های مشابه در بریتانیا، فرانسه، آلمان حفظ کرد. پس از مدتی، این کمیته ها با «اتحادیه عدالت» - «یک انجمن مخفی بین المللی در آلمان» تماس برقرار کردند. وحدت بین کمیته های مذکور و «اتحادیه عدالت»، در سال ۱۸۴۷، اتحادیه کمونیست ها را پایه گذاشت. در فوریه ۱۸۴۸، بنا بر تقاضای اتحادیه، بیانیه کمونیست توسط مارکس و انگلس نگاشته شد. در این بیانیه برای نخستین بار ایده های اولیه مارکس در باره ی حزب کارگری به رشته تحریر درآمد. در بخش «پرولتاریا و کمونیست ها» چنین آمده است:

“رابطه کمونیست‌ها با پرولتاریا بطور کلی از چه شکلی است؟ کمونیست‌ها در مقابل سایر احزاب طبقه کارگر حزب (۲۰) جداگانه ای تشکیل نمی‌دهند. آنان منافعی جدا و جداگانه از پرولتاریا، بطور کلی، ندارند. آنان هیچگونه اصول افتراقی از خود به وجود نمی‌آورند تا بوسیله آن نهضت پرولتاریا را شکل داده، قالب‌گیری کنند.

تنها دو نکته زیر کمونیست‌ها را از سایر احزاب طبقه کارگر مشخص می‌کند.

۱- کمونیست‌ها در مبارزات ملی پرولتاریای کشورهای مختلف، منافع مشترک کل پرولتاریا را، صرف نظر از تمام ملیت‌ها، خاطر نشان کرده، آن را جلوه‌گر می‌سازند.

۲- در مراحل مختلف که مبارزه طبقه کارگر با بورژوازی، در طول رشد خود، باید از آن بگذرد، کمونیست‌ها همیشه و در همه جا از منافع نهضت، بطور کلی، جانبداری می‌کنند.

به‌همین دلیل کمونیست‌ها از یکسو، یعنی در عمل، پیشرفته‌ترین و عزم‌جزم‌کرده‌ترین بخش حزب‌های طبقه کارگر هر مملکت را تشکیل می‌دهند، و در واقع بخشی هستند که دیگران را به حرکت در می‌آورند؛ و از سوی دیگر، یعنی از دیدگاه نظری، آنان نسبت به توده عظیم پرولتاریا این امتیاز را دارند که به روشنی، مسیر حرکت، شرایط، و نتایج نهایی و کلی نهضت پرولتاریا را درک می‌کنند.

هدف فوری و فوری کمونیست‌ها همان است که همه حزب‌های پرولتاریا در قالب یک طبقه،

سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا. ۲۱”

در اینجا مارکس و انگلس، در مقابل افرادی که ایده تشکیل گروه‌های کوچک “توطئه‌گرایانه” و جایگزین کردن خود به جای کل طبقه کارگر را تبلیغ می‌کردند، مردود اعلام کرده و رابطه کمونیست‌ها را با طبقه کارگر توضیح دادند. هم‌چنین، آنان در مورد بین‌المللی بودن جنبش کارگری تأکید اخص کردند. اما در این نوشته‌ها، هنوز بطور دقیق، مفهوم حزب کارگری بیان نشده بود، زیرا که مسئله ساختن حزب مشخص کارگری هنوز در جنبش مطرح نبود. تجربه انقلاب‌های ۱۸۴۸، بخصوص در آلمان، و ضعف “اتحادیه کمونیست” در دخالت متشکل و مؤثر در قیام‌های توده‌ای آن دوره، مفهوم سازماندهی را در نوشته‌های مارکس تکامل داد. در پائیز ۱۸۴۹ مارکس که در لندن در تبعید بسر می‌برد، «کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست» را برای بازسازی سازمان خود تشکیل داد.

مارکس و انگلس، پس از تجربه انقلاب‌های ۱۸۴۸ در اروپا صریحاً به ایجاد سازمان مخفی و محکم پیشروی کارگری (نمایندگان عالی‌ترین درجه آگاهی طبقاتی (و متمایز از نمایندگان نظریات و طرز تفکر خرده بورژوازی رادیکال در درون جنبش کارگری، اشاره کردند. مارکس در آغاز انقلاب ۱۸۴۸ چنین نوشت:

“اتحادیه کمونیست که در گذشته سازمانی محکم بود به شدت ضعیف شده است. بخش عمده ای از اعضاء که مستقیماً در جنبش شرکت داشتند، تصور کردند که زمان کار تجمع‌های مخفی

سپری شده و بایستی به فعالیت های علنی اکتفا کرد. برخی از واحدهای محلی رابطه خود را با کمیته مرکزی (رهبری) (سست کردند و به تدریج به خواب رفتند. در حالی که حزب دمکراتیک، حزب خرده بورژوازی، بیشتر و بیشتر در آلمان سازمان یافته است، حزب کارگری در حال از دست دادن پایه محکم خود است. و در بهترین حالت به جز در چند منطقه برای انجام کارهای محلی، فعال و سازمان یافته نیست. در نتیجه، جنبش عمومی کاملاً زیر نفوذ رهبری دمکرات های خرده بورژوا قرار گرفته است. به این وضعیت نمی توان ادامه داد، باید استقلال کارگران را مجدداً برقرار کرد.” ۲۲

همانطور که مشاهده می شود، نزد مارکس ”سست شدن” تشکیلاتی سازمان کارگری، مترادف بود با قرار گرفتن آن زیر سلطه اندیشه های رهبری خرده بورژوازی. انگلس نیز چنین استدلالی ارائه می داد:

“مدت هاست که هیچ توهمی در باره ی این واقعیت ندارم که بالاخره یک روز در حزب جدل با افرادی که اعتقادات بورژوازی دارند، در خواهد گرفت و انشعابی میان جناح راستگرا و چپگرا پیش خواهد آمد.” ۲۳

طی ۱۴ سال بین ۱۸۶۴-۱۸۵۰، مارکس و انگلس دخالت زیادی در امور ساختن حزب کارگری نداشتند. در این دوره، مارکس مشغول نگارش کتاب سرمایه بود. در عین حال برای روزنامه های «چارتیست ها» در بریتانیا مقاله نوشت. طی این زمان، انجمن ها و کلوب های متعددی تحت نفوذ سوسیالیست های تخیلی و طرفداران ژاکوبین ها شکل گرفتند، که مارکس و انگلس در آنان شرکت فعال نداشتند. در این دوره به علت فروکش مبارزات کارگری اروپایی در اثر شکست انقلاب های ۱۸۴۸، سازمان های کارگری قابل ملاحظه ای ایجاد نشدند؛ و وضعیت عینی نیز برای چنین تشکل هایی وجود نداشت.

در سپتامبر ۱۸۶۴، مارکس به جلسه انجمن بین الملل کارگران در لندن دعوت شد و با شرکت در آن جلسه، فعالیت تشکیلاتی خود را در درون جنبش کارگری از سرآغاز کرد. این انجمن طی دوره ای به علت آغاز بحران های اقتصادی در سطح اروپایی و مبارزات بین المللی کارگران، توسط چند اتحادیه کارگری - بخصوص در بریتانیا و فرانسه - تأسیس شده بود. اما، گرایش های شرکت کننده در این انجمن عمدتاً از طرفداران «مازینی» از ناسیونالیست های ایتالیایی، پرود اصلاح طلبان فرانسوی و اوون از سوسیالیست های تخیلی انگلیسی، تشکیل شده بودند. مارکس که مسئولیت نگارش اصول این انجمن را به عهده گرفته بود، در دفاع از مواضع طبقه کارگر، به انحراف های موجود برخورد کرد. اظهارات معروفی مانند “رهایی طبقه کارگر فقط توسط خود طبقه کارگر عملی است”، در پاسخ به انحراف های ماجراجویان شبه ژاکوبینی که متمایل بودند که خود را جایگزین طبقه کارگر کنند، بود؛ و یا “رهایی طبقه کارگر نه امر محلی و نه ملی است، بلکه یک مسئله اجتماعی است که در سطح بین المللی قابل تحقق

است“، در پاسخ به انحراف های ناسیونالیستی موجود، در «اصول» انجمن، توسط مارکس تأکید شده بود.

با آغاز موج اعتصاب های کارگری و تعمیق بحران اقتصادی سرمایه داری ۱۸۶۶-۶۷، مارکس موقعیت خود را در درون بین الملل اول، در مقابل گرایش های انحرافی، مستحکم تر کرد. مارکس در درون رهبری بین الملل، «شورای عمومی»، و در کنگره ها، قطعنامه های مبنی بر سیاست های سوسیالیستی را گذراند. برای نمونه، در کنگره، (لوزان) ۱۸۶۷، طرح شد که: «رهایی اجتماعی کارگران از رهایی سیاسی آنان جدا ناپذیر است». همچنین در کنگره بروکسل (۱۸۶۸)، سیاست های طرفداران پرودن شکست خورد. در کنفرانس لندن ۱۸۷۱ ترمیم پراهمیتی به اصول انجمن داده شد:

”در تقابل با قدرت اشتراکی طبقات دارا، پرولتاریا تنها زمانی قادر است که به مثابه یک طبقه عمل کند که خود را در یک حزب سیاسی-علیه کلیه ی حزب های طبقات دارا-متشکل کند. این عمل، پیروزی طبقه کارگر را در راستای انقلاب سوسیالیستی و هدف نهایی آن، یعنی الغاء همه طبقات، تضمین می کند.“

اما با وجود مبارزات سیاسی مارکس علیه گرایش های انحرافی موجود، و تصویب برنامه انقلابی، بین الملل اول هرگز نتوانست به یک حزب بین المللی کمونیستی تبدیل شود. بخش های مختلف در کشورهای مختلف هر یک تحت تأثیر گرایش های انحرافی موجود قرار گرفته بودند. مارکس خود اعتقاد داشت که باید “گذاشت تا هر بخش آزادانه برنامه خود را تکامل دهد”. ۲۴ (نتیجه عملکرد چنین روشی این بود که افرادی نظیر میخائیل باکونین و طرفدارانش در حزب آنارشستی «اخوان بین الملل»، به بین الملل اول پیوستند. این عده که خواهان از میان برداشتن فوری دولت، ارث و امتناع از سیاست برای جنبش کارگری بودند، بین الملل را با ماجراجویی و توطئه گری به بن بست کشاندند. مبارزه باکونین علیه شورای عمومی بین الملل، بحران بین الملل را عمیق تر کرد. با شکست کمون پاریس، کلیه ی سازمان های کارگری در سطح بین المللی مورد حمله ارتجاع قرار گرفتند. بین الملل اول نیز به تدریج به پایان زندگی خود رسید.

اما در این دوره، مارکس و انگلس “سرترکه” را در مقابل مخالفان خود بیش از حد بسوی تأکید بر مبارزات اقتصادی طبقه کارگر خم کردند. انگلس کارنامه مداخلات خود و مارکس را در این دوره، طی نامه ای به «بلوک» در «۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰ چنین ارائه می دهد:

“مارکس و من تا حدودی در باره ی تأکید بیش از اندازه جوانان بر مبارزات اقتصادی، مقصریم. ما مجبور بودیم اصول اساسی را در مقابل مخالفان خود ذکر کنیم- کسانی که آن مبارزات را انکار می کردند. و ما هیچ وقت، زمان، مکان و فرصت آن را نیافتیم که بر دیگر عناصر مبارزاتی نیز تأکید کنیم.”

از سال ۱۸۷۲ به بعد مارکس و انگلس درگیری تعیین کننده ای در شکل گیری حزب های کارگری نداشتند. بخصوص مارکس به علت بیماری اش بیشتر به فعالیت های تئوریک پرداخت. در این دوره، سازمان های توده ای کارگری سوسیال دمکرات، بخصوص در آلمان، شکل گرفتند. با ظهور این حزب ها، عقاید رفرمیستی نیز به درون آنان نفوذ کردند. در این مقطع تأکید نوشته های مارکس و انگلس بر استقلال برنامه ای این حزب ها و پاکیزه نگهداری آنان از نفوذ رفرمیزم بود. انگلس در ۲۱ ژوئن ۱۸۷۳ به بیل چنین نوشت:

“نایبستی تحت تأثیر فریادهای “وحدت طلبانه” قرار گرفت... یک حزب می تواند با انشعاب و دوام آوردن در مقابل آن به پیروزی برسد”.

در اینجا منظور انشعاب از رفرمیست ها بود. همچنین، در سال ۱۸۷۵ به محض اتحاد طرفداران لاسا با حزب سوسیال دمکرات و تشکیل حزب کارگری سوسیال دمکراتیک در آلمان، مارکس در نقد برنامه گتا، برنامه رفرمیستی این حزب متحد را به باد انتقاد گرفت. در این نوشته استقلال برنامه کمونیستی از نظریات رفرمیستی تأکید شده بود. اما، متأسفانه مبارزات مارکس و انگلس از رشد سازمان های توده ای رفرمیستی جلوگیری نکرد، و پس از مرگ مارکس و انگلس این حزب های توده ای به آلت دست بورژوازی تبدیل شدند.

همانطور که در بالا اشاره شد، مسئله مارکس و انگلس عمده‌تاً در راستای ایجاد حزبی مستقل از انحراف های خرده بورژوازی و رفرمیستی بوده است. مارکس و انگلس در مبارزات خود با انحراف های موجود، مجبور بودند که از حزب های توده ای و مبارزات اقتصادی آنان دفاع کنند. اما، این هرگز به این مفهوم نبود که آنان مدافع حزب های بی درو پیکر رفرمیستی بودند. همانطور که اشاره شد، در مقاطع مشخص بر استحکام و اتکاء بر اعضاء قابل اعتماد در درون حزب کارگری تأکید کردند. ریشه های نظریات سازماندهی حزب پیشتاز کارگری لنین در تداوم نظریات مارکس و انگلس بود.

بخش سه

نکات اساسی حزب پیشتاز کارگر

انگیزه اصلی ایجاد حزب پیشتاز کارگری، در تکامل سیاسی ناهمگونی در طبقه کارگر دارد. در درون طبقه کارگر به مفهوم عام کلمه، حتی در وضعیت عادی سرمایه داری، توده های کارگر تحت نفوذ عقاید و ایدئولوژی بورژوازی قرار می گیرند. در درون طبقه کارگر به راحتی و سرعت گرایش های رفرمیستی، مماشست جو، فرصت طلب و خرده بورژوازی ظاهر می گردند، که در تقابل با منافع درازمدت خود کارگران قرار گرفته و ناخواسته به تقویت سیاست های بورژوازی کمک می رسانند. بورژوازی با تمام قوا و با در دست داشتن دولت و تمام نهادهای وابسته به آن (حکومت، قوای قضایی، مجریه و مقننه؛ رسانه های عمومی؛ مساجد؛ نهادهای کارگری

وابسته به رژیم مانند خانه کارگر و غیره) و تمام امکانات مالی و انتظامی؛ به این ناهمگونی دامن می زند. هر چه طبقه کارگر متفرق تر، ناهمگون تر و بحران زده تر باشد؛ استیلائی سرمایه داری درازمدت تر خواهد بود. باید یادآور شد که دولت سرمایه داری تنها با روش سرکوب و کشتار حاکمیت خود را اعمال نمی کند؛ که از روش های دیگری، مانند نفوذ سیاسی در درون تشکل های توده ای و علنی کارگری، نیز استفاده می کند.

بنابر این تا زمانی که نظام سرمایه داری در جامعه مستقر باشد؛ احزاب علنی و توده ای کارگری هرگز نمی توانند به یک حزب کارگری رزمنده، کارا و پرنفوذ مبدل گردند. به سخن دیگر، حزبی که هدفش تدارک و سازماندهی سیاسی و تشکیلاتی کارگران در راستای تشکیل یک حکومت کارگری است، باید خود را به صورت غیر علنی سازمان دهد (البته تا دوره اعتلای انقلابی). (لازم به توضیح نیست که سازمان های علنی توده ای مانند سندیکاها، اهداف و مقاصد خود را در راستای امور صنفی و سیاسی حول مطالبات صنفی و دمکراتیک دنبال می کنند و در تناقض با حزب پیشتاز کارگری نیستند.

در نتیجه؛ هدف اساسی حزب پیشتاز انقلابی در ابتدا، این نیست که کل طبقه کارگر را به خود جلب کند. هدف اساسی، جلب آگاه ترین عناصر و یا پیشروی کارگری است. اما در عین حال، حزبی که قصد جلب آگاه ترین انقلابیون طبقه کارگر را دارد، نمی تواند یک حزب «روشنفکران» که خارج از طبقه قرار گرفته و صرفاً دستور عمل صادر می کند، باشد. حزب پیشتاز کارگری باید محور فعالیت های خود را در درون تشکل های و محافل کارگری متمرکز کند. چنین حزبی باید متشکل از ترکیب «کارگر روشنفکران» (کارگران پیشرو) و «روشنفکر کارگران» (روشنفکرانی که در گفتار و کردار در جبهه کارگری قرار گرفته و مورد تأیید کارگران پیشرو قرار دارند)، متشکل شده باشد. صرفاً از طریق این پیوند و مداخله مشترک این دو بخش از مبارزان کارگری در مبارزات واقعی توده هاست که حزب پیشتاز عملاً حقانیت رهبری توده ها را به دست می آورد. حقی که به هیچ وجه نمی تواند از پیش اعطاء شده قلمداد شود. هر سازمانی که مدعی این حق بوده و مورد تأیید کارگران نباشد، محکوم به شکست است. برای سوسیالیست های انقلابی مسئله ساختن یک حزب کارگری مبارزه برای به دست آوردن این حق از کارگران است. چنین اعتمادی صرفاً با مداخله روزمره فعالان حزب در جنبش کارگری به دست می آید. زیرا که توده های کارگر نه از طریق مطالعه، نه از طریق تبلیغات شفاهی رادیو تلویزیونی و اینترنتی؛ بلکه فقط از راه تجربه خود، از فعالان انقلابی شناخت به دست می آورند. در نتیجه، بدون شرکت فعال در مبارزه واقعی کارگران، هیچ راه دیگری برای تأثیرگذاری و جمع بندی تجارب آنان وجود ندارد». تئوری «های تدوین شده در اطاق های در بسته و یا تشکیل سازمان های کارگر، کمونیست و انقلابی بدون شرکت در مبارزات واقعی کارگران و جلب اعتماد آنان، همه فاقد ارزش هستند.

در عین حال، این حزب نمی تواند دنباله رو کل طبقه کارگر باشد، زیرا که کل طبقه کارگر الزاماً به سیاست های درست همزمان با هم دست نمی یابد. حزب پیشتاز انقلابی، برنامه خود را از درون جنبش عملی کارگری و تجارب نظری و عملی جنبش کارگری در سطح بین المللی استنتاج می کند. این برنامه در درون جنبش کارگری به آزمایش گذاشته شده، صیقل یافته و نهایتاً برای مداخلات بعدی تدقیق می یابد. برنامه طبقه کارگر برای امر دخالتگری در مسایل صنفی، سیاسی و در نهایت تدارک برای کسب قدرت سیاسی، توسط طبقه کارگر از درون یک سازمان علنی نمی تواند ظاهر گردد؛ زیرا کل طبقه کارگر به علت ناهمگونی سیاسی در آن، قادر به ساختن یک حزب کارگری و تدوین یک برنامه انقلابی جامع نیست. عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی با سرعت در درون حزب های توده ای کارگری رخنه کرده و آنان را آغشته به انحراف های رفرمیستی می کنند. تجارب جنبش کارگری حداقل در یک قرن گذشته در سطح بین المللی نشان داده که برای جلوگیری از نفوذ عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری، حزب پیشتاز کارگری ضروری است. اتکا به سازمان های بی درو پیکر کارگری (به ویژه در کشورهای نظیر ایران) - (حتی با پسوند «ضد سرمایه داری و «لغو کارمزدی» ۲۵، پیچیدن نسخه برای شکست انقلاب آتی است. حتی اگر این احزاب متشکل از ترکیبی از سازمان های کمونیستی، دمکرات و انقلابی باشند؛ تغییری در ماهیت آن داده نمی شود. سازماندهی کارگری بایستی جدا از نظارت دولت بورژوایی و گرایش های خرده بورژوا صورت بگیرد.

البته باید وجه تمایزی مابین طبقه کارگر بطور اعم و کارگران پیشرو بطور اخص قائل شد. پیشروی کارگری - رهبران طبیعی و عملی طبقه کارگر - از آگاهی بالاتری از کل طبقه کارگر برخوردارند، زیرا که برخلاف توده طبقه کارگر، این قشر بطور پیگیر در جزو مد، افول و اعتلای مبارزات کارگری بطور فعالانه درگیر است. بدیهی است که این قشر به علت موقعیت خود در جنبش کارگری قادر به کسب آگاهی سوسیالیستی و تدوین برنامه انقلابی، بدون دخالت حزب پیشتاز کارگری، است. اما، اولاً کسب آگاهی سوسیالیستی به سرعت و دقتی که توسط یک حزب پیشتاز کارگری به آن منتقل می شود نخواهد بود، زیرا رهبران عملی طبقه کارگر به علل درگیری مرتب در جنبش کارگری قادر به جذب کلیه ی نظریات و تجارب جنبش کارگری در سطح ملی و بین المللی در اسرع وقت نخواهند بود. اضافه بر این در مواقعی کارگران پیشرو عقب تر از کارگران می افتند و برخوردهای بورکراتیک پیدا می کنند (مانند وضعیت کنونی کارگران پیشرو). (۲۶) (ثانیاً به علت ارتباط تنگاتنگ پیشروی کارگری به کل طبقه کارگر، همواره خطر عقب نگه داشتن سیاسی و تشکیلاتی قشر پیشرو توسط توده کارگر وجود خواهد داشت. البته پیشرو کارگری چنانچه در انزوا و بدون امر دخالتگری در جنبش کارگری به فعالیت خود ادامه دهد، قادر به جذب آگاهی سوسیالیستی خواهد بود. اما، در آن صورت خطر آن وجود خواهد داشت که همان قشر پیشروی کارگری مبدل به «روشنفکران» بی ارتباط با جنبش گردد. بهر

رو، قشر پیشرو تا زمانی «پیشرو» است که اتصال ارگانیک و روزمره خود را با کل طبقه کارگر حفظ کند.

بنابر این، حزب پیشتاز کارگری، از دواصل تفکیک ناپذیر از یکدیگر تشکیل شده است. از یکسو، تشکل کارگران سوسیالیست انقلابی در یک حزب مجزا از توده ها، محکم و با انضباط بر محور یک برنامه انقلابی؛ و از طرف دیگر درگیری نزدیک و روزمره این حزب با جنبش ها و مبارزات ویژه و خودانگیخته کارگری. به سخن دیگر، حزب پیشتاز کارگری، در عین حال هم خواهان تفکیک تشکیلاتی و نظری خود از طبقه (به منظور مبارزه با رفرمیسم) بوده؛ و هم خواهان پیوند مبارزاتی و عملی با طبقه کارگر (برای مداخله در مسایل روزمره کارگری) می باشد. چنین حزبی نیز مانند هر پدیده اجتماعی از وحدت تضاد تشکیل می شود. جدا و مستقل کردن یکی از عناصر این وحدت به ضد کل آن هدف منتهی می شود. زیرا که از یکسو، حزب پیشتاز بدون ارتباط نزدیک با طبقه و پیوند واقعی با آن، تبدیل به یک فرماندهی بورکراتیک توسط «رهبران خودسر و بی اعتبار» می شود؛ و از طرف دیگر، پیوستن عناصر پیشرو به جنبش عمومی طبقه بدون داشتن سازمان مجزا، به تحلیل بردن آگاهی کمونیستی در آگاهی طبقه کارگر (که از لحاظ سیاسی یک آگاهی خرده بورژوازی و اسپیر ایدئولوژی بورژوازی است)، منجر می شود. تنها روش غلبه بر این تناقض عینی در جامعه سرمایه داری؛ ایجاد یک حزب غیر علنی متشکل از بهترین عناصر پیشروی کارگری است.

رعایت دموکراسی در حزب کارگری

حزب پیشتاز انقلابی به علت دخالت مستقیم و نزدیکی که در درون طبقه کارگر ایجاد می کند باید از دو خصوصیت ویژه نیز برخوردار باشد. این حزب باید از لحاظ درونی کاملاً دموکراتیک باشد. حزبی که قرار است بطور روزمره در جنبش کارگری دخالت کند باید از محیطی دموکراتیک برخوردار باشد، تاکلیه ی اعضای بدون محدودیت های تشکیلاتی هرگونه اختلاف نظر را آزادانه به بحث گذاشته و در مورد آن سیاست ها تصمیم های جمعی اتخاذ کنند. حزبی که دموکراسی درونی نداشته باشد و صدای مخالفان را به هر دلیل خفه کند و یا با اتهام زنی ها و بهانه های تشکیلاتی، اجازه بروز اختلاف ها را ندهد، محققاً نمی تواند به یک حزب پیشتاز انقلابی تبدیل شود.

از سوی دیگر، این حزب باید مرکزیت داشته باشد. نظریات متفاوت قشرهای مختلف جامعه، از طریق اعضای بایستی به درون این حزب وارد شده و بطور متمرکز به بحث گذاشته و جمع بندی شود. پس از بحث ها؛ تصمیمات در سطح جامعه به اجرا گذاشته می شود. این عمل ضروری است، زیرا حزب پیشتاز که قرار است امر سازماندهی کارگران را بر عهده داشته باشد؛ نمی تواند

به یک کانون بحث و تبادل نظر صرف مبدل گردد. تحولات در جامعه سریعاً اتفاق می افتند و حزب باید سریعاً به آن مسائل پاسخ دهد. حزب پیشتاز کنگره های مرتب تشکیل می دهد (در وضعیت عادی حداقل سالی یک بار) (و پس از دوره ای از بحث های کتبی و شفاهی پیشاکنگره، حزب در کنگره بایستی تصمیمات نهایی - که منعکس کننده نظریات اکثر اعضاء هست - را اتخاذ کند. این تصمیمات نیز باید تا کنگره بعدی توسط کلیه ی اعضاء در سطح جامعه به اجرا گذاشته شوند. این روش از تصمیم گیری به هیچ وجه «بوراکراتیک» نیست که تجارب متفاوت فعالان پیشروی کارگری را متمرکز کرده و پس از بحث های کتبی و شفاهی کافی، به مرحله تصمیم گیری می گذارد. چنانچه این روند صورت نپذیرد هرج و مرج تشکیلاتی غالب شده و حزب از امر دخالتگری محروم مانده و موقعیت های حساس را از دست می دهد. آن روی سکه این هرج و مرج تشکیلاتی، روش بورکراتیک است که تصمیمات توسط عده ای محدود پشت پرده صورت گرفته می شود.

حفظ استقلال و اتحاد با سایر گرایش ها

حزب پیشتاز کارگری، نماینده منافع تاریخی طبقه کارگر است. این حزب تحت هیچ وضعیتی نمی بایستی استقلال سیاسی خود را از طریق اتحاد سیاسی با حزب های رفرمیستی، خرده بورژوایی و سانتریستی از دست بدهد. البته این اصل به مفهوم عدم ایجاد اتحاد براساس عمل مشترک با حفظ اعتقادات و برنامه خود نیست. زیرا که:

اول، حزب پیشتاز باید با حفظ برنامه خود به مسائل مرکزی زحمتکشان بر علیه دولت سرمایه داری پاسخ مساعد دهد. پراکندگی و چند دستگی قشرهای تحت ستم در جامعه یکی از مسائل محوری زحمتکشان است. حزب پیشتاز انقلابی باید در راستای ایجاد اتحاد میان کلیه ی زحمتکشان مبادرت کند. کارگران صنعتی و کشاورزی، دهقانان فقیر، اقلیت های ملی، زنان، دانشجویان و غیره، همه به درجات مختلف تحت ستم دولت مرکزی قرار می گیرند. دولت مرکزی همواره در حال ایجاد افتراق بین قشرهای تحت ستم جامعه است. یکی از وظایف حزب پیشتاز انقلابی هم آهنگ کردن فعالیت های این قشرها علیه دولت سرمایه داری است.

دوم، از آنجایی که کل طبقه کارگر الزاماً به عقاید سوسیالیستی گرایش پیدا نمی کند (برخی به سازمان های لیبرالی و خرده بورژوایی و بعضی به سندیکاهای کارگری و عده ای به فردگرایی تمایل پیدا می کنند)، وظیفه حزب پیشتاز اینست که براساس اصل «جبهه واحد کارگری»، اتحاد عمل هایی با سایر سازمان ها (حتی با برنامه های غیر سوسیالیستی) که در درون آنان کارگران متشکل شده اند، ایجاد کند.

سوم، حزب پیشتاز انقلابی، در تجمع ها و تشکل های مستقل کارگری که تحت نفوذ عقاید غیرسوسیالیستی است شرکت فعال خواهد داشت. حزب پیشتاز در هر محفل و تجمعی که کارگران شرکت کنند (سندیکا و اتحادیه و غیره)؛ بایستی حاضر و فعال باشد و هیچ فرصتی را از دست ندهد. در واقع در وضعیت آتی ایران یکی از روش های ساختن حزب پیشتاز کارگری امر دخالتگری در میان تجمعاتی است که توده های کارگر در آن شرکت دارند- بر اساس یک اتحاد عمل سراسری.

مؤخره

اکنون چه باید کرد؟

با توجه به تغییر تناسب قوا در درون جنبش کارگری و جهت گیری دولت سرمایه داری ایران به سوی دول غربی و ایجاد گشایش هایی برای فعالیت مشخص تر و عمیق تر سیاسی (صرفنظر از انتخابات اخیر احمدی نژاد و دعوای زرگری کنونی با امپریالیز) ۲۷، جنبش کارگری نیاز به تدارکات مشخص تر از پیش در جهت امر دخالتگری دارد. به سخن دیگر وضعیت عینی برای تدارک ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری، در راستای استقرار یک حکومت کارگری، فراهم می آید.

اما؛ یکی از عوامل بازدارنده عمده امروزی بر سر راه سازمانیابی کارگران عدم آمادگی خود پیشروی کارگری برای متشکل کردن کارگران است. حذف گرایی و انحصارگرایی در درون کارگران پیشرو بسیار رواج دارد و به یک امر عادی و قبول شده مبدل گشته است. هیچ گرایشی چشم دیدن مخالفان خود را نداشته و به محض بروز کوچکترین اختلاف نظری، به جای تحمل نظریات مخالف و در عین حال حفظ اتحاد عمل علیه دولت سرمایه داری، در ابتدا اتهام زنی ها آغاز می شود و سپس مسئله به حذف گرایی و نهایتاً دشمن ورزی علیه یکدیگر خاتمه می یابد. به جای تقویت اتحاد عمل کارگری با احترام متقابل به عقاید یکدیگر؛ اقدامات کارگری با عمده کردن اختلافات سیاسی، به افتراق مبدل می گردد. به جای تدارک اقدامات اثباتی ضد دولت سرمایه داری در اتحاد با یکدیگر و در کنار یکدیگر؛ فعالیت ها از روی چشم و هم چسبی و در مقابل یکدیگر سازمان می یابند. این روش از کار یک انحراف عمیقی در درون جنبش کارگری است که باید هرچه سریع تر اصلاح گردد، وگرنه عوارض مخرب و جبران ناپذیری را به دنبال خواهد داشت. ۲۸

کارگران پیشرو امروز به دو دسته تقسیم می گردند. از یکسو، کارگران پیشرو سنتی که در دوره پیش نقش تعیین کننده ای در تداوم فعالیت های کارگری ایفا کرده و به مثابه رهبران عملی توسط سایر کارگران شناخته شده اند. از سوی دیگر، کارگران پیشتاز و جوانان کارگر، که گرچه از تجربه دسته اول برخوردار نبوده، اما در صحنه سیاسی حاضر و فعال هستند. بدیهی است که باید به

نقش پیشین کارگران پیشرو سنتی ارج نهاد. آنها در دوران بسیار مشقت بار و دشواری توانستند تداوم مبارزات کارگری را با ایثارگری و از خودگذشتگی حفظ کنند. اما با باز شدن افق‌ها سیاسی و گشایش‌های نوین؛ کارگران پیشرو سنتی توان تطابق دادن خود به وضعیت کنونی را از دست داده‌اند. آنها درهای تشکیلاتی خود را از ترس از دست دادن موقعیت پیشین‌شان، بر روی کارگران جوان محکم بسته‌اند. در نتیجه ناخواسته از مسببین اصلی افتراق و چنددستگی شده‌اند. عده‌ای را به علت «روش‌فکر» بودن حذف می‌کنند، و برخی را به علت اعتقادشان به ساختن «حزب» کنار می‌گذارند. عده‌ای را به عنوان عقاید «سندیکالیستی» محکوم می‌کنند و برخی را به علت وابستگی به یک «سازمان خاص» طرد می‌کنند. به جای تمرکز بر تقویت بزرگترین جبهه ضد سرمایه‌داری، آنها انرژی خود را بر تفتیش عقاید و مرزبندی‌های کاذب و غیراصولی نهاده‌اند.

بدیهی است که با وضعیت و روحیه کارگران پیشرو سنتی؛ تدارک ایجاد یک اتحاد عمل سراسری ساده همراه با آنان عملی نیست؛ چه رسد به ایجاد «حزب پیشتاز کارگری». «روند حزب سازی بایستی همراه با کارگران پیشتاز و جوانان کارگر؛ انجام گیرد. جوانانی که از یکسو در صف مقدم جبهه ضد سرمایه‌داری؛ و از سوی دیگر در مقابل بورکراسی در جنبش کارگری قرار گرفته‌اند. در دوره کنونی، تدارک و ساختن یک «حزب پیشتاز کارگری»، بدون مقابله شدید با انحرافات فرقه‌گرایانه و انحصارگرایانه عملی نیست. امروز، ساختن چنین حزبی، همراه با جوانان جنبش کارگری، به استراتژی اصلی جنبش کارگری مبدل گشته است. در دوره کنونی مبارزه ضد سرمایه‌داری کارگران و تلاش در راه ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری و استقرار دموکراسی کارگری در درون جنبش کارگری، با ساختن «حزب پیشتاز کارگری»، پیوند خورده است.

بدون ایجاد نطفه‌های اولیه این حزب، گام‌ها ضد سرمایه‌داری کارگران یا در دست کارگران پیشروی سنتی به کجراه می‌رود و یا با ندانم‌کاری‌ها و خرده‌کاری‌ها و فرقه‌گرایی‌های آنان مسدود می‌گردد. تنها تدارک و تحقق چنین حزبی است که می‌تواند جنبش کارگری را از بن بست کنونی خارج کرده و راه را برای مبارزه تا «سرنگون کردن سیادت بورژوازی» و حاکمیت کارگری؛ هموار کند. مسئله محوری کارگران پیشتاز رادیکال، یافتن ابزاری است که مبارزات کارگری را از جرقه به شعله مبدل کند. به سخن دیگر مسئله مرکزی ایجاد «مشعل کارگری» یا حزب پیشتاز کارگری است!

امروز زمان جبهه‌گیری‌ها و قطب‌بندی‌ها در درون جنبش کارگری فرا رسیده است. کارگران پیشرو جوان و متعهد؛ کارگران سوسیالیست انقلابی؛ برای تدارک این نطفه اولیه بایستی خود را از لحاظ نظری و عملی آماده کنند. اما برای ایجاد حزب پیشتاز کارگری نیاز به دوره‌ای از تدارکات است. حزب کارگری را نمی‌توان از یکسو، به شکل قیّم مآبانه و بدون دخالتگری در درون جنبش کارگری، و بدون کارگران پیشتاز، ایجاد کرد. اما از سوی دیگر، در این دوره

تدارکاتی نمی توان در انتظار ناجیانی نشست که توان رهبری جنبش کارگری را از دست داده و مبدل به بورکرات های کارگری شده اند. این دوره تدارکاتی می تواند از هم اکنون با ایجاد یک گرایش سیاسی متکی بر یک ساختار دموکراتیک و اهداف و اصول رادیکال کارگری آغاز گردد.

از اینرو پیشنهادات زیر برای بحث و تبادل نظر با فعالان و مبارزان کارگری؛ ارائه داده می شود. این پیشنهادات عمده‌تاً خطاب به فعالان کارگری است که با ضرورت ایجاد حزب طبقه کارگر توافق داشته، و مرزبندی خود را عملاً از یکسو با گرایشات شبه آنارشیستی و سندیکالیستی، و از سوی دیگر با سازمان های سنتی نشان داده اند.

گام های عملی پیشنهادی برای تدارک ایجاد حزب پیشتاز کارگری:

نخستین گام؛ تشکیل یک کمیته تدارکاتی موقت برای تأسیس یک گرایش سیاسی است. این گرایش « حزب پیشتاز کارگری » نیست و الزاماً به خودی خود، و به تنهایی به « حزب پیشتاز کارگری » مبدل نمی گردد. هدف تشکیل آن صرفاً تدارک ایجاد حزب است. بیشتر شباهت به « جبهه » ویژه ای از « فعالان کارگری مدافع ساختن حزب کارگری » دارد. اما در عین حال همانند یک گروه سیاسی دارای برنامه، اساسنامه و اعضاست؛ و دخالتگر در امور کارگری.

گام دوم؛ بحث و تبادل نظر و توافق حول اهداف و اصول ۲۹. برنامه عمومی و اساسنامه گرایش است. این روند می تواند در ابتدا به شکل مکتوب از طریق یک بولتن بحث درونی انجام گیرد و سپس در نشریه گرایش انتشار یابد.

گام سوم؛ اعلام موجودیت گرایش و انتشار یک نشریه کارگری و تعیین نام و نشریه گرایش است. گام چهارم؛ دخالتگری عملی در درون جنبش کارگری؛ بر اساس اتحاد عمل کارگری همراه با سایر گرایشات کارگری و متحدان بین المللی جنبش کارگری ایران است.

لازم به ذکر است که گرایش یک ساختار کاملاً دموکراتیک و با به رسمیت شمردن اختلافات نظر حق گرایش ایجاد می شود. تمامی بحث ها در مورد اهداف و اصول (برنامه)، اساسنامه، گزارش های فعالیت ها در نشریه رو به جنبش انتشار خواهد یافت. گرایش بنا بر ماهیت خود و وضعیت کنونی حاکم بر جامعه ایران؛ فقط می تواند یک تشکیلات مخفی و غیر علنی باشد.

از فعالان جنبش کارگری و جوانان مبارز ایران که با چشم انداز ایجاد حزب پیشتاز کارگری توافق دارند؛ درخواست می شود که در این راستا پیش قدم شده و در دوره تدارکاتی نقش تعیین کننده ایفا کنند.

دسامبر ۲۰۰۵ - آذر ۱۳۸۴

۱- اخگر، شعله را می افروزد «شعار نشریه» اخگر یا ایسکر در دوره لنین ۱۹۰۲ بود. اما از منظر بلشویزم بر افروخته نگهداشتن شعله، نیاز به حزب پیشتاز کارگری یا «مشعل کارگری» به مثابه ابزار سازماندهی کارگران دارد.

۳- خطابه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست - «کارل مارکس و فردریک انگلس مارس ۱۸۵۰، از کتاب «انقلاب های ۱۸۴۸» به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه ۳۲۴

۴- نمایندگان فکری این نظریات انحرافی در ایران آقایان جعفر عظیم زاده، حسین اکبری و در خارج آقای یداله خسرو شاهی است (نقد های متعددی به این افراد توسط نویسندگان این مقاله نوشته شده است - رجوع شود به سایت میلیتانت).

۵- نمایندگان فکری این نظریات انحرافی در ایران آقای محسن حکیمی و در خارج آقای ناصر پایدار است و مطالبه به اصطلاح رادیکال شان: لغو کار مزد است - نقد های متعددی به محسن حکیمی و نظریاتش توسط نویسندگان این مقاله نوشته شده است، و نقدهایی توسط سایر رفقا به ناصر پایدار - رجوع شود به سایت میلیتانت.

۶- در این طیف از حزب کمونیست کارگری) «حمید تقوایی و کورش مدرسی»؛ حزب کمونیست ایران) ابراهیم علیزاده؛ سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر) محمد رضا شالگونی (و سکت های بیشمار سانتربستی، شبه مائوئیستی و استالینیستی که با نام های «حزب»، «سازمان» و «اتحاد» و غیره ظهور کرده اند، می توان نام برد) نقد هایی به نظریات انحرافی این احزاب و افراد توسط نویسندگان این مقاله نوشته شده است - رجوع شود به سایت نقد.

۷- تجدید نظر در برنامه سوسیال دمکراسی در اتریش، «نشر عصر جدید، سال ۲۰، جلد اول، شماره ۱۸ اکتبر ۱۹۰۱، صفحات ۸۰-۷۹

۸- چه باید کرد - لنین) مارس ۱۹۰۲، منتخب آثار به فارسی، جلد اول، صفحات ۲۷۸-۲۷۷

۹- البته به اعتقاد نگارنده این مقاله؛ حتی در آن زمان نیز استدلال های کائوتسکی درست نبوده و تنها واکنشی بود به گرایش راست حزب سوسیال دمکرات آلمان. لنین نیز با نوشتن زیر نویس هایی به «چه باید کرد» احساس خود را به نوشته کائوتسکی نشان داد.

۱۰- همانجا، صفحه ۲۹۴

۱۱- «خطابه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست - «کارل مارکس و فردریک انگلس) مارس ۱۸۵۰، از کتاب «انقلاب های ۱۸۴۸» به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه ۳۳۲

۱۲- ژاکوبین ها: از اعضای «کلب ژاکوبین» که در سال ۱۷۸۹ تأسیس شده بودند. در انقلاب کبیر فرانسه رادیکالترین جناح بورژوازی را تشکیل دادند. ژاکوبین ها - تحت رهبری «روبسپیر» - در ژوئیه ۱۷۹۳ «کمیته امنیت عمومی» را از دست گروه «ژیروندن» ها

بیرون آوردند و حکومتی معروف به "حکومت ترور" را تشکیل دادند. در ژوئیه ۱۷۹۴ با روی کار آمده ناپلئون، حکومت آنان سقوط کرد و "روبسییر" اعدام شد.

۱۳- فرانسوا بابوف: در سال ۱۷۶۰ تولد شد و از سال ۱۷۸۵ افکار کمونیستی پیدا کرد. در ۱۷۹۴ به حکومت "ژاکوبین‌ها" انتقاد کرد و برنامه "سانکولات" (ها) تهمیدستان جمهوری خواه (را ارائه داد. از آنجایی که اعتقاد داشت که به انقلاب خیانت شده است، "کمیته قیام" را در سال ۱۷۹۶ ساخت. این کمیته لورفت، و "بابوف" زندانی شد به اعدام محکوم شد. اما، قبل از اعدام در زندان خودکشی کرد. او نخستین کمونیستی بود که در دوره خود، جنبش ضد سرمایه داری ای سازمان داد.

۱۴- فردیناند لاسال: متولد سال ۱۸۲۵/ در انقلاب ۱۸۴۸ دوسلدرف شرکت فعال کرد و در سال ۱۸۶۳ از بنیانگذاران اصلی "انجمن سراسری کارگران آلمانی" بود. این انجمن بر اساس پلاتفرم "سوسیالیزم دولتی" بنیاد شد. طرفداران انجمن و لاسال بر این اعتقاد بودند که دولت سرمایه داری موجود نهایتاً سوسیالیزم را خود ایجاد خواهد کرد. او در سال ۱۸۶۳ فوت کرد.

۱۵- ویلهلم لیبنکخت: متولد سال ۱۸۲۶/ در انقلاب ۱۸۴۸ شرکت فعال داشت. عضو "اتحادیه کمونیست" شد و در "انجمن تعلیم کارگران آلمان" و "انجمن سراسری کارگران آلمانی" نیز فعالیت داشت. در سال ۱۸۶۹ یکی از بنیادگذاران "حزب سوسیال دمکرات آلمان" بود و در سال ۱۸۷۰، همراه با "بیل"، تنها اعضا پارلمان بودند که بر علیه وام‌های جنگی رأی دادند- و بدین دلیل زندان شدند. او در سال ۱۹۰۰ فوت کرد.

۱۶- گئورگی پلخانف: در سال ۱۸۵۶ تولد شد. در سال ۱۸۷۵ فعالیت سیاسی را آغاز کرد و پس از برش از "نارودنیک" ها، در سال ۱۸۸۳ نخستین گروه مارکسیستی روسی، "گروه آزادی کار"، را بنیاد گذارد. پس از انشعاب بلشویک‌ها و منشویک‌ها، به مواضع منشویک‌ها گروید و در زمان جنگ جهانی اول طرفدار روسیه تزاری و متفقین آن شد. نهایتاً مخالف انقلاب اکتبر و رژیم بلشویکی موضع گرفت. او در سال ۱۹۱۸ فوت کرد.

۱۷- "خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست - کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس ۱۸۵۰)، از کتاب "انقلاب‌های ۱۸۴۸" به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه ۳۲۴

۱۸- "مبارزه طبقات در فرانسه - کارل مارکس (نوامبر ۱۸۵۰)، منتخب آثار به زبان انگلیسی، چاپ مسکو (۱۹۷۳)، صفحات ۲۸۱-۲۸۲

۱۹- "مبارزه طبقات در فرانسه - کارل مارکس (نوامبر ۱۸۵۰)، منتخب آثار به زبان انگلیسی، چاپ مسکو (۱۹۷۳)، صفحات ۲۸۱-۲۸۲

۲۰- منظور مارکس از «حزب» اینجا تشکیلات نیست بلکه جنبش است. یعنی کمونیست‌ها جنبش ویژه ای جدا از جنبش پرولتاریا ندارند. در آن دوران رسم بود که به نهضت‌ها تحت

عنوان « حزب » اشاره کنند. مثلاً، در اوائل انقلاب ۱۸۴۸ آلمان، مارکس نشریه‌ی خود را به عنوان ارگان « حزب دمکراتیک » معرفی می‌کند در صورتی که چنین حزبی وجود نداشت و منظور جنبش دمکراتیک بود. اضافه بر این، لازم به تذکر است که در همان زمان انتشار بیانیه مارکس به عضویت « اتحادیه کمونیست » درآمده بود و بنابر این او نمی‌توانست مخالف ایجاد تشکیلات کمونیستی بوده باشد.

۲۱- « بیانیه کمونیست » - مارکس و انگلس (فوریه ۱۸۴۸)، نشر کارگری سوسیالیستی.

۲۲- « خطابه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست - « کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس ۱۸۵۰)، از کتاب « انقلاب های ۱۸۴۸ » به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحات ۳۱۹-۳۲۰

۲۳- نامه انگلس به بیل، مجموعه نامه های مارکس و انگلس، سپتامبر ۱۸۷۹

۲۴- نامه انگلس به بیل، مجموعه نامه های مارکس و انگلس، سپتامبر ۱۸۷۹

۲۵- آقای محسن حکیمی: سنگ بزرگ علامت نژدن است

۲۶- طبقه ی کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی

۲۷- ماهیت دولت احمدی نژاد، اتحاد عمل اپوزیسیون و همچنین چشم انداز جنبش کارگری و چرخش اروپا و ماهیت رژیم

۲۸- نمونه بارز این برخورد های کمیته هماهنگی و کمیته پیگیری نسبت به اتحاد عمل کارگری است. گرچه برخی از فعالان این کمیته ها با جسارت در حمایت از مطالبات کارگری تلاش کرده، دستگیر و محاکمه و زندانی شدند، اما عملاً با اتخاذ سیاست های اشتباه و فرقه ای راه را برای ایجاد یک اتحاد عمل سراسری مسدود کردند. رجوع شود به: طبقه ی کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی و همچنین آقای جعفر عظیم زاده: کدام گام های عملی؟ قابل ذکر است که وظیفه تمامی فعالان کارگری حمایت بدون قید و شرط از آنان در مقابل دولت سرمایه داری است (صرف نظر از کجروی هایی سیاسی شان). (حمایت از حق دمکراتیک آنان، با نقد و بررسی سیاست های اشتباه شان در تناقض با یکدیگر نیست.

۲۹- اهداف و اصول سوسالست های انقلابی به عنوان پیشنهاد برای تبادل نظر، ترمیم و تغییرات احتمالی ارائه داده می شود. پیشنهادات دیگر نیز می تواند طرح و بحث گردد.

چرا باید پس از تسخیر قدرت توسط پرولتاریا، چشم انداز انحلال «حزب پیشتاز انقلابی» اعلام گردد؟

بخش یک

الف. آرمانخواه

نقدی به موضع رفیق مازیار رازی در باره ی نقش حزب پس از تسخیر قدرت

اخیراً داشتم مجموعه مصاحبه هایی با مازیار رازی را مطالعه می کردم و در یکی از این مصاحبه ها به مطلبی برخوردیم که برایم جالب بود. رفیق رازی در جواب سؤالی می گوید: «این حزب اگر حزب طبقه ی کارگر است، باید این زمینه را ایجاد کند که شوراهای کارگری در رأس تصمیم گیری های طبقه ی کارگر قرار به گیرند و این حزبی که تدارکات ماقبل از آن دوره را آماده نموده باید به طور کاملاً واضح و شفاف خود را منحل کند.»

اولاً که ایشان مشخص نکرده که منظورشان از انحلال چیست؟ چون در ادامه می گوید: «انحلال این حزب به این مفهوم است که قدرت تمام و کمال در دست طبقه ی کارگر خواهد افتاد و این جلوگیری خواهد کرد از بروز ناهنجاری ها». اگر مراد انحلال کاملاً واضح و شفاف است پس دیگر مفهوم خاصی برای آن قائل شدن چه معنایی دارد؟ من هم موافقم که قدرت بایستی به صورت کامل در اختیار شوراها قرار گیرد اما قدرت می تواند کاملاً در دست شوراها (طبقه ی کارگر) باشد و حزب نیز خود را منحل نکرده باشد ولی در جریان تصمیم گیری ها هم نقش خاص بازی نکند و به سرنوشت حزب کمونیست شوروی دچار نگردد!

در این جا به نظرم رفیق رازی برای فرار از تجربه ی تلخ شوروی که خود نیز به درستی به آن اشاره می کند، راه مناسبی را انتخاب نکرده و بیشتر با یک جمله به زعم من کلی و گنگ (از آن طفره می رود) البته بیشتر احتمال می دهم که من متوجه منظور نشده باشم اما به نظرم رفیقانه تر آمد که نظرم را بی پرده به گویم.

ثانیاً در این جا (با فرض این برداشت که ایشان مشخصاً از انحلال می گویند) سوال من این گونه خواهد بود که بیابید شرایط انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ را در نظر بگیرید! بلشویک ها در شوراهای کارگری دارای اکثریت شده بودند؛ حزب آن ها به راستی حزب طبقه ی کارگر بود؛ اما در بدنه ی

شوراها هم چنان “سوسیال - رولوسیونر” ها و حتی “منشویک” ها قدرت داشتند؛ در چنین شرایطی و در هنگامه ای که جنگ جهانی هم چنان در جریان است و می دانیم که بورژوازی کشور را برای حفظ خود و بازگشت به قدرت، به جنگ داخلی خواهد کشاند، آیا حزب بلشویک نمی بایست باقی به ماند تا با انحرافات احتمالی، مماشات و... که از طرف قشرهای دهقانی و به طور دقیق تر انواع سوسیالیزم خرده بورژوایی و بورژوایی رقم خواهد خورد به مبارزه به پردازد؟

سؤالم را به صورت کلی این چنین مطرح می کنم که در شرایطی که بورژوازی هم چنان بقایای خود را حفظ کرده و احزاب خرده بورژوایی هم چنان به حیات خود در بین قشر وسیعی از جامعه ادامه می دهند و حق هم دارند که در شوراها نماینده داشته باشند (مگر این که به خواهیم حق رأی را از سایر اقشار و طبقات جامعه به گیریم و یا به صورت مجرد به گوئیم این احزاب نمی توانند رأی طبقه می کارگر را داشته باشند...) آیا وجود حزبی که قدرت را پس از انقلاب قبضه نکرده باشد و آن را در اختیار شوراها قرار داشته باشد، برای مبارزه با انحرافات که می تواند به نابودی انقلاب بیانجامد، ضروری نیست؟ (توجه را به تجربه می بلشویک ها در مجلس مؤسسان جلب می کنم.)

مازیار رازی

پاسخ به رفیق الف. آرمانخواه

در باره ماهیت حزب لنینی

با سپاس از توجه رفیق آرمانخواه. در مصاحبه ای که رفیق آرمان به آن استناد می کند اعلام شده است که: حزب پیشتاز انقلابی: ” باید این زمینه را ایجاد کند که شوراها ی کارگری در رأس تصمیم گیری های طبقه می کارگر قرار بگیرند و این حزبی که تدارکات ماقبل از آن دوره را آماده نموده باید به طور کاملاً واضح و شفاف خود را منحل کند). ” قدرت گیری طبقه کارگر) بر خلاف رفیق آرمانخواه، معتقدم که این موضعی صحیح است! اعلام این موضع در وضعیت کنونی اهمیت دو گانه دارد:

اول، اعلام چشم انداز یک اصل کمونیستی

دوم، تاکتیکی برای مداخلات عمیق تر میان کارگران پیشرو (در راستای ایجاد حزب پیشتاز انقلابی)

در مورد این نکات توضیح بیشتری می‌دهم:

اعلام چشم انداز یک اصل کمونیستی

اصول ساختاری ما در واقع به قدرت رساندن پرولتاریا است. شعار محوری ما به عنوان مدافعان و تشکیل دهندگان حزب پیشتاز انقلابی و انقلاب کارگری مطالبه «همه ی قدرت به شوراها» است. حزب پیشتاز انقلابی که در دوران پیشا انقلابی تدارک آن دیده می‌شود و در صدر انقلاب کارگری قرار می‌گیرد، تنها ابزاری است برای به قدرت رساندن طبقه ی کارگر. در روسیه بلافاصله پس از شعله ور شدن انقلاب فوریه، لنین و تروتسکی نقطه نظرات مشابهی پیرامون وظایف پرولتاریای روسیه اتخاذ کردند که این نقطه نظرات در شعار «همه ی قدرت به شوراها» تجلی یافت. این دور رهبر انقلابی در آستانه ی اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان بر محور این مطالبه به هم پیوستند و اکثریت کارگران در شهرهای بزرگ صنعتی را در راستای سرنگونی دولت بورژوایی تزار رهبری کردند.

بدیهی است که چنان چه استراتژی سازمان دهی انقلاب به قدرت رساندن حزب بلشویک می‌بود؛ محققاً مطالبه ی حزب بلشویک: «همه ی قدرت به حزب» می‌بود! گر چه در باره ی نقش حزب پس از تسخیر قدرت بحث و تبادل نظری به میان نیامد؛ اما فرض همه ی بلشویک ها این بود که شوراها ی کارگری باید قدرت سیاسی را به دست به گیرند و حزب تنها ابزاری است برای به قدرت رساندن طبقه ی کارگر.

علت عدم طرح جایگاه حزب پس از تسخیر قدرت نیز در این اصل نهفته بود که حزب بلشویک هیچ گاه پدیده ای جدا از طبقه ی کارگر و پیشروان آن نبود. برخلاف ادعای گرایشات استالینیستی و سانتریستی که حزب را جدا از طبقه یار رهبر آن می‌پندارند که توسط عده ای روشن فکر یا نظریه پرداز، طبقه ی کارگر را به دنبال خود به یدک می‌کشد و پس از انقلاب نیز طبعاً نقش دائمی و ابدی می‌یابد؛ لنین همواره بر ادغام حزب با طبقه اصرار می‌ورزید و حزب بلشویک را بر اساس این ایده بنا نهاد.

تروتسکی در کتاب «تاریخ انقلاب روسیه» (۱۹۳۱) این پدیده (رابطه بین حزب و توده ها) را به شکل فشرده ای چنین توصیف می‌کند:

«دینامیزم حوادث انقلابی مستقیماً به وسیله ی دگرگونی سریع و شدید و پُرشور در روان طبقات که همه ی آن ها پیش از انقلاب شکل گرفته اند، تعیین می شود...»

توده ها با یک برنامه از پیش ساخته برای بازسازی اجتماع به عرصه ی انقلاب نمی روند، بلکه هنگام رفتن به میدان انقلاب فقط به شدت احساس می کنند که دیگر نمی توانند جامعه کهن را تحمل کنند. در هر طبقه فقط پیشگامان آن طبقه برنامه ی سیاسی دارند. و تازه همین برنامه هم نیازمند آزمون حوادث و تأیید توده هاست. درک نقش احزاب و رهبران، که ما به هیچ وجه قصد نادیده گرفتن اش را نداریم، فقط براساس مطالعه ی جریان های سیاسی در میان خود توده ها، میسر است. هر چند رهبران و احزاب عامل مستقلی را تشکیل نمی دهند، اما عنصر بسیار مهمی هستند. بدون یک سازمان راهبر، نیروی توده ها مانند بخاری که در سیلندر محصور نباشد به هدر می رود. با این حال، بخار باعث حرکت است، نه پیستون یا سیلندر.»

اما این نقش هدایتگر همان گونه که پلخانوف در کنگره ی دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه توضیح می دهد. «حق، مادرزاد حزب نیست». این حقی است که حزب باید به لحاظ سیاسی پیوسته و با شیوه های دموکراتیک برای کسب آن مبارزه کند. اکثریت توده ها باید آن را به رسمیت به شناسند. تنها در مبارزه برای این اکثریت است که حزب تحقق پیدا می کند. حتی برنامه ی حزب که نه کامل است نه مصون از خطا، در بوته ی آزمون تغییر پیدا می کند و با رویدادها دست خوش تصحیح و تغییر می گردد. چنان چه در توصیف نقش رهبری کننده ی حزب؛ این محدودیت ها طرح نشود؛ در بهترین حالت، حزب به یک کاریکاتور انزواجو و فرقه ای تبدیل شده و در بدترین حالت، به دستگاه اختناق آمیزی در خدمت برده سازی توده ها و خفه کردن اراده عمل آن ها (همان آفتی که تحت دیکتاتوری استالین پدید آمد).

با این اوصاف، غیرمنطقی است که تصور کنیم لنین یا تروتسکی خواهان تداوم نقش رهبری حزب پس از تسخیر قدرت بوده اند. یعنی دوران که شعار «همه ی قدرت به شوراها» تحقق می یابد. زیرا اگر حزب بلشویک بخش اساسی و رهبری کننده شوراها ی کارگری و اتحادیه های کارگری باشد؛ دیگر لزومی ندارد که خواهان تداوم قدرت حزب پس از تسخیر قدرت نیز باشد؛ زیرا به نقد حزب توسط صدر شوراها در قدرت قرار می گیرد. و اگر هم این نفوذ را نمی داشت؛ محققاً تسخیر قدرت را نمی توانست انجام دهد.

لنین همواره در دوره ی پیش از تسخیر قدرت و تدارک ساختن حزب پیشتاز بر دو عنصر مهم تأکید داشت: کارگری بودن حزب و رعایت دموکراسی درونی در جنبش کارگری و حزب طبقه ی

کارگر. زیرا او به خوبی می دانست که تنها با ادغام حزب در جنبش کارگری (نه به صورت قیام آن) و رعایت دموکراسی کارگری است که می توان به بسیج کارگری و تشکیل شوراهای کارگری ی که به توانند قدرت را به دست گیرند، امید داشت. لنین هرگز در فکر به قدرت رساندن حزب خود از طریق سوءاستفاده از کارگران، نبود. از این لحاظ نقش حزب در دوره ی پس از تسخیر قدرت در درون حزب بلشویک اصولاً مطرح نبود. زیرا بدیهی بود که این حزب پیشتاز (که رهبری انقلاب را در دست داشته) باید انحلال یافته و یا میرا باشد. زیرا تناقضی با رهبری شوراهای نمی داشت. البته این به مفهوم انحلال تمام احزاب نبود. اعتقاد به تعدد احزاب و حق گرایش و رعایت دموکراسی کارگری از اعتقادات اساسی بلشویک ها بود (در این جا منظور از حزبی است که در قدرت سیاسی باقی به ماند و نه احزابی که قصد فعالیت سیاسی دارند).

پس از تجربه انقلاب ۱۹۰۵ لنین می نویسد:

«در فاصله ی سال های ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۷، سوسیال دموکراسی به رغم انشعاب در آن در رابطه با اوضاع داخلی خود بیشترین اطلاعات ممکنه را در اختیار همگان قرار می داد... بدیهی است که عامل اصلی موفقیتش (نقش و نفوذ بلشویک ها در انقلاب ۱۹۰۵) همانا امتیاز طبقه ی کارگر نسبت به سایر طبقات است. طبقه ای که بهترین عناصرش به سوسیال دموکراسی تعلق دارد و امتیازش نسبت به سایر طبقات همانا توان و قابلیت عظیمش در خود سازمان دهی است، آن هم به دلایل آشکار اقتصادی. بدون چنین امری سازمان انقلابیون حرفه ای چیزی بیش از یک بازیچه، یک ماجراجوئی، و یا طبل تو خالی نخواهد بود».

لنین بار دیگر همین مطلب را با زبانی روشن تر تأکید می کند:

«وقتی که برای رفیق رادین این سؤال طرح می شود که بین شوراهای و حزب کدام یک را باید برگزید. در واقع وی مرتکب اشتباه بزرگی می شود. من معتقدم که در پاسخ به این سؤال بدون کمترین چون و چرائی باید گفته شود هم شوراهای نمایندگان کارگران و هم حزب...»

نقل و قول ها بالا به وضوح نشان می دهد که حزب بلشویک پدیده ای جدا از کارگران پیشرو نبود و شوراهای کارگری نیز به عنوان یک پدیده ی مهم برای حزب بلشویک بود که رهبران کارگری حزب در آن دخالت روزمره داشتند و آن را بخشی از خود می پنداشتند. در این جا باید این برداشت لنین از حزب سازی را با احزاب کنونی "اپوزیسیون چپ" که در خارج از کشور حزب "کمونیست" و "کارگری" اعلام کرده و بدون داشتن نفوذی تعیین کننده در میان کارگران، خود را رهبر آنان

می‌دانند، مقایسه کرد تا به «ماجراجویی» و به صدای درآوردن «طلبل تو خالی» توسط آن‌ها پی برد.

برای اثبات نظر فوق کافی است بریل ویلیامز، که ضد بلشویک دو آتشه‌ای است را به شهادت طلبید. او می‌نویسد: «هر چه به محبوبیت بلشویزم افزوده می‌شد، شمار اعضای حزب هم بالاتر می‌رفت. در فرآشد این تحول حزب دچار آن چنان دگرگونی‌ای شد که قابل مقایسه با گذشته اش نبود. در اکتبر حزب به یک سازمان توده‌ای تبدیل شده بود. دیگر نه با آن گروه کوچک متشکل از نخبگان روشن فکر سال ۱۹۰۳ کوچک‌ترین شباهتی داشت، و نه با آن تصویری که در همان ایام غالباً ما از آن داشتیم. تخمین دقیق شمار اعضای آن کار دشواری بود، اما به نظر می‌رسید که در طی یک سال قبل از اکتبر تعداد اعضای حزب ده برابر شده بود و به رقم ۲۵۰ هزار نفر می‌رسید اکثریت قابل ملاحظه از اعضاء را کارگران تشکیل می‌دادند... دقیقاً برخلاف تصور همگان آنان از وحدت و تمرکز آن چنانی‌ای هم برخوردار نبودند. اما، در مقایسه با سایر احزاب احتمالاً از انسجام بیشتر و یقیناً از رهبری نیرومندتری برخوردار بودند. ما بین کمیته‌ی مرکزی و کمیته‌های محلی حزب از یک سو و شوراها و کمیته‌های کارخانه از سوی دیگر بر سر نحوه‌ی پیشبرد و پیاده کردن خط مشی‌های سیاسی اختلاف نظر وجود داشت. غالباً در میان فعالین محلی و هواداران نشان‌گرایش به استقلال بیش از حد به چشم می‌خورد.» ۲.

اگر نظر یک دشمن این چنین باشد باید مطمئن بود که حزب بلشویک در دوره‌ی انقلاب از نیروی ای به مراتب بیشتر و پرنفوذتر از ارزیابی این گزارش دهنده؛ برخوردار بود.

حال سؤال این است که چرا در آن زمان حزب بلشویک می‌بایستی نگران از دست دادن قدرت می‌بود؟ و یا چرا باید نقش حزب را پس از تسخیر قدرت عمده می‌کرد؟ لنین یا تروتسکی هیچ نگرانی‌ای نداشتند، زیرا نه از لحاظ تئوریک و نه در سیاست، حزب بلشویک قصد این را نداشت که پس از تسخیر قدرت، برای مدت طولانی در قدرت باقی به ماند. از لحاظ مادی نیز این کمبود را احساس نمی‌کرد که گویا نیروهای متخاصم در شوراها قرار است آن‌ها را کنار بگذارند و ضد انقلاب پیروز گردد. در آستانه‌ی انقلاب اکتبر، رهبران حزب بلشویک در رهبری شوراها‌ی کارگری و اتحادیه‌های کارگری نقداً قرار داشتند. مطمئناً اگر چنین نبود انقلاب به رهبری آنان پیروز نمی‌شد. انقلاب اکتبر یک کودتا توسط حزب بلشویک نبود. حزب بلشویک نیز جدا از کارگران نبود. جالب است اشاره شود که «تزه‌های آوریل» لنین در آغاز با مخالفت «بلشویک‌های قدیمی» (مانند استالین و ملوتوف) روبرو شد. اما «بلشویک‌های کارگر» یعنی کادرهای

پرولتار، و کارگران پیشگام از جمله آنان که عضو هیچ حزبی نبودند، از لنین پشتیبانی کردند! این امر به لنین کمک کرد تا بر مقاومت کادرهای حزبی چیره شود.

اما چه شد که حزب بالاچار در قدرت باقی ماند؟ این موضوع، یک مسأله‌ی ساختاری و استراتژیک نبود بلکه یک مسأله‌ی ادواری یا استثنائی بود که خود بلشویک‌ها از قبل انتظار آن را نداشتند (وگرنه حتماً تداوم کار حزب را برای دوره‌ای پس از تسخیر قدرت تئوریزه می‌کردند).

به منظور تحقق‌پذیری ارتباط متقابل میان خود سازمان دهی طبقه و رهبری سیاسی آن، حزب پیش‌تاز انقلابی، ضروری است که در میان کارگران حضور فعال داشته باشد، و طی دوره‌ای از فعالیت اعتبار میان کارگران پیدا کرده و به عنوان رهبران آنان انتخاب شود. اما، دست‌یابی دائمی به چنین موقعیتی در جامعه‌ی سرمایه‌داری نه تنها قابل حصول نیست بلکه به طور عملی غیرممکن است.

تجربه‌ی انقلاب روسیه نشان داد که این موقعیت حتی در جامعه‌ی سرمایه‌داری (پس از تسخیر قدرت) خود به خود به وجود نمی‌آید. این جوامع فراز و نشیب بحرانی دارند. خود-فعالیتی توده‌ها در دوران خیزش انقلابی به نقطه‌ی اوج می‌رسد و زمانی که موقعیت انقلابی نقطه‌ی اوج را پشت سر گذاشت، فروکش می‌کند. روسیه در پایان جنگ داخلی یعنی در دوره‌ی ۱۹۲۱-۱۹۲۰ به این نقطه رسید: تقلیل عددی پرولتاریا در پی کاهش نیروهای مولده و سقوط صنایعی که در جنگ داخلی نابود شدند؛ ضعف کیفی پرولتاریا با جذب بهترین عناصر آن در ارتش سرخ و دستگاه حکومتی شوروی؛ تحول اساسی در انگیزه‌ی کارگران؛ تمرکز علاقه‌ی آن‌ها بر نیازهای فوری روزمره‌ای چون زنده ماندن، غذا پیدا کردن و امثال آن که همگی پیامد فشار گرسنگی و نیاز بود، توهم‌زدایی فزاینده‌ای که ناشی از عدم پیروزی انقلابی در خارج به ویژه در آلمان بود که می‌توانست به بهبود سریع وضعیت آن‌ها منتهی شود؛ سطح نامناسب فرهنگ که امکان اعمال مستقیم قدرت توسط شوراها را محدود می‌کرد، همگی‌ی این‌ها حلقه‌های مرکزی در این زنجیره، علی‌بود که به نقطه شکست رسید. عقب‌افتادگی کشور و منزوی شدن انقلاب در جهان پرخصومت سرمایه‌داری دایره‌ی خود-فعالیتی طبقه‌ی کارگر روسیه و به بیان دیگر اعمال واقعی قدرت توسط این طبقه را شدیداً محدود کرد.

حزب به جای آن که طبقه را به میدان به کشد، خود به گونه‌ای فزاینده به نام طبقه حکومت کرد. این دگرگونی در این سال‌های سرنوشت‌ساز برای دوره‌ی بحرانی معینی احتمالاً اجتناب‌ناپذیر بوده است. طبقه‌ی کارگر ۳۵ درصد نسبت به سال ۱۹۱۷ کاهش پیدا کرد. این وضعیت بحرانی

و غیرعادی را نمی توان به عنوان یک وضعیت دائمی و همیشگی برای تمام انقلابات کارگری آتی تعمیم داد. و آن استنتاج کرد که حزب در هر کشوری پس از تسخیر قدرت باید در قدرت باقی به ماند تا با این وضعیت مقابله کند. این پدیده یک استثناء بود! این امر پدیده ای بود ادواری و نه ساختاری. اما درس هایی هم دربر داشت که می توان برای انقلاب آتی در ایران از آن استفاده کرد.

بلافاصله پس از اعمال سیاست اقتصادی نوین صنعت به راه افتاد و شمار کارگران بالا رفت. در این میان نمی توان از بی طبقه شدن دائمی طبقه ی کارگر سخن گفت. طبق تاریخ رسمی طبقه ی کارگر در سال ۱۹۳۶ به سطح عددی ی سال ۱۹۱۷ رسید و از آن نیز فراتر رفت. طبق نظر اپوزیسیون تعداد پرولتاریا در حقیقت خیلی زودتر به این حد رسیده بود. با این وجود رقم دقیق مشخص نیست. آن چه اهمیت اساسی دارد این است که گرایش غالب مشخصاً در جهت بازسازی مجدد و رشد نیروهای مولد بود. از سال ۱۹۲۲ مسأله ی کلیدی در رابطه با رشد کمی و کیفی طبقه ی کارگر روسیه، عبارت از این است که آیا اقدامات سیاسی مشخص رهبری بلشویک، استراتژی میان مدت و درازمدت آن پیرامون مسأله ی اعمال قدرت، جلوی خود فعالیتی طبقه ی کارگر را می گیرد یا آن را گسترش می دهد؟

امروزه جواب این پرسش روشن به نظر می رسد. از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۱ استراتژی رهبری بلشویکی پیش از آن که خود-فعالیتی طبقه ی کارگر را رشد دهد، جلوی آن را گرفت.

از این هم بدتر: طرح تئوری بی اساس « جانشین گرایی » سلطه ی حزبی به جای قدرت کارگری، در سال ۱۹۲۱-۱۹۲۰، به این وضعیت وخیم سیاسی شتاب بخشید: ممنوعیت فعالیت همه ی احزاب غیر از حزب کمونیست روسیه، منع فراکسیون های درون حزب همه وضعیت را بدتر از پیش کرد. تروتسکی در آخرین سال های زندگی خود از این دوره «انتقاد از خود» روشنی به عمل آورده است. تروتسکی می نویسد:

« ممنوعیت احزاب مخالف به منع فعالیت فراکسیونی انجامید. منع فراکسیون به منع نظریات مخالف رهبری خطا پذیر منجر شد. سلطه ی پلیسی و بی منازع حزب باعث مصنوعیت دستگاه اداری شد و آن را تا استبداد و فساد بی کران پیش برد. »

تروتسکی در اتخاذ این تصمیمات مانند کل رهبری حزب کمونیست روسیه شریک بود و سال های سال از آن دفاع کرد. نکته ی قابل تأسف این است که این تدابیر پس از پایان جنگ داخلی اتخاذ گشتند. و از همه بدتر توجیه تئوریک «اصل جانشین گرایی» بود. هر چند که در این مورد

تروتسکی به اندازه ی لنین تند نرفت و از بی طبقه شدن کارگران و ناتوانی درازمدت آن ها در اعمال قدرت سخن نگفت، ولی به طور وحشت ناک تری به توجیه نظری «جانشین گرایی» پرداخت. تروتسکی در خطابه اش به کنگره ی دوم کمینترن در سال ۱۹۲۰ گفت:

«امروز از دولت لهستان پیشنهادی مبنی بر عقد صلح دریافت داشته ایم. چه کسی درباره ی این مسایل تصمیم می گیرد؟ ما شورای کمیساریای خلق را داریم، اما کار آن ها هم باید زیر کنترل باشد. اما کنترل از جانب کدام مرجع؟ کنترل طبقه ی کارگر به مثابه یک توده ی بی شکل و شمایل؟ نه کمیته ی مرکزی حزب فرا خوانده شد تا راجع به این مسأله بحث و تصمیم گیری کند و به آن جواب مقتضی به دهد. وقتی ما در حال جنگ هستیم و باید دسته های تازه ای اعزام کنیم و بهترین نیروها را گرد آوریم، به کجا مراجعه می کنیم؟ به حزب. آن گاه کمیته ی مرکزی به کمیته های محلی رهنمود می دهد تا کمونیست ها را به جبهه ی جنگ اعزام دارند. همین شیوه را در مسائل دیگر نیز به کار می بندیم: در کشاورزی، در تدارکات و در همه عرصه های دیگر.»

تروتسکی حتی بدتر از این ها، در حمله به اپوزیسیون کارگری در دهمین کنگره حزبی این طور بحث کرد:

«اپوزیسیون کارگری با شعارهای خطرناکی به میدان آمده است، از اصول دموکراتیک بت ساخته و حق کارگران به انتخاب نمایندگان را فراسر حزب قرار داده است، آن گونه که حزب نمی بایست دیکتاتوری خود را اعمال کند. حتی اگر آن دیکتاتوری موقتاً با دموکراسی کارگری درگیری داشته باشد.»

به همان طریق تروتسکی از حق موقت حکومت کارگری «اسپارتای پرولتری» به منظور سربازگیری و میلیتاریزه کردن کار به مثابه ابزار اعمال انضباط کاری، پشتیبانی کرد.

اما این نظرات نادرست او تنها تأثیر جانبی بر پیشنهادات او در بحث اتحادیه های کارگری داشت. همین طور هم فتح سرکوب گرانه ی گرجستان که مسئول مستقیم آن استالین بود را نمی توان به ابتکار تروتسکی یا انحراف «جانشین گرایی» موقت او نسبت داد.

با تمام این احوال این حقیقت دارد که در اظهارات تروتسکی طی سال های ۱۹۲۰-۱۹۲۱ و همین طور در کتاب «تروریزم و کمونیزم» (بدترین اثر تروتسکی) جای گزینی حزب به جای طبقه و جای گزینی حزب با رهبری حزبی تا آخرین مدارج آن توجیه شده است (لنین در این مورد اخیر

حتی از یک «الیگارش» صحبت می‌کند) بدون این که به پیامدهای سیاسی و به ویژه اجتماعی آن کمترین توجهی مبذول گردد.

در این دوره در نظرات تروتسکی دیگر از کارکرد مستقل شوراها، از جدایی حزب و دولت هیچ سخنی در میان نیست.

تروتسکی که در سال ۱۹۲۳-۱۹۲۱ روند رشد بوروکراسی را حتی به لحاظ نظری توجیه کرده بود، تنها از سال ۱۹۲۳ به باز شناختن خطرهای آن آغاز نمود. او دیرتر از لنین اما پیگیرتر از او به مبارزه با این آفت برخاست. آن هم در جبهه‌ای که گمان می‌رفت می‌تواند این نبرد را به پیروزی به رساند؛ در داخل خود حزب، مبارزه در راه دموکراسی درون حزبی برای اپوزیسیون چپ، پلی ضروری برای گذر به مبارزه برای دموکراسی شورایی بود. تروتسکی و طرف دارانش هنوز از این که به طور هم زمان به کارگران در داخل و خارج از حزب مراجعه کنند، ابا داشتند. بی تردید آن‌ها هنوز نمی‌خواستند که از بالای سر رهبری حزب با کارگران بیرون حزب تماس به گیرند. بعدها آن‌ها این مرحله را پشت سر گذاشتند.

رفتار آنان از یک برخورد «سانتریستی» ناشی نمی‌شد، بلکه از برآورد بدبینانه از سطح خود-فعالیتی طبقه‌ی کارگر روس ریشه می‌گرفت و با این برداشت هم‌راه بود که انقلاب روسیه وارد یک مرحله‌ی قهقهه‌رایی تاریخی شده است. در چنین شرایطی تلاش برای احیاء دموکراسی کارگری (دموکراسی شورایی) باید از خود حزب آغاز می‌شد. تنها حزب قادر بود که شرایط احیای تدریجی دموکراسی شورایی را فراهم سازد.

در آغاز به نظر می‌رسید که تدابیر تروتسکی در این عرصه که از مبارزه «منشور ۴۶ نفره» یعنی اولین دوره‌ی اپوزیسیون چپ الهام گرفته بود، با موفقیت روبرو شود. هئیت سیاسی به پیشنهادهای او رای مثبت داد. اما همه چیز روی کاغذ باقی ماند، در عمل دستگاه حزبی که پیرامون استالین گرد آمده بود. کارزار تمام عیاری به راه انداخت تا صدای مخالفین را خفه کند، بحث و گفت و گو را مانع سازد، به تفکر مستقل عقاید کادرها را مهار کند، دنباله روی و فرمانبری را در زیر لوای «سانترالیزم دموکراتیک» رواج دهد. همه‌ی اعضای دفتر سیاسی از زینویف و کامنوف گرفته تا بوخارین، ریکوف و تومسکی از این مصوبات پشتیبانی کردند. این نشانه گسستی کامل با سنت‌های جنبش بلشویکی و حزب کمونیست روسیه، که برخلاف همه‌ی دعاوی استالینیست‌ها و مخالفین دروغ پرداز لنین، پانزده سال تمام همواره بر بحث و گفت و گوی‌های باز و آزاد و نبرد عقاید تأکید داشتند.

این گذری بود از سانترالیزم دموکراتیک به سانترالیزم بوروکراتیک؛ از نظر تشکیلاتی برای برچیدن دموکراسی درون حزبی بدین ترتیب عمل می شد که کارمندان حزبی را به جای انتخاب آن ها توسط اعضاء از بالا بر می گماشتند. پیامد جامعه شناختی این روند عبارت بود از رشد بی درو و بیקר دستگاه اداری، تعداد کارمندان حزبی که پس از انقلاب به هزار نفر هم نمی رسید، در سال ۱۹۲۲ ده برابر و به زودی هزار برابر شد. دستگاه بوروکراسی شوروی از طبقه ی کارگر جدایی گرفت و به تدریج به یک قشر ممتاز و انگل اجتماعی در درون جامعه شوروی تبدیل شد.

«منشور ۴۶ نفره» این روند انحرافی را در اکتبر ۱۹۲۳ با بصیرت ویژه ای توصیف نموده است. سخن آن ها طنینی پیش گوینه دارد و همان حرفی است که بسیاری با سال ها تأخیر تکرار می کنند:

«ما در زیر ردای یک پارچگی رسمی در واقع با جماعت برگزیده ای سر و کار داریم که خود را با سلیقه ی یک جمع کوچک انطباق داده اند و با شیوه ی عملی طرف هستیم که از سوی همین جمع هدایت می گردد... با وجود چنین اعمال نظرهای کوتاه فکراتی در رهبری حزب دیگر نمی تواند به سان یک جمع زنده و خلاق در خدمت واقعیتی باشد که با هزار رشته به آن پیوند خورده است. در عوض ما شاهد هستیم که حزب هر چه بیشتر و عیان تر به دسته ای از رهبران و انبوهی نوکر تقسیم می گردد، کارمندان حرفه ای حزب که از بالا گماشته می گردند و سایر توده ی حزبی که در زندگی روزمره هیچ نقشی ندارد. این واقعیتی است که همه ی اعضای حزب با آن آشنا هستند. اعضای که با دستورهای کمیته ی مرکزی یا حتی کمیته های حکومتی مخالف هستند و آن ها را نمی پذیرند، یا افرادی که از مشاهده ی کاستی ها و خطاها و نارسایی ها ناراضی هستند، از طرح این مسائل در گردهمایی های حزبی وحشت دارند. از این هم بیشتر درباره ی این مسائل حتی با نزدیکان خود نیز، اگر از محکم بودن دهان آن ها مطمئن نباشند، صحبت نمی کنند.

بحث آزاد در داخل حزب عملاً از میان رفته است. صدای اعضای حزب به گوش نمی رسد. امروز کمیته ی دولتی و کمیته ی مرکزی حزب کمونیست دیگر از جانب توده های حزبی معرفی و انتخاب نمی شوند. برعکس این مقامات رهبری حزب هستند که نمایندگان کنفرانس ها و جلسات حزبی را انتخاب می کنند، و جلسات نیز به طرز روزافزونی به مجالس اعلام دستورات مقامات رهبری بدل گشته است.

رژیمی که در درون حزب شکل گرفته دیگر قابل تحمل نیست. این دستگاه قوه‌ی ابتکار اعضای حزب را می‌فرساید و جای حزب را با یک دستگاه اداری گماشتگان پر می‌کند که در دوران عادی کار خود را پیش می‌برد، اما در دوران بحرانی لاجرم لنگ خواهد ماند.»

آیا در چنین اوضاع و احوالی تلاش تروتسکی و اپوزیسیون چپ برای احیای دموکراسی درون حزبی یک خیال بافی بوده است؟ اما این کوشش هم که توده‌ی کارگران سرخورده و منفعل شده - که به هر حال از اپوزیسیون پشتیبانی می‌کردند - دوباره به صحنه فعالیت سیاسی برگردند، نمی‌توانست حاصلی داشته باشد؟ امروزه طبق اسنادی که از آرشیو اتحاد شوروی منتشر شده ما می‌دانیم که اپوزیسیون چپ در آغاز نه تنها در کمیته‌ی مرکزی حزب، بلکه در کل شاخه‌ی حزبی مسکو دارای اکثریت بود. این نتیجه یک نظر خواهی است که استالین و دارودسته‌اش آشکارا آن را دست کاری کردند. از نظر تاریخی این فراخوانی بود به وجدان، سنت و سرشت کادرهای رهبری بلشویکی، به حساسیت سیاسی و درک تئوریک آن‌ها. این تلاش به شکست انجامید! تراژدی این ناکامی در این جاست که همه‌ی این کادرها دیر یا زود به وخامت اوضاع پی بردند اما معمولاً چنان دیر که دیگر کار از کار گذشته بود و بهای آن را با جان خود پرداختند. طبقه‌ی کارگروس، کارگران جهان و جامعه‌ی شوروی برای این فاجعه بهای بسیار سنگینی پرداخت و جان‌های بی‌شماری را قربانی کردند.

تروتسکی مدت ده سال تمام یعنی از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۳ با مسأله‌ی ترمیدور شوروی، یعنی مسأله‌ی ضد انقلاب سیاسی در اتحاد شوروی دست و پنجه نرم کرد. هم گام با این پیکار، او تلاش داشت که رابطه‌ی خود - سازمان دهی طبقه با سازمان پیش آهنگ را در پرتو تجارب حاصله از کزروی‌های بوروکراتیک اولین دولت کارگری به طور تئوریک مطالعه کند. نه تنها این تجارب بلکه با ظهور خطر فاشیزم در آلمان و با توجه به تجربه‌ی اعتصاب عمومی کارگران انگلیس در سال ۱۹۲۶، تروتسکی درباره‌ی مناسبات طبقه، اتحادیه‌های توده‌ای، شوراها، احزاب کارگری به نتایجی رسیده بود که در جریان رویدادهای تراژیک انقلاب اسپانیا در سال ۳۷-۱۹۳۶ درستی آن‌ها اثبات گردید. این نتایج را می‌توان در ترزهای زیر خلاصه کرد:

۱ - طبقه‌ی کارگر نه به لحاظ اجتماعی و نه از نظر سطح آگاهی هم گون نیست. ناهم گونی این طبقه لاجرم این امکان را پدید می‌آورد که چندین جریان سیاسی و یا چند حزب به وجود آید تا از جانب بخش‌های گوناگون این طبقه مورد حمایت قرار گیرند.

۲- طبقه‌ی کارگر برای نبرد روزانه موفقیت‌آمیز، برای دست‌یابی به اهداف اقتصادی و هم‌به‌آماج‌های فوری سیاسی (مثلاً در برابر فاشیسم) نیاز به درجه‌بالایی از وحدت عمل طبقه دارد. از این رو وجود سازمان‌هایی ضرورت دارد که کارگران را با همه‌ی عقاید سیاسی و تعلقات تشکیلات‌گوناگون دربر بگیرند، و به‌مثابه‌ی جبهه‌ی واحدی از همه‌ی جریان‌ها و احزاب عمل کنند. اتحادیه‌های توده‌ای و شوراها نمونه‌های چنین سازمان‌هایی هستند. در انقلاب اسپانیا کمیته‌های رزمندگان مسلح به‌ویژه در کاتالونی چنین نقشی به‌عهده داشتند.

۳- چنان‌چه برخی از سازمان‌های توده‌ای (در جوامع بورژوازی) در درازمدت به‌طور کامل توسط دستگاه‌هایی رهبری می‌شوند که تا درجه‌بالایی در حکومت بورژوازی ادغام می‌شوند، این به‌معنای آن نیست که آن‌ها صرفاً تشکل‌های جهت‌دادن و کنترل طبقه‌ی کارگراند. این سازمان‌های توده‌ای مالکیتی تعارض‌آمیز دارند و دست‌کم تا حدودی ابزار بالقوه‌رهایی و خود فعالیتی طبقه‌ی کارگراند. آن‌ها «نطفه‌ی دموکراسی کارگری در چارچوب دموکراسی بورژوازی اند.»

۴- حزب انقلابی با سایر احزاب کارگری اساساً از این جهت متفاوت است که در برنامه، استراتژی و عمل خود از منافع مستقیم و تاریخی طبقه‌ی کارگر به‌طور نامحدود دفاع می‌کند و هدف آن برانداختن دولت بورژوازی و شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و بنای یک جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی سوسیالیستی است.

۵- همان قوانین با تغییرات لازم و ضروری را باید در مورد ایجاد حکومت کارگری و اشکال اعمال قدرت سیاسی رعایت نمود (احتمالاً به‌استثناء موارد حساس بروز جنگ داخلی). در این فراشد نقش رهبری حزب انقلابی نه با اقدامات اداری و نه با اعمال فشار بر بخشی از طبقه‌ی کارگر، بلکه از طریق جلب اعتماد سیاسی کارگران باید انجام گیرد. این نقش همان‌گونه که در جمهوری دموکراتیک آلمان به‌خوبی بیان شده بود، رهبری تنها با کاربرد اصل کارایی در حوزه‌ی سیاست قابل تحقق است. از این مفهوم چند نتیجه عملی حاصل می‌شود: جدایی کامل حزب و دولت؛ اعمال مستقیم قدرت نه از سوی حزب پیش‌تاز بلکه از جانب ارگان‌های دموکراتیک منتخب کارگران و زحمت‌کشان؛ یک نظام چند حزبی: «کارگران و دهقانان می‌بایستی آزاد باشند به هر کس درون شوراها رأی بدهند.» (تاکید از ماست)

۶- دموکراسی سوسیالیستی. دموکراسی درونی اتحادیه‌های کارگری و دموکراسی درون حزبی (حق ایجاد گرایش و جناح) تأثیر متقابل بر یک دیگر دارند. این‌ها نه مفاهیمی انتزاعی

بلکه پیش شرط های عملی مبارزه ی مؤثر کارگران در راستای بنای صحیح سوسیالیزم اند. بدون دموکراسی سوسیالیستی، بدون تشکیل جبهه ی واحد کارگری پیش برد مبارزه ی پیروزمند کارگری در بهترین حالت مخاطره آمیز و در بدترین حالت غیرممکن است. ۳

در این ترزا لازم است تأملی بر تز پنج شود. در این تز به وضوح اشاره شده است که مقام حزب در جامعه پس از استقرار حکومت کارگری باید بر اساس اعتبار سیاسی کسب شده توسط حزب میان کارگران انجام گیرد، و نه از طریق "اقدامات اداری و اعمال فشار". به سخن دیگر چنان چه شورا های کارگری منتخب اکثریت کارگران، به حزب در صدر حکومت نیاز داشتند محققاً آن حزب را برگزیده و در غیر این صورت حزب کنار می رود.

از زمان تدوین این ترزا در سال ها ۳۶-۱۹۳۰ در شرق و غرب هیچ تغییری روی نداده است که اعتبار آن ها را باطل کند. برعکس تحولات تاریخی بعدی، هم در کشورهای سرمایه داری و هم در به اصطلاح «کشورهای سوسیالیستی» سابق مناسبت تاریخی و نظری آن ها را به طور کامل تأیید کرده است.

بنابر این، برای توضیح نقل قول یاد شده توسط رفیق آرمان مبنی بر این که حزب پیشتاز: "باید این زمینه را ایجاد کند که شورا های کارگری در رأس تصمیم گیری های طبقه ی کارگر قرار به گیرند و این حزبی که تدارکات ماقبل از آن دوره را آماده نموده باید به طور کاملاً واضح و شفاف خود را منحل کند" (نقل از مازیار رازی)، باید ذکر شود که حزبی که برای تسخیر قدرت به شورا های کارگری کمک رسانده؛ پس از انقلاب باید "زمینه را ایجاد کند" (یعنی زمینه و تدارک تحویل قدرت به منتخب کارگران یا شورا های کارگری) - لذا برای این اقدام زمانی نمی توان تعیین کرد، زیرا این روند بستگی به آمادگی شورا های کارگری دارد، سپس آن حزب خود را از مقام رهبری جامعه عزل کند (یعنی به عنوان حزب رهبری کننده ی کارگران به طور کاملاً واضح و شفاف خود را منحل کند)؛ چه زمانی؟ زمانی که شورا های کارگری در رأس تصمیم گیری های طبقه ی کارگر قرار گیرند (این امر در شرایط عادی و غیراستثنایی و به مثابه یک وظیفه ی آگاهانه و عاجل، ده ها سال به طول نمی انجامد). البته این حزب در صورت لزوم می تواند همانند سایر احزاب به فعالیت سیاسی ادامه دهد. اما به قول تروتسکی: "بارعایت اصل: جدایی کامل حزب و دولت؛ اعمال مستقیم قدرت نه از سوی حزب پیشتاز بلکه از جانب ارگان های دموکراتیک منتخب کارگران و زحمت کشان."

بدیهی است در وضعیت استثنائی (جنگ و حملات ضدانقلاب و غیره) و یا تازمانی که شوراهای کارگری آماده ی قدرت گیری نباشند، حزب با تأیید و پشتوانه ی همان کارگرانی که انقلاب را سازمان داده اند موقتاً در قدرت باقی می ماند (اما این یک اقدام استثنائی است و حزب باید آگاهانه با استفاده از تمام ابزار برای آماده کردن شوراهای کارگری برای به دست گرفتن قدرت سیاسی و انحلال موجودیت رهبری کننده خودکوشا باشد.)

بنابر این، سوسیالیست های انقلابی، در ترسیم چشم انداز سیاسی خود باید استراتژی و یا اصول ساختاری و نه موارد تاکتیکی و یا ادواری را برجسته کنند.

تاکتیکی برای مداخلات عمیق تر میان کارگران پیشرو

در پیوند با ساختن حزب در ایران دو انحراف ظاهر گشته است. انحراف سازمان های سنتی (که حزب خود را ساخته و دستورالعملی به تمام کارگران به پیوستن به حزبشان صادر می کنند). انحراف دیگر؛ انحراف گرایشات آنارکو- سندیکالیستی و سندیکالیستی است که حزب را تحت لوای این که: "عده ای روشن فکر قیم مآب می خواهند همانند حزب بلشویک در شوروی سرنوشت ما را رقم به زند"؛ مردود اعلام کرده و فعالیت کارگری را تنها بر محور مسایل روزمره صنفی/سیاسی متمرکز می کنند.

البته سوسیالیست های انقلابی با سازمان سیاسی سنتی و با رهبران گرایشات سندیکالیستی و آنارکو- سندیکالیستی به جدل سیاسی برای مبارزه ی سیاسی با آن ها یا متقاعد کردنشان؛ ادامه خواهند داد. اما، آنان در میان کارگران که در وضعیت کنونی از پایه های اصلی سندیکالیست ها و آنارکوسندیکالیست ها متشکل شده اند؛ قصد مداخله و جلب آنان به برنامه ی انقلابی را نیز داشته (بدیهی است که حزب کارگری را تنها با عده ای روشن فکران نمی توان ساخت). در نتیجه، در وضعیت کنونی، از لحاظ تاکتیکی حائز اهمیت است که سوسیالیست های انقلابی در دخالت های خود اصول ساختن حزب را روشن و واضح بیان کرده و وجه تمایز خود را با گرایشات خرده بورژوا سانتریست (که آن ها نیز به ظاهر خواهان ساختن حزب کارگری هستند) به نمایش گذارند. بدین ترتیب یک بدیل انقلابی در مقابل رفرمیست ها، سندیکالیست های راست و چپ و سازمان های سنتی سانتریست و غیره؛ ارائه دهند.

تأکید بر استراتژی ساختن حزب پیشتاز انقلابی از محورهای دخالت گری مارکسیست های انقلابی، تازمان تشکیل آن حزب، خواهد بود. اما در کنار آن، باید با صراحت بیان گردد که پس از تسخیر قدرت و سرنوشتی نظام سرمایه داری: «همه ی قدرت به دست شوراها» باید متمرکز

گردد و نه قییم‌هایی روشن فکری بی ارتباط به جنبش کارگری. این مطالبه در عین حال در خنثی سازی اقدامات رهبران انحرافی سندیکالیستی علیه حزب لنینی، بسیار حائز اهمیت خواهد بود.

باید توجه شود که مارکسیست‌های انقلابی حزب خود را باید هم‌راه با کارگران پیشرو به سازند (حتی اگر اکنون کارگران پیشرو به این نظر اعتقادی نداشته و یا آماده‌ی پذیرش آن نباشند).

زیرنویس:

۱ - Lenin, „Prefact to the Collection ‘Twelve Years’“. Collected Works, Vol 13, PP. ۱
103-104.

در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه شاهد یک سلسله مبارزات انقلابی بود. تجربیاتی که کلیه‌ی سازمان‌ها در این سال‌ها کسب کردند بسیار حائز اهمیت بود. این سال‌ها آزمایش‌گاهی بود برای آن‌ها تا به صحت و سقم برنامه‌ی خود واقف شوند و کیفیت و ساختار تشکیلاتی خود را محک زنند. سیر تحول‌آتی این‌سازمان‌ها و هم‌چنین سرنوشت رژیم تزاری در طی این سال‌ها رقم خورد.

۲ - B. Williams, op, cit, PP. 27-29. - نقل از جزوه ارنست مندل

۳ - جزوه ارنست مندل پیرامون خود-سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر



چرا باید پس از تسخیر قدرت توسط پرولتاریا، چشم انداز انحلال «حزب پیشتاز انقلابی» اعلام گردد؟

بخش دو

الف. آرمانخواه

پاسخ به بحث رفیق مازیار رازی در باره ماهیت حزب

اگر درست متوجه شده باشم رفیق “مازیار رازی” در مورد حزب طبقه ی کارگر (ارگان رهبری طبقه ی کارگر در راه انقلاب) معتقد است که:

۱- این حزب یک حزب میرا یا به عبارت درست تر یک پدیده ی میرا است که بایستی به تدریج نقش رهبری خود را به شوراهای نمایندگانی کارگران واگذار کند.

۲- این میرایی در شرایط عادی نه یک پدیده بلندمدت و بسیار زمان بر که امکانی است که بایستی به سرعت عملی شود.

۳- پس از واگذاری نقش رهبری به شوراهای حزب طبقه به یکی از احزاب عادی کارگری تبدیل می شود که می تواند در جامعه ای با تعدد احزاب به حیات خویش ادامه دهد.

من با طرح کلی این بحث موافقم اما نکاتی دارم که فهرست وار ارائه می نمایم:

۴- اگر حزب طبقه ی کارگر یک پدیده میرا است که بایستی پس از انقلاب قدرت را به شوراهای واگذار کند، مناسبات این حزب پس از واگذاری قدرت به شوراهای کارگران، شوراهای دولت چگونه مناسباتی خواهد بود؟ آیا این حزب بایستی در حال مبارزه برای کسب اکثریت در شوراهای به عنوان طراح روش های دیکتاتوری پرولتاریا و در دست گرفتن دولت این دیکتاتوری باشد یا روش دیگری متصور است؟ در صورت پاسخ مثبت به این سؤال و در صورتی که این حزب طبق انتظار به تواند این اکثریت را به دست آورد، آیا این حزب مجدداً به قدرت بازنگشته و تا زمانی که

بهترین نماینده برای طبقه باشد، در رأس قدرت باقی نخواهد ماند؟ پس به صورت مجرد نمی‌توان گفت، حزب طبقه‌ی کارگر نایبستی در قدرت باشد و باید چگونگی آن تبیین شود.

۵- رفیق گرامی “رازی” شرایط روسیه را یک شرایط خاص تاریخی- اجتماعی می‌دانند و معتقدند که این شرایط نایبستی تعمیم داده شوند و در ترسیم چشم‌اندازها باید اصول اساسی برجسته گردند. من با این بخش از بحث مخالفم و دلایل خود را باز هم فهرست وار می‌آورم و در آینده اگر لازم شد، توضیح می‌دهم.

الف) لنین و تروتسکی (بیشتر لنین) در مبحث دیکتاتوری پرولتاریا معتقدند که پس از انقلاب و سرنگونی حکومت سرمایه داری، عواملی وجود دارند که به شدت در مقابل دولت دیکتاتوری پرولتاریا ایستادگی خواهند کرد. این عوامل عبارتند از: نفوذ و باقی ماندن عقاید خرده بورژوازی در بخش عظیمی از جامعه، توهماتی که تولید کوچک رقم می‌زند و همواره به بازتولید آن عقاید خرده بورژوازی می‌پردازد، برتری‌های علمی، تکنولوژیکی و... سرمایه داری که از سال‌ها استثمار حاصل شده است و مقاومت (اغلب مسلحانه) بورژوازی که به سرمایه داری جهانی تکیه دارد و این سرمایه داری به شدت از بورژوازی داخلی حمایت می‌کند. این عوامل را بنده به شخصه عواملی خاص یک منطقه خاص یا دولت خاص نمی‌دانم بلکه آن را عاملی تقریباً جهانشمول قلمداد می‌کنم.

ب) در صورت بروز جنگ داخلی (که تقریباً ناگزیر می‌نماید)، طبیعتاً در همه جا قشر عظیمی از کارگران یا در ارتش سرخ مشغول خواهند شد و یا تعداد پرولتاریای انقلابی تقلیل خواهد یافت (این بحران یکی از اساسی‌ترین معضلات حکومت بلشویک‌ها بود) و...

ج) عامل سوم که شاید به نوعی مهم‌ترین عامل هم باشد، عامل اقتصادی است. در کشورهای با سرمایه داری وابسته و در عصر امپریالیزم (حال هر نام یا اصطلاحی که می‌خواهیم روی آن به گذاریم مثل عقب مانده، جهان سوم و... منظورم بیشتر کشورهای با ساخت اقتصادی مشابه روسیه و ایران و... است)، ما می‌توانیم کارکردهای مشابهی برای تمام آن‌ها متصور شویم. سؤال من این جا است که چه تفاوتی وجود دارد که تضمین کننده این امر باشد که ما با معضلات مشابه روسیه دست به گریبان نباشیم؟

این‌ها مسأله‌ای فرعی نیستند، چرا که اولاً بحث میرندگی حزب را برای مدتی طولانی می‌توانند به تعویق بیاورند و ثانیاً در صورتی که به این اصول معتقد باشیم دیگر تعریف ما از

حزب تغییر خواهد کرد و این امور به اصول ساختاری تبدیل می شوند که بایستی آن ها را برجسته کرد!

۶- در قسمتی از نوشته ی رفیق رازی در مورد تسخیر قدرت توسط حزب بلشویک آمده است که حزب بلشویک در صورتی که در شوراها اکثریت نمی یافت، اقدام به تسخیر قدرت نمی کرد! به نظر من در این جا هم بحث اساسی دیگری به میان می آید. در برهه ای از سال ۱۹۱۷ هنگامی که بلشویک ها هنوز در شوراها اکثریت نداشتند و این شوراها هم عملاً به ارگان سازش تبدیل شده بودند، حزب بلشویک شعار «همه ی قدر به حزب» را سرلوحه خویش قرار داده بود. بحث اصلی ای که این جا باز می شود این است که حزب هنگامی که در طبقه اکثریت را به دست آورده باشد (این مسأله خود مورد اختلاف است که آیا حزب اساساً می تواند در برگیرنده ی اکثریت طبقه باشد یا ...) در صورت مخالفت شوراها یا عدم وجود شوراها آیا بایستی اقدام به تسخیر قدرت نماید یا خیر؟ پاسخ به این سؤال آن جا اهمیت می یابد که آن را با بحث ارتباط حزب و شوراها گره به زمینیم! در این جا اگر حزب برخلاف نظر شوراها اقدام به تسخیر قدرت نماید آیا می توان به راحتی گفت حزب باید قدرت را به شوراها به سپارد؟ پاسخ خود من به این سؤال منفی است!! من معتقدم در این شرایط لاجرم این حزب خواهد بود که تا زمانی که در شوراها اکثریت مطلق را به دست نیاورده باشد، بایستی در رأس امور قرار به گیرد! البته این امر اصولاً نباید با بحث احزاب کمونیست کارگری یکی پنداشته شود (و فارغ از بحث های بوردیگیستی و اختلاف لنین با بوردیگا)!

در پایان به صورت کلی من هم با امر میرندگی و الزام حزب برای به سمت زوال رفتن موافقم اما شرایط میرایی حزب را درست همانند پروسه میرایی دولت و طبقات می بینم. معتقدم شرایط به سمتی خواهد رفت که لاجرم حزب طبقه ی کارگر بایستی پروسه ی ضعیف ساختن و میرایی کندی داشته باشد یعنی این میرایی یک پدیده ی زمان بر خواهد بود. من وظیفه ی حزب را تنها به مبارزه نظری با انحرافات درون شورا محدود نمی بینم و معتقدم حزب اگر هم چنان حزب طبقه ی کارگر باشد و اکثریت طبقه ی کارگر را شامل شده باشد، می تواند و بایستی در صورت لزوم، برای مبارزه با انحرافات غیر کارگری یا انحرافات که در پروسه استیلای طبقه ی کارگر مانع ایجاد می کند، از تمام ابزارهای خویش استفاده نماید. (برای من خطر از دست رفتن انقلاب بسیار بیشتر از امکان استیلای مقطعی، تأکید می کنم مقطعی و غیراستالینیستی، حزب بر شوراها اهمیت دارد.)

به نظر من وظیفه می حزب پس از انجام انقلاب به پایان نخواهد رسید و تنها شکل وظایف تغییر خواهد کرد. اما در حالت کلی رویکرد باید به سمت شوراها باشد. با توجه به این که شوراها نه فقط شوراها می کارگران که شوراها می کارگران، دهقانان و... می باشد (منظورم این است که دربر گیرنده می تمام اقشار زحمت کشان است)، امکان نفوذ عقاید خرده بورژوازی در آن بسیار بالا است اما حزب طبقه می کارگری سازمان صرفاً کارگری است که پیش روترین عناصر کارگری در رأس آن قرار گرفته اند. از این جا این حزب می تواند مشروعیت خود را هم چنان به عنوان پیگیرترین عنصر مبارزه حفظ نماید. من در این جا می خواهم روی این نکته رفیق رازی که: « اما این یک اقدام استثنائی است و حزب باید آگاهانه با استفاده از تمام ابزار برای آماده کردن شوراها می کارگری برای به دست گرفتن قدرت سیاسی و انحلال موجودیت رهبری کننده خود، کوشا باشد» تأکید خاصی به گذارم. منظورم این است که این دوره ها قطعاً وجود خواهند داشت و باز هم تأکید می کنم که این دوره ها نه از حالات خاص که از شرایط عمومی سرچشمه می گیرند و بایستی از هم اکنون برای آن توضیح و طرح داشت (در تعریف از حزب). ما تجربه می بلشویزم را داریم و نمی توانیم به گوئیم که در رأس کار قرار گرفتن حزب و تبعات ناشی از آن بایستی از هم اینک تبیین شود.

مازیار رازی

پاسخ به رفیق الف. آرمانخواه

در مورد نقش حزب پس از تسخیر قدرت

با سیاست مجدد از رفیق آرمانخواه. در ابتدا به سؤالات رفیق پاسخی کوتاه می دهم. سپس وارد ادامه بحث در مورد نقش حزب و شوراها پس از تسخیر قدرت می شوم. رفیق آرمانخواه می نویسد:

... «اگر حزب طبقه می کارگری یک پدیده می میرا است که بایستی پس از انقلاب قدرت را به شوراها واگذار کند، مناسبات این حزب پس از واگذاری قدرت به شوراها با کارگران، شوراها و دولت چگونه مناسباتی خواهد بود؟ آیا این حزب بایستی در حال مبارزه برای کسب اکثریت در شوراها به عنوان طراح روش های دیکتاتوری پرولتاریا و در دست گرفتن دولت این دیکتاتوری باشد یا

روش دیگری متصور است؟ در صورت پاسخ مثبت به این سؤال و در صورتی که این حزب طبق انتظار به تواند این اکثریت را به دست آورد، آیا این حزب مجدداً به قدرت بازنگشته و تازمانی که بهترین نماینده برای طبقه باشد، در رأس قدرت باقی نخواهد ماند؟ پس به صورت مجرد نمی توان گفت، حزب طبقه ی کارگر نایستی در قدرت باشد و باید چگونگی آن تبیین شود”....

در پاسخ به این سؤال باید ذکر شود که:

۱- حزبی که انقلاب را سازمان می دهد متشکل از رهبرانی است با سابقه ی کاملاً روشن و برجسته. افرادی که در کل جامعه شناخته شده اند و مورد تأیید و احترام کارگرانی هستند که انقلاب را به رهبری آنان به ثمر رسانده اند. رهبران این حزب همان رهبران اصلی شوراهای کارگرانی هستند که انقلاب را تحقق داده اند.

۲- افراد این حزب به دور یک برنامه ی انقلابی متشکل شده اند. این برنامه در عمل در سطح جامعه به اکثریت جامعه و عمدتاً نهادهای خودجوش آنان (شوراهای کارگری) نشان داده است که برنامه ی حزب منطبق با منافع آنان بوده است. حزبی که انقلاب را رهبری می کند؛ حزبی که اکثریت طبقه ی کارگر را در راستای سرنگونی نظام سرمایه داری هدایت می کند؛ حزبی است که برنامه اش با برنامه و اهداف شوراهای کارگری در مقطع تسخیر قدرت انطباق یافته است و یکی شده است. به عبارت دیگر برنامه و سیاست های حزب مورد تأیید اکثریت شوراهای کارگری قرار گرفته است. برنامه ی حزب به برنامه ی شوراهای کارگری مبدل گشته است.

۳- این احزاب دارای ساختار تشکیلاتی هستند. این ساختار تشکیلاتی برای دوره ی تدارکات انقلاب در شرایط اختناق طراحی شده است. این ساختار برای تشکیل یک دولت دموکراتیک کارگری که در حاکمیت است طراحی نشده است. این ساختار تشکیلاتی عملاً کارایی خود را پس از این که قدرت به دست شوراهای کارگری می افتد و دولت کارگری دموکراتیک ایجاد می گردد، از دست داده، و خود را به عنوان تشکیلات تدارک تسخیر قدرت و حاکمیت باید منحل کند. زیرا به هدف خود رسیده است. دیگر دلیلی برای حیات تشکیلاتی و رهبری حزب وجود ندارد. اما در صورت لزوم می تواند همانند سایر احزاب موجود به تبلیغ نظریات و ارائه ی پیشنهادات و مقابله ی تئوریک و نظری با سایر احزاب (احیاناً انحرافی) به پردازد. هرگز نباید فراموش کرد که حزب متکی بر آرای اکثریت کارگران و شوراهای کارگری به قدرت می رسد. حزب کودتای نظامی نمی کند. حزب به کارگران دروغ نمی گوید و به محض به قدرت رسیدن، آن ها را برکنار نمی کند.

حزب بلشویک اگر اعتقاد به قدرت شورایی نداشت، هرگز شعار «همه ی قدرت به شوراهای کارگری» را نمی داد.

بنابر این قدرت شورایی با همان رهبران اصلی حزب و همان برنامه ی حزب در قدرت قرار گرفته است. در این صورت چه نیازی است که در کنار یا بالای سر آن یک تشکیلات دیگری با همان افراد و همان برنامه، اما با ساختار غیردولتی و غیرمتعارف با وضعیت قرار گیرد؟ این امر زمانی لازم است که وضعیت استثنایی و اضطراری باشد. یعنی اکثریت شوراهای کارگری از مسیر اصلی برنامه و سیاستی که براساس آن انقلاب را سازمان داده، خارج شده باشند و به دست ضدانقلاب افتاده باشد. سایر اوضاع غیرعادی مانند جنگ داخلی و دخالت مسلحانه ی ضدانقلاب درونی و بیرونی را خود دولت (دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا) جمهوری شورایی که در رأس آنان همان رهبران شناخته شده حزبشان قرار دارند، می تواند به عهده گیرد. برای این موارد نیز نیازی به حزب به عنوان قیم شوراهای نخواهد بود.

اشکال اصلی در طرح این موضع توسط رفیق آرمانخواه در این است که رفیق گرامی تصور می کند، شوراهایی که به قدرت می رسند، پدیده ای هستند جدا از حزبی که تدارک به قدرت رساندن آنان را دیده است. حزب را یک پدیده ی جدا و یا به عنوان قیم شوراهای می پندارد، زیرا که حزب در دوره ی تدارکاتی و به قدرت رساندن شوراهای نقش تعیین کننده داشته است. نتیجه ی منطقی این استدلال در احزاب سانتریستی و استالینیستی نیز مشاهده می شود. احزاب سانتریستی براساس همین استدلال های قیم مابانه، حزب خود را جدا از کارگران شکل داده و در آینده هم قصد دارد که کارگران و یا «جمهوری شورایی» ایجاد کند که زائده ی همین حزب باشد. به زعم آن ها رهبران حزب دائمی هستند، زیرا کارگران و شوراهای آتی، رهبرانی نخواهند داشت که قادر باشند «انقلاب» را از خطرات احتمالی نجات دهد! به باورشان حزب آن ها همان قدرت آتی کارگری است! استالینیست ها (طرف داران سابق شوروی) نیز برای موجه نشان دادن فجایع دوره ی استالین مجبور می شوند که «استالینیزم» را در ادامه ی «لنینیزم» نشان داده و شکل سازمان دهی اجباری حزب کمونیست شوروی در دوره ی جنگ داخلی (۱۹۱۸-۱۹۲۱) و خطاهای رهبری بلشویک در ممنوعیت احزاب (۱۹۲۳-۱۹۲۱) را به یک امر عادی و ساختاری تبدیل کرده و بدین وسیله برای حزب (به عنوان قیم طبقه ی کارگر) جایگاه ویژه ی دائمی ترسیم کرده و در هر انقلابی قصد تکرار این سناریو را دارند.

نتیجه ی منطقی برخوردهای انحرافی چنین سازمان هایی این است که در دوره ی تدارکاتی (پیشا انقلابی) دیگر به جلب و تعلیم کارگران در رهبری حزب و یا کمک رسانی به ساختن

شوراهای واقعی کارگری، لزومی نمی بینند. به باور آن ها، کافی است حزبی توسط عده ای “نخبه” و “روشن فکر” در خارج ساخته شود و آن حزب، انقلاب را سازمان داده و دولت آتی کارگری را به دست گیرد! شوراهای نیز اگر شکل گرفتند، به ابزاری برای به قدرت رساندن همان حزب مبدل می گردند! پس از انقلاب هم “حزب” (یا دولت در دست حزب) است که باید از انحرافات احتمالی درون شوراها و یا حمله ی نظامی و غیره جلوگیری به عمل آورد. با این اوصاف سرکوب هرگونه مخالفتی توسط شوراها و یا مخالفان سیاسی موجه جلوه خواهد شد! به باور آن ها، شوراها اگر در درونشان گرایشات غیرکمونستی شکل گیرد، حزب آنان را کنار می گذارد و “سلامت” کمونستی را حفظ می کند! بدین ترتیب “انقلاب” در مقابل “ضدانقلاب” نجات پیدا می کند! این سناریوی سازمان های سانتیستی و استالینیستی در دوره ی پیشا انقلابی، دست گرایشات راست و چپ سندیکالیستی در درون جنبش کارگری را باز می گذارد که به بهانه ی مقابله با این اعتقادات انحرافی، بدیل انحرافی از نوع دیگری (سندیکالیستی و رفرمیستی) را ارائه داده و نهایتاً طبقه ی کارگر را به کج راه برده و آن را از تحقق انقلاب کارگری - سوسیالیستی باز می دارد.

در ادامه رفیق آرمانخواه می نویسد:

.... “لنین و تروتسکی (بیشتر لنین) در مبحث دیکتاتوری پرولتاریا معتقدند که پس از انقلاب و سرنگونی حکومت سرمایه داری، عواملی وجود دارند که به شدت در مقابل دولت دیکتاتوری پرولتاریا ایستادگی خواهند کرد. این عوامل عبارتند از: نفوذ و باقی ماندن عقاید خرده بورژوازی در بخش عظیمی از جامعه، توهماتی که تولید کوچک رقم می زند و همواره به بازتولید آن عقاید خرده بورژوازی می پردازد، برتری های علمی، تکنولوژیکی و... سرمایه داری که از سال ها استثمار حاصل شده است و مقاومت (اغلب مسلحانه) بورژوازی که به سرمایه داری جهانی تکیه دارد و این سرمایه داری به شدت از بورژوازی داخلی حمایت می کند. این عوامل را بنده به شصه عواملی خاص یک منطقه ی خاص یا دولت خاص نمی دانم بلکه آن را عاملی تقریباً جهانشمول قلمداد می کنم”....

این بحث درست است. رهبران بلشویک این نگرانی را همواره داشتند که “دولت دیکتاتوری پرولتاریا” می تواند در معرض خطر قرار گیرد. اما، این استدلال چه ربطی به بحث حضور دائمی حزب دارد؟ مگر این که رفیق آرمانخواه “حزب” و “دولت دیکتاتوری” را یکی قلمداد می کند. که اگر چنین باشد، خود دیکتاتوری پرولتاریا یعنی دولت کارگری به خطرات احتمالی برخورد

می‌کند. دیگر چه لزومی دارد که بالای سر دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا که توسط شوراهای کارگری انتخاب شده‌اند، نهاد دیگری به نام “حزب” قرار گیرد؟

رفیق آرمانخواه می‌نویسد:

“... در صورت بروز جنگ داخلی (که تقریباً ناگزیر می‌نماید)، طبیعتاً در همه جا قشر عظیمی از کارگران یا در ارتش سرخ مشغول خواهند شد و یا تعداد پرولتاریای انقلابی تقلیل خواهد یافت (این بحران یکی از اساسی‌ترین معضلات حکومت بلشویک‌ها بود) و...”

بله درست است. اما مگر قرار است بعد از هر انقلابی جنگ داخلی به وقوع بپیوندد؟ چه فردی از رهبران بلشویک این تئوری را ارائه داده که هر انقلاب کارگری الزاماً به جنگ داخلی منجر می‌گردد؟ درست برعکس اعتقاد بلشویک‌ها این بود که به محض شکاندن زنجیر در ضعیف‌ترین حلقه‌ی آن، سایر زنجیرها نیز پاره خواهند شد. به سخن دیگر انقلاب کارگری به ویژه در آلمان و مجارستان و سایر کشورهای اروپایی آغاز خواهد شد و صلح و انقلاب سوسیالیستی در سراسر جهان به وقوع می‌پیوندد (این بود پیش‌بینی بلشویک‌ها).

در ادامه رفیق آرمانخواه می‌نویسد:

“... عامل سوم که شاید به نوعی مهم‌ترین عامل هم باشد، عامل اقتصادی است. در کشورهایی با سرمایه‌داری وابسته و در عصر امپریالیزم (حال هر نام یا اصطلاحی که می‌خواهیم روی آن به گذاریم مثل عقب‌مانده، جهان سوم و... منظورم بیشتر کشورهای با ساخت اقتصادی مشابه روسیه و ایران و... است)، ما می‌توانیم کارکردهای مشابهی برای تمام آن‌ها متصور شویم. سؤال من این‌جاست که چه تفاوتی وجود دارد که تضمین‌کننده این امر باشد که ما با معضلات مشابه روسیه دست به‌گریبان نباشیم؟”

برای توضیح مفصل این موضع رفیق آرمانخواه را رجوع می‌دهم به مطالعه‌ی دقیق جزوه‌ی «نتایج و چشم‌اندازها» (۱۹۰۵) و «انقلاب مداوم» تروتسکی که به تفصیل در مورد رشد ناموزون و مرکب در سطح بین‌المللی توضیح داده‌است و نشان می‌دهد که چرا انقلاب می‌تواند در یک کشور از لحاظ اقتصادی عقب‌افتاده آغاز گردد و به سایر جهان گسترش یابد. تزه‌های آوریل ۱۹۱۷ لنین نیز این نظریه را تأیید کرد. در روسیه وضعیت استثنایی پدید آمد که منجر به شکست انقلاب شد.^۴

در ادامه رفیق آرمانخواه می نویسد:

... «در قسمتی از نوشته ی رفیق رازی در مورد تسخیر قدرت توسط حزب بلشویک آمده است که حزب بلشویک در صورتی که در شوراها اکثریت نمی یافت، اقدام به تسخیر قدرت نمی کرد!! به نظر من در این جا هم بحث اساسی دیگری به میان می آید. در برهه ای از سال ۱۹۱۷ هنگامی که بلشویک ها هنوز در شوراها اکثریت نداشتند و این شوراها هم عملاً به ارگان سازش تبدیل شده بودند، حزب بلشویک شعار «همه ی قدر به حزب» را سرلوحه ی خویش قرار داده بود. بحث اصلی ای که این جا باز می شود این است که حزب هنگامی که در طبقه اکثریت را به دست آورده باشد (این مسأله خود مورد اختلاف است که آیا حزب اساساً می تواند دربرگیرنده ی اکثریت طبقه باشد یا...) در صورت مخالفت شوراها یا عدم وجود شوراها آیا بایستی اقدام به تسخیر قدرت نماید یا خیر؟ پاسخ به این سؤال آن جا اهمیت می یابد که آن را با بحث ارتباط حزب و شوراها گره به زنیم!! در این جا اگر حزب برخلاف نظر شوراها اقدام به تسخیر قدرت نماید آیا می توان به راحتی گفت حزب باید قدرت را به شوراها به سپارد؟ پاسخ خود من به این سؤال منفی است! من معتقدم در این شرایط لاجرم این حزب خواهد بود که تا زمانی که در شوراها اکثریت مطلق را به دست نیآورده باشد، بایستی در رأس امور قرار به گیرد»!

برای پاسخ به نکات بالا ابتدا مفهوم خود را از «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» روشن کرده و در آخر به مفهوم حزب به مثابه ابزاری برای رسیدن به این هدف می پردازم.

پس از تسخیر قدرت توسط شوراهای کارگری به رهبری حزب، جامعه در مرحله ی انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم به سر می برد. از میان رفتن دولت با رشد اقتصادی، هم گام با یک دیگری می شوند. اما، این روند شاید به طور ایده آل پیش نرود و جامعه به طور اجتناب ناپذیر- با برخی از ناهنجاری های معین بوروکراتیک مواجه شود. زیرا که، در جامعه ی سرمایه داری، چنان چه پرولتاریا عموماً در موقعیتی قرار می گرفت که می توانست به محض کسب قدرت به مثابه یک طبقه بر کلیه ی امور زندگی اجتماعی و اقتصادی نظارت کند، این ناهنجاری های بوروکراتیک اجتناب ناپذیر نمی بود. اما، متأسفانه چنین نیست. نظام سرمایه داری کارگران را در کلیه ی سطوح زندگی بیگانه می سازد و از طریق تحمیل حداقل ۸ ساعت کار روزانه (مضافاً بر وقت هدر رفته برای ایاب و ذهاب به محل کار و زندگی)، کارگران را از رشد فرهنگی- که آنان را قادر به عهده گیری فوری اداره جامعه می سازد- محروم می کند. کارگرانی که پس از ساعت ها کار طاقت فرسا به محل مسکونی خود باز می گردند، دیگر فرصت مطالعه و ارتقاء سطح فرهنگ خود را نخواهند داشت. تا هنگامی که مدت زمان کار، آگاهانه کاهش نیابد، ابتدائی ترین

وضعیت مادی برای مدیریت کارگری جامعه زیست نخواهد کرد. بنابر این، شکلی از نیابت قدرت- که به نوبه ی خود می تواند به ناهنجاری های بوروکراتیک منجر شود- اجتناب ناپذیر است.

اما، قدرت به حکومت رسیده که به نیابت جامعه- در این مرحله- برای از بین بردن تدریجی خصوصیات منفی موروثی جامعه سابق گام های مؤثر بر می دارد- می باید شکل ویژه ای داشته باشد. چنین قدرتی می باید دموکراتیک ترین قدرتی باشد که تاریخ به خود دیده است. دموکراسی ای بسیار عالی تر از "دموکراسی بورژوائی" حاکم بر کشورهای سرمایه داری. در این مرحله آزادی بیان و تجمع و اعتصاب و غیره برای کلیه ی قشرهای اجتماعی توسط قدرت دولتی نوین باید تضمین گردند (مگر برای آنان که مسلحانه قصد براندازی قدرت اکثریت منتخب کارگران را داشته باشند). این قدرت، "دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا" نامیده می شود. قدرتی است که به نمایندگی از طرف کارگران و زحمت کشان و متحدین آنان (اکثریت جامعه)- بر اساس تضمین دموکراسی کارگری (قدرت شورایی)- روند عبور از سرمایه داری به سوسیالیزم را تسهیل و عملی می کند. به قول مارکس تنها ضامن انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم همانا استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است. هر شکل دیگری از قدرت ("دیکتاتوری حزب" و یا "خبرگان روشن فکر")، که خواهان جایگزینی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و قدرت شورایی شود، محکوم به شکست است و امر انتقال به سوسیالیزم را مسدود کرده و وضعیت را برای بازگشت سرمایه داری هموار می کند.

در شوروی چنین شد. اختناق استالینیستی علیه طبقه ی کارگر و زحمت کشان و ملیت ها و سرکوب دموکراسی کارگری، مرحله ی انتقال به سوسیالیزم را متوقف کرد و جامعه را نهایتاً به عقب (یعنی سرمایه داری) بازگرداند. در جامعه ی شوروی، رهبری حزب بلشویک- به نمایندگی شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان- قدرت سیاسی را به دست گرفت و اقدامات اولیه در راستای استقرار قدرت شورایی و امر انتقال به سوسیالیزم را عملی کرد. اما به علت انزوای انقلاب در سطح جهانی و جنگ داخلی که منجر به از بین رفتن پیش روی انقلابی و کارگری شد، در این جامعه به تدریج ناهنجاری های بوروکراتیک غالب شد. با وجود خطاهایی که در ۱۹۲۳-۱۹۲۱ توسط رهبران حزب رخ داد، روند دموکراتیک می توانست اصلاح و ادامه یابد. لنین در اواخر عمر ۱۹۲۳ به این خطری برد. او نوشت: "از این که پیش تر از این ها و با توان لازم و شدت بیشتر دخالت نکردم، خود را در برابر کارگران شدیداً مقصر می دانم". ۵۰ اما مبارزه ی لنین علیه بوروکراسی نیز با مرگ وی متوقف شده و مبارزه ی ایوزیسیون چپ به رهبری تروتسکی نیز شکست خورد. استالین و دارودسته اش به نمایندگی از قشر بوروکرات (و

بازماندگان رژیم تزار) به نام طبقه ی کارگر و متکی بر اعتبار انقلاب اکتبر، قدرت را از طبقه ی کارگر غصب کردند و جامعه را عاقبت “در مارییچ بوروکراسی” به عقب (سرمایه داری) برگرداند.

آن چه را که باید توجه کرد این واقعیت است که اصولاً دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باید بر بستر دموکراسی کارگری به اهداف خود به رسد. هر حرکتی هر چند موقت توسط حزب که این امر را متوقف می کند، بهای سنگینی به دنبال می آورد. این بهاء نه تنها در درون آن جامعه بلکه در سراسر جهان انعکاس می یابد و روند انقلابات سوسیالیستی را به تعویق می اندازد و نسل های متعددی را به دامن سرمایه داری می اندازد. امروز بیش از ۸۵ سال پس از شکست انقلاب روسیه جنبش کارگری بین المللی و کمونیست ها هنوز هزینه ی مسدود شدن دموکراسی کارگری در روسیه را پرداخت می کنند.

رفیق آرمانخواه می نویسد:

“برای من خطر از دست رفتن انقلاب بسیار بیشتر از امکان استیلائی مقطعی، تاکید می کنم مقطعی و غیراستالینیستی، حزب بر شوراها اهمیت دارد”.

اما، نکته ای که رفیق آرمانخواه باید توجه کند این است که خطر از دست رفتن انقلاب با دخالت قییم مآبانه حزب در امور جامعه به مراتب بیشتر از خطری است که از سوی امپریالیزم و یا ضدانقلاب متوجه جامعه و جهان کارگری خواهد بود. زیرا امپریالیزم و سرمایه داری حتی اگر پیروز شود، پس از مدت کوتاهی قیام ها و انقلابات کارگری آغاز می گردند اما ظهور بوروکراسی اختناق آمیز از دل یک انقلاب پیروزمند سوسیالیستی، ده ها نسل را از انقلابات سوسیالیستی دل سرد می کند و روحیه و توان کارگران را برای نسل ها نابود می کند. جنبش کارگری بین المللی، تداوم حیات ننگین امپریالیزم در دوره ی اخیر را مدیون انحطاط دولت کارگری شوروی بوده است. این نظام فاسد امپریالیستی می توانست با پیروزی چند کشور دیگر، پس از انقلاب اکتبر گور خود را برای همیشه بکند و نابود گردد (همان طور که بلشویک ها انتظار داشتند).

بنابر این درک روشن دموکراسی کارگری به عنوان تنها ضامن دوره ی گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم بسیار حیاتی است. دموکراسی ای که تنها و تنها بر پایه ی شوراها ی کارگری یعنی نمایندگان اکثریت جامعه (که اعضای حزب هم بخشی از آنان هستند) عملی است. هیچ اقدام قییم مآبانه موجه نیست. بلشویک ها و لنین پیش از انقلاب و تمام دوران انقلاب بر این امر کاملاً آگاه بودند. حزب بلشویک و به ویژه لنین هرگز قصد جایگزین کردن حزب بر طبقه ی کارگر را نداشت. جبر تاریخ این امر را موقتاً بر آن ها تحمیل کرد.

برای اثبات این واقعیت تاریخی، به چند نقل قول بسنده می‌شود:

لنین در فرمان ارضی در دومین کنگره ی سراسری شوراهای روسیه (۲۵ اکتبر/۷ نوامبر) گفت: «ما به عنوان یک دولت دموکراتیک نمی‌توانیم از تصمیم توده‌های خلق طفره به رویم، حتی اگر با آن موافق نباشیم». (تاریخ انقلاب روسیه - ای‌اچ کار جلد اول صفحه ۱۳۸ - از منتخب آثار لنین به انگلیسی جلد ۲۲ ص ۲۳)

نخستین اعلام اساسی ماهیت قانونی حکومت که در تاریخ شوروی در «اعلامیه حقوق خلق رنجبر و استعمار شده» آمده با این کلمات آغاز می‌شود: «اعلام می‌شود که روسیه عبارت است از جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان. تمام قدرت مرکزی و محلی متعلق به این شوراهاست». (تاریخ انقلاب روسیه - ای‌اچ کار جلد اول صفحه ۱۴۰) از این پس برای اولین بار روسیه: «جمهوری شوروی روسیه» خوانده شد. (پیش از آن نام آن حاکمیت «دولت موقت کارگران و دهقانان» بود)

در لحظه ی پیروزی انقلاب، یک دولت تمام بلشویکی اعلام شد. اما، در همان روزهای نخستین، بر اثر فشار کمیته ی اجرایی اتحادیه کارگران راه آهن (ویکژل)، کمیته ی مرکزی حزب موافقت کرد که باب مذاکره را با اس‌ارها و منشکویک‌ها باز کنند و یک دولت ائتلافی از همه ی احزاب موجود در شوراهای تشکیل دهند. (تاریخ انقلاب روسیه - ای‌اچ کار جلد اول صفحه ۱۴۰)

ویکتور سرچ یکی از نظریه پردازان و تاریخ نویسان جنبش کارگری شوروی در مورد این دوره می‌نویسد: «در مورد قدرت بلشویک‌ها در شوراهای در درون شوراهای شهری و ارتش که بلشویک‌ها تا همین اواخر در اقلیت بودند، اکثریت را به دست آوردند. در انتخابات دومای مسکو، بلشویک‌ها برنده شدند؛ آن‌ها از ۳۸۲۲۶۲ رأی، ۱۹۹۳۳۷ رأی به خود اختصاص دادند. از ۷۱۰ کرسی انتخاب شده، ۳۵۰ به بلشویک‌ها، ۱۸۴ به کادت‌ها، ۱۰۴ تا به سوسیال - رولوسیونرها، ۳۱ تا آن‌ها به منشویک‌ها و ۴۱ تا آن‌ها به گروه‌های دیگر اختصاص یافت. از ۱۷ هزار سربازی که در انتخابات شرکت کردند، ۱۴ هزار نفر آن‌ها به بلشویک‌ها رأی دادند.»

کلام آخر: نکاتی درباره ی تئوری حزب لنینی

تئوری حزب لنینی ابتدا در چه باید کرد تدوین یافت. اما، پس از آن که طبقه ی کارگر روسیه اولین تجربه ی انقلابی خود را در سطح وسیع فعالیت توده ای - در سال ۱۹۰۵ - طی کرد، لنین خود ضرورت تعمق بیشتر درباره ی تجزیه و تحلیل خویش را احساس نمود. بدین سان تئوری واقعی

حزب لنینی شامل دو عنصر به هم پیوسته بود. اول، آن چه او در اوایل قرن در چه باید کرد پیرامون ایجاد هسته های حزب انقلابی در شرایط مخفی کاری نوشت. دوم، آن چه که او بعد از نخستین تجربه ی انقلابی توده ای پرولتاریای روسیه- تجربه ی احزاب توده ای، اتحادیه های کارگری و شوراها تدوین نمود. درک تئوری حزب لنینی به معنای درک ضرورت جدائی پیش آهنگ و احزابی است که فقط می توانند اقلیت ناچیزی از طبقه ی کارگر را سازمان دهند و در عین حال درک ضرورت ادغام حزب پیش آهنگ در میان توده ها بدون جای گزینی آنان. این تئوری که رهائی پرولتاریا فقط می تواند توسط خود پرولتاریا به انجام رسانده شود، نباید چه در تئوری و چه در عمل به این مفهوم کاهش پیدا کند که تکلیف حزب انقلابی آزاد ساختن پرولتاریا و بنیاد نهادن دولت کارگری به نمایندگی از طرف پرولتاریاست.

در این دیالکتیک میان "پیشرو" و "توده" لازم است بر این واقعیت پافشاری نمود که حزب رسالت تاریخی خود را تنها زمانی می تواند به انجام به رساند که از حمایت فعالانه ی اکثریت پرولتاریا برخوردار باشد. ولی این حمایت فعالانه توده ها از حزب انقلابی فقط در لحظات استثنائی و لیکن از لحاظ تاریخی تعیین شده به وقوع می پیوندد. این بدین معنی است که تا زمانی که شرایط انقلابی فرا نرسیده، حزب به ناچار یک حزب اقلیت خواهد بود.

تئوری راستین حزب لنینی در درک فراگیرنده ی آن از رابطه ی دیالکتیکی میان حزب و توده ها نهفته است. این دیالکتیک یک نوع معین سازمان و یک بینش معین از انقلابی حرفه ای ایجاد می کند. انقلابیون حرفه ای هرگز نباید به طرزی همیشگی از توده ها جدا به ماند. همواره می بایست آماده ی بازگشت به محوطه ی کارخانه و واگذاری مقام خود به رفیق دیگر باشد تا این که او نیز به تواند تجربیات لازم را فرا گیرد. این تئوری سیستم ادواری است که میان پرولتاریا و پیشگامان، یک حالت واقعی "گردش نیروی حیاتی" برقرار می سازد.

اصول اساسی مشابهی در مورد دولت کارگری در مرحله ی گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم نیز صدق می کند. اگر چه لنین در ابتدا در پروراندن چندین نظریه درباره ی مساله ی بوروکراتیزه شدن دولت های کارگری پیش قدم بود (در واقع او در سال های ۲۲- ۱۹۲ خلی پیش از تروتسکی از خطر آگاه بود)، اما، عمدتاً تروتسکی و جنبش تروتسکیستی بود که راه حل انقلابی مارکسیستی برای این مساله ارائه داد.

با این که گرایش در جهت ناهنجاری های بوروکراتیک در یک کشور عقب مانده و جامعه ی منزوی اجتناب ناپذیر است، منتهی شدن این گرایش به انحطاط مهیب دوره ی استالینیستی

اجتناب ناپذیر نیست. در این شرایط، نقش عامل ذهنی بار دیگر تعیین کننده است. پیش آهنگ انقلابی می بایست در تمام سطوح بر علیه خطر بوروکراتیزه شدن مبارزه کند:

- در سطح سازمان سیاسی دولت، می بایست دموکراسی کارگری را پرورش دهد و دخالت مستقیم توده ها در اداره ی دولت را تشویق نماید.

- در سطح بین المللی، می بایست از انکشاف انقلاب جهانی، که به سبب درهم شکستن انزوای دول کارگری مؤثرترین پادزهر علیه بوروکراتیزه شدن است، حمایت کند. اگر یک پیشگام پرولتاریائی آزاد از فرسودگی اخلاقی و جسمانی موفق به تسخیر قدرت گردد، قادر به در دست گرفتن نقش رهبری در گسترش انقلاب جهانی خواهد بود. این همان چیزی است که تروتسکی آن را جنبه ی سوم تئوری «انقلاب مداوم» خواند.

- در سطح اقتصادی، می بایست از هرگونه جدائی ریشه ای میان عمل انباشت و عمل تولید، یا از هرگونه جدائی ریشه ای میان طبقه ی کارگر واقعی موجود و کنترل محصول افزونه ی اجتماعی - چه از طریق یک "حزب"، چه از طریق بوروکراسی دولتی به حد نهایت مرکزیت یافته و چه از طریق عملکرد آزاد "قوانین بازار" - به هر قیمت ممکنه ممانعت شود. مدیریت کارگری با برنامه ی اقتصاد که به طرز دموکراتیک مرکزیت یافته، پاسخ تاریخی به این مسأله است. ۶

نتیجه:

در انقلاب آتی ایران، مارکسیست های انقلابی باید کاملاً آگاهانه و از هم اکنون حساسیت بیش از اندازه بر استقرار دموکراسی کارگری و نظام شورایی ابراز داشته و نقش حزب در دوره ی پیشا انقلابی و تدارکاتی را برجسته و با اهمیت کنند. و در عین حال، در دوره ی پس ا انقلابی، حضور حزب در بالای سر شوراها ی کارگری را آگاهانه کاهش دهند.

تنها بر اساس چنین روشی می توان در ساختن حزب پیشتاز انقلابی (بلشویکی) در مقابل احزاب خرده بورژوا و استالینیستی، گام هایی اساسی برداشته و کارگران پیشرو را در ساختن آن دخالت داد.

توضیحات و منابع

۴ - برای مطالعه ی آن وضعیت رجوع شود به کتاب تاریخ روسیه شوروی انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳-۱۹۱۷ - ای اچ کار - ترجمه ی نجف دریابندری. تاریخ انقلاب روسیه نوشته ی تروتسکی - نشر کارگری سوسیالیستی.

۵- این نقل قول نخستین جمله از یادداشت لنین تحت عنوان «مسأله ی ملیت ها و خودمختاری» مورخ ۲۰ مارس ۱۹۲۲ بود. در این یادداشت ها لنین سیاست های استالین در مورد مسأله ی ملی را به شدت مورد حمله و انقناده قرار می دهد. رجوع کنید به:

Lenin, Collected works, Vol 36. p. 605

۶- ارنست مندل: درباره ی بوروکراسی- نشر کارگری سوسیالیستی



نکاتی در مورد تدارک و سازماندهی انقلاب سوسیالیستی

مصاحبه با مازیار رازی

فعالیت مخفی و علنی

سوال: رفیق مازیار رازی یکی از مسائلی که امروز بسیار حائز اهمیت است مساله حزب پیشتاز انقلابی است که شما مقالاتی در این رابطه نوشته اید و یکی از سوالاتی که در این رابطه مطرح می باشد این است که:

آیا حزب در شرایط فعلی می تواند کار توده ای نماید و اساساً رابطه بین کار مخفی (که کار اقلیتی از پیشگام یا پیشتاز است) با کار توده ای چگونه می باشد؟ و اساساً این دو فعالیت را چگونه می شود با هم پیوند داد؟

مازیار رازی: در ابتدا باید ذکر کنم که: هدف اصلی هر حزب انقلابی در واقع کار میان توده های زحمتکش و توده های کارگر است، یعنی اگر حزبی فعالیت مستمر و مداوم در درون بخش های عمده توده ها نداشته باشد آن حزب در واقع فاقد ارزش می باشد. در نتیجه هدف اصلی یک حزب انقلابی فعالیت در میان توده ها است.

این یکی از موضوع های اصلی است که می خواستم به آن اشاره کنم چون در شرایط کنونی ما شاهد این هستیم که احزاب متعددی در خارج یا احیاناً در داخل در آتیه ساخته خواهد شد، که اینها احزابی هستند که ارتباط مستقیم و ارگانیک با توده های زحمتکش ندارند و از این زاویه اینها در واقع به شکل قیم مآبانه یا از بالا خواهان این هستند که رهبری توده ها را به دست بیاورند در صورتی که حزب طبقه کارگر یا حزب پیشتاز انقلابی باید فعالیت اصلی و هدف اصلی آن در میان توده ها باشد.

اعضا و فعالین این حزب باید متشکل از توده های کارگر از فعالین پیشروی طبقه کارگر باشد و از این لحاظ حزبی که ما از آن صحبت می کنیم حزب طبقه کارگر حزبی است که در میان طبقه کارگر متولد می شود و در بطن مبارزات روزمره طبقه کارگر فعالیت خود را گسترش می دهد و از درون طبقه کارگر فعالینی را به داخل خود جلب می کند.

اما از سوی دیگر مشکلی که ما در مقابل خودمان در کشورهایی نظیر ایران داریم، این است که دولت سرمایه داری ایران یک دولت اختناق آمیز و ارباب گر می باشد که به هیچ وجه کار متشکل توده ای طبقه کارگر را اجازه نمی دهد و اگر هم تشکل هایی از طبقه کارگر یا تشکل هایی از

جنبش دانشجویی بوجود آید دولت به اشکال مختلف از طریق نهادهای مختلف دخالت در این تشکل‌ها را به عهده می‌گیرد و آنها را از مسیر اصلی خود خارج می‌نماید.

بنابراین ما در جامعه‌ای نظیر ایران با یک دوگانگی و تناقض روبرو هستیم از یک سو به عنوان نیروهای انقلابی و نیروهای سوسیالیست انقلابی خواهان الحاق به توده‌های وسیع هستیم و خواهان تشکیل و همراهی با پیشرو کارگری برای بوجود آوردن حزب طبقه کارگر هستیم و از سوی دیگر در مقابل دولتی قرار داریم که تمام حرکت‌های طبقه کارگر را در نطفه خاموش می‌کند. رهبران را دستگیر و اعدام و در واقع امر دخالت‌گری را متوقف و مسدود می‌نماید. بنابراین مسأله‌ای که در برابر ما وجود دارد این است که چگونه این تضاد و تناقض را می‌توانیم حل کنیم.

در محور این بحث مسأله ساختن حزب پیشتاز انقلابی طرح می‌شود. حزب پیشتاز انقلابی، حزب توده‌ها نیست حزب پیشتاز انقلابی به منظور جلب توده‌های وسیع طبقه کارگر یا اقشار پیشرو کل جامعه بوجود نمی‌آید چون چنین حزبی اصولاً قادر به فعالیت سیاسی درون جامعه‌ای نظیر ایران نخواهد بود این حزب اگر با پایه‌های توده‌ای بوجود آید، بلافاصله مورد سرکوب و ارباب قرار گرفته و متلاشی می‌شود. بنابراین حزبی که مد نظر ماست (حزب پیشتاز انقلابی) حزب پیشرو طبقه کارگر است.

حزبی است که متشکل از متعهدترین و منضبط‌ترین عناصر طبقه کارگر بوجود می‌آید و آنها امر دخالت‌گری در طبقه کارگر را باید در خفا و به شکل غیرعلنی سازمان دهند که مورد حمله و تهاجم پلیس و نیروهای انتظامی قرار نگیرند تا بتوانند ارتباطات ارگانیک خود را با طبقه کارگر برقرار کنند و برنامه‌ای که در دست دارند برنامه انقلابی که منتج از مبارزات طبقه کارگر در چند دهه گذشته بوده به درون طبقه کارگر برده و سازماندهی کنند.

بنابراین از یکسو ما خواهان این هستیم که با توده‌ها پیوند خورده و از سوی دیگر بدلیل ماهیت دولت، ماهیت ارباب‌آمیز دولت باید بطور مخفی و مشخصاً بطور حرکت‌های کاملاً جدا از توده‌ها سازمان‌دهی کنیم.

مسأله دیگری هم به دلیل شرایطی که در ایران در مقابل خود خواهیم یافت این است که در درون تشکل‌های توده‌ای و تشکل‌های کارگری که به شکل توده‌ای عمل می‌کنند، عقاید و ایدئولوژی‌های حاکم به راحتی رسوخ پیدا می‌کند این قابل ذکر است که دولت سرمایه‌داری همواره از طرق مختلف مشغول ارباب طبقه کارگر است. یکی از طرق ارباب رژیم، سرکوب مستقیم است که از طریق نیروهای انتظامی و دیگری از طریق گسترش عقاید رفرمیستی به درون جنبش کارگری می‌باشد.

سؤال: در چنین شرایطی که شما هم ذکر کردید رژیم شروع می‌کند به ساختن یک سری تشکلات، مثلاً در جنبش جوانان ما شاهد این هستیم که مسأله پارلمان جوانان مطرح یا تشکلات مختلف که بیش از صدها تشکل می‌باشند ساخته می‌شود.

سؤال دیگری که اینجا مطرح می شود و سؤال مهمی نیز می باشد این است که: نیروهای انقلابی و نیروهای پیشرو یا پیشگام برای شرکت در این تشکلات باید چه مواردی را در نظر بگیرند اساساً یا باید در این تشکلات شرکت نکنند و یا شرکت مشروط نمایند و اساساً چگونه باید با این مسأله بغرنج در حالی که هنوز تشکلات سراسری مستقل بوجود نیامده برخورد کنند؟

مازیار رازی: در مورد وضعیت کنونی باید ذکر کرد که در دوره آتی ما شاهد این نوع مانورها و این نوع تحولات در داخل ایران از سوی دولت سرمایه داری ایران خواهیم بود. دوستان مطلع هستند که دول اروپائی یعنی پانزده کشور اروپائی رفت و آمدهایی را به ایران کرده اند و شروطی برای متحول کردن یا مرتبط کردن اقتصاد ایران به کشورهای اروپائی تعیین و زمینه ریزی چپاول ایران از سوی این دولت ها در ماه های گذشته ریخته شده است.

از این نقطه نظر است که یک سلسله شروطی برای دولت ایران در نظر گرفته اند که به هر حال از نقطه نظر ظاهری هم که شده شاهد تحولاتی در درون جامعه خواهیم بود و یکی از این تحولات ایجاد تشکل های به اصطلاح مستقل کارگری و یا پارلمان دانشجویی ویا تشکل های دانشجویی خواهد بود. در واقع تحت شرایط کنونی ما این وضعیت را شاهد خواهیم بود. منتهی در ارتباط با این مسأله در مقابل تحولات اخیر عموماً سه موضع گیری مطرح می شود.

موضع اول این است که توده های انقلابی اصولاً هیچ نوع ارتباطی با این تشکل ها نداشته باشند و در واقع خط مشی امتناع یا بایکوت (تحریم) این تشکل ها را اتخاذ کنند.

خط دوم این است که اصولاً بدون پیش شرط هائی می توان در درون این تشکل های دانشجویی و یا کارگری که دولت تحت فشار دولت های اروپائی ایجاد می کند شرکت کرده و از این روزنه استفاده کرد و این نظر اعتقاد دارد این ابزاری هست که می تواند جنبش دانشجویی و یا جنبش کارگری را به مرحله نوینی برساند. اما به اعتقاد من این دو نظر دچار انحراف و دوروی یک سکه می باشند.

مسأله ای که مطرح است این است: واضح است که اگر توده های دانشجوی در درون تشکل های مستقل و پیش ساخته ای که به هر حال از طرق مختلف ایجاد می شود شرکت نکنند، واضح است که باید خود را به این تشکلاتی که ایجاد می شود مرتبط کرد. و اما در ارتباط با جوانانی که امروز تحت فشارهای مضاعف قرار گرفته اند طبیعی است که این تشکلات جوانان و پارلمان جوانان و غیره روزنه ای ایجاد می کند و واضح است که نیروهای انقلابی باید خودشان را به این تکاملات و این تحولات مرتبط نکنند. از سوی دیگر شرکت در درون اینها بدون پیش شرط ها به نظر من آن هم دچار ایراد می باشد چون مسأله این است که دولت سرمایه داری با انگیزه ها و اهداف خود این تشکلات جوانان را بوجود می آورد و دنبال مقاصد خود می باشد.

بنابراین اگر توده های جوانان در سطح وسیع در این تشکل ها شرکت کنند می توانند به شکل مشروط شرکت خود را سازمان دهند یعنی از یکسو دچار انحراف تحریم و امتناع از آن نشوند و

خود را از توده های وسیع و دانشجویانی که در آتی در این تشکلات شرکت می کنند منزوی نکنند، و از سوی دیگر هم در واقع تسلیم سیاست های رژیم و دول اروپایی نشوند. بنابراین یکی از شروطی که می توانند جوانان و جوانان سوسیالیست برای دخالت در این تشکل ها داشته باشند این است که خواهان استقلال کامل این تشکل ها از دولت و تمام نهادهای مرتبط به دولت باشند. اگر قرار باشد که دولت و یا نهادهای دانشجویی دولت به شکلی در این تشکل هائی که ساخته می شود اعمال نفوذ کنند به اعتقاد من شرکت در این تشکل ها بی فایده خواهد بود. این تشکل ها باید در واقع کاملاً مستقل از دولت باشند و گر نه مجدداً دچار انحرافات که در گذشته هم ما شاهد آن بوده ایم خواهند شد.

شرط دوم شرکت در این تشکل ها تضمین دموکراسی درونی است، یعنی این تشکل ها باید مطبوعات آزاد خود را داشته باشند، باید دسترسی به رسانه های جمعی عمومی داشته باشند باید از رادیو تلویزیون استفاده بکنند و نظرات مشخص خود را که مرتبط به مسائل صنفی دانشجویی و جوانان می باشد بدون سانسور در مطبوعات منعکس بکنند و در رادیو تلویزیون آزادانه به بحث بگذارند. همچنین در واقع این تشکل ها باید در شان به روی تمام گرایش های نظری باز باشد. نمی تواند تشکلی بوجود آید که بگوید درب آن به روی سوسیالیست ها و یا کمونیست ها بسته است و صرفاً گرایش های مختلف اسلامی را به درون خود قبول می کند. این در واقع یک تشکل غیر دموکراتیک خواهد بود بنابراین ما باید اصرار بکنیم، ما باید پافشاری بکنیم شرط ورود خود را بر این بگذاریم که این تشکل ها اولاً دموکراتیک باشند دوماً اینکه مستقل از دولت باشند و سوماً اینکه درب این تشکلات به روی تمام نظرگاه های منعکس در جامعه باز باشد از جمله کسانی که معتقد به سوسیالیزم هستند و کسانی که معتقد به کمونیزم هستند باید بتوانند در این تشکل ها شرکت کنند. در غیر این صورت شرکت در این تشکل ها بی فایده خواهد بود.

سؤال: من مجدداً به همان سؤال قبلی یعنی رابطه کارهای مخفی و کارهای توده ای برمی گردم، سؤال این است شما خصوصیات اصلی کار مخفی را چطوری می بینید و اساساً کارهای مخفی در دنباله خود می تواند به کار توده ای ختم شود؟ مسأله ای که امروز خیلی روی آن تأکید می شود و مسأله بسیار مهمی نیز است، در رابطه با کار مخفی می باشد، کار مخفی به خاطر انتزاعی بودن آن سبب ایجاد سلسله مراتب و بوجود آمدن بوروکراسی خاصی درون تشکیلات می شود. ضمن اینکه علاقمندم در رابطه با خصوصیت کارهای مخفی صحبت نمائید، خواهش می کنم در رابطه با مکانیزم هائی که باعث جلوگیری از ایجاد بوروکراسی های خاص تشکیلاتی و تعمیم یافتن آن به جنبش چپ و جنبش های اجتماعی می شود نیز صحبت نمائید.

ما زیار رازی: همانطور که در ابتدا گفتم هدف ما در واقع کار جمعی توده ای است. متأسفانه به دلیل شرایطی که بر ما تحمیل شده ما مجبوریم برای ارتباط گیری با توده ها بدون اینکه ضربه پذیر باشیم، بدون اینکه دستگیر شویم زندان شویم، اعدام شویم همانطور که در دوره گذشته در

جنبش دانشجویی ما شاهد آن بودیم که هزاران هزار جوان به خیابان ها آمدند و از طریق لباس شخصی ها و جاسوسان رژیم دستگیر شدند، از طریق نیروهای انتظامی مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و به دلیل ضربه هائی که بر آنها وارد شد برای دوره ای تحولات جنبش دانشجویی متوقف گردید. در نتیجه درس هائی که از جنبش دانشجویی چهار، پنج سال گذشته و از هجده تیر ۱۳۷۸ می توانیم بگیریم این است که ما به عنوان دانشجویان در واقع یک سلسله کمیته های مخفی که امر دخالت گری در جنبش توده ای را سازمان می دهد داشته باشیم. کمیته های مخفی ای که امر شناسایی لباس شخصی ها در دانشگاه را به عهده می گیرد، کمیته هایی که از طریق ارتباط با یکدیگر هماهنگی می کنند و تظاهرات مشخصی را در ارتباط با مطالبات خاص خودشان سازمان می دهند.

واضح است که این کمیته ها باید در درون خودشان ارتباطات دمکراتیک داشته باشند که منحط نشده و دچار انحرافات بوروکراتیک نگردند. البته دلیلی هم وجود ندارد که اینها دچار انحرافات بوروکراتیک شوند چون تصمیم گیری ها در واقع در درون این کمیته ها به شکل جمعی و دموکراتیک می تواند صورت بگیرد، تبادل نظر می تواند انجام گیرد و نظر جمع می تواند مورد اجرا قرار بگیرد.

در نتیجه این کمیته ها می توانند شکوفا شوند، با یکدیگر ارتباط داشته باشند و از طرف دیگر تظاهرات، اعتراضات و مطالبات حول مسائل دانشجویی را در درون توده های دانشجوی سازمان داده و هماهنگ نمایند و از سوی دیگر ضربه پذیری را کاهش دهند.

سؤال: مسأله ای که اینجا مطرح می شود این است که با استبداد و اختناق که در جامعه ایران وجود دارد و شما هم به آن اشاره کردید مسائل پیچیده تر و شکل دیگری به خود می گیرد. در حقیقت تشکلاتی که در این لحظه زمانی از آن صحبت می کنیم حتی برای جمع شدن با مشکلات زیادی روبرو هستند.

حتی برای سراسری عمل کردن و اساساً صرفاً تأکید بر این مسأله که بوروکراسی در این تشکلات نمی تواند نفوذ کند یا احتمال ظهور بوروکراسی در این تشکلات کم است کافی نیست و به نظر من این مسأله ای است که باید بیشتر روی آن تأمل کرد و خم شد. بنابراین شما رابطه این مسائل را چگونه ارزیابی می کنید؟ هم اکنون ما با جامعه ای استبداد زده روبرو هستیم که این استبداد فضا را برای فعالیت تشکلات جوانان در داخل کشور کم نموده است.

این جوانان حتی برای گردهم آئی و تصمیم گیری هایشان و ایجاد جلسات شان با مشکلات عدیده ای روبرو هستند که این مسأله می تواند عملاً قدرت را در دست عده خاصی محدود کند. این سئوالی است که همیشه مطرح گردیده بخصوص با شکست های مختلفی که ما داشته ایم و امروز هم بنحوی از انحاء از طریق آنارشیست ها و کسانی بجای اینکه انتقاد سازنده از مسائل داشته باشند کل این سنت را زیر سؤال می برند.

خواهش می‌کنم اگر ممکن است شما این مکانیزم را بیشتر توضیح دهید یعنی اینکه آیا در این اعتراضات شرکت و دخالت بکنیم؟ تصمیم‌گیری‌های جمعی و شورائی خود را چگونه انجام دهیم و در عین حال چگونه از ایجاد بوروکراسی درونی جلوگیری کنیم؟

مازیار رازی: در مورد کمیته‌های مخفی که بر ما تحمیل شده، در گذشته ایرادات زیادی به آن گرفته شده و افرادی هستند که فکر می‌کنند ایجاد کمیته‌های مخفی به مفهوم کارهای غیرقانونی و چریکی و غیره است و سنت‌هایی هم در گذشته بوده که افراد را از کارهای چندین نفر افرادی که گرد هم نشسته برای توده‌های کارگر و دانشجوی خط مشی تأیید کرده‌اند منجر می‌کند. آن چیزی که مد نظر من است اینها نیست.

ما هم به هر حال مرزبندی‌های خود را با کارهای چریکی و کارهای تیم‌های مخفی جدا از توده‌ها داشته‌ایم. منظور من در واقع این است که کار این کمیته‌ها باید در ارتباط ارگانیک با توده‌های وسیع باشد. یعنی اینکه تصمیم‌هایی که گرفته می‌شود در حقیقت تنها تصمیم این کمیته‌ها نیست این تصمیمات در واقع تصمیم توده‌های وسیع بر اساس مطالبات طرح شده در جامعه است.

از نقطه نظر تشکیلاتی واضح است که ارتباط‌گیری با توده‌ها باید مخفی صورت بگیرد یعنی از طریق این کمیته‌های مخفی بدون اینکه تاکتیک‌ها بدون اینکه فعالیت‌ها بطور علنی آشکار بشود و مورد حمله و تهاجم رژیم قرار بگیرد. بنابراین، این کمیته‌ها ساخته می‌شوند منتها بطور روزمره باید ارتباطات ارگانیک با توده‌ها داشته باشند، در میان توده‌ها باشند، در واقع فعالیت‌ها و شعارها و مطالبات توده‌ها را سعی کرده جذب نمایند و سازماندهی کنند.

اگر ما اینگونه به این کمیته‌ها بنگریم بنظر من دچار ناهنجاری‌های بوروکراتیک نخواهیم شد. چون مرتبط هستند چون از دل توده‌ها بیرون آمده‌اند و کار توده‌ای می‌نمایند و در واقع مطالبات توده‌های وسیع را منعکس می‌کنند. منتهی از لحاظ تشکیلاتی اقداماتی می‌کنند و ساختاری دارند که نتوانند کشف شوند و ضربه ببینند.

از لحاظ درونی هم واضح است که باید ساختار دموکراتیک داشته باشند یعنی اینکه نظرات مختلف بتواند درون این تشکلات منعکس شود و عقاید مختلف در مورد تاکتیک‌های دخالت‌گری و نظراتی که در ارتباط با مسائل دانشجویی است بطور آزادانه منعکس شود، تبادل نظر شود و نظر جمع به مورد اجرا قرار بگیرد.

بنابر این من بار دیگر تأکید می‌کنم، منظور من از کمیته‌های مخفی کمیته‌های نیست که مخفی از توده‌ها باشد، جدا از توده‌ها باشد. چنین کمیته‌هایی واضح است که سرعت منحط شده و کاملاً یک ارتباط بیگانه‌ای با توده‌ها پیدا خواهند کرد. منظور من از کمیته‌های مخفی کمیته‌های است که از دل توده‌ها بیرون آمده منتهی به دلیل وضعیت کنونی اینها مجبورند که خود را بطور مخفی سازمان دهند که ضربه‌پذیری را کاهش دهند. از این نقطه نظر یک رابطه تنگاتنگ

با توده‌ها دارند و از سوی دیگر از لحاظ تشکیلاتی سازماندهی و کارهای خود را بصورت مخفی انجام می‌دهند.

سؤال: همانطور که ضمن صحبت هایتان اشاره کردید در تشکلات مستقل بزرگتر گرایش‌های مختلفی از توده‌ها دخالت می‌کنند و شما تأکید کردید بر این که گرایش‌های مختلف از توده‌ها، خصوصاً کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها باید در این تشکلات حضور داشته باشند تا اینکه حداقل بتوان گفت که این تشکلات دموکراسی درونی را قبول کرده‌اند. حالاً مسأله‌ای که بر سر این کمیته‌ها وجود دارد این است که آیا گرایش‌های مختلفی از توده‌ها می‌تواند در این کمیته‌ها حضور داشته باشد یا در حقیقت مسأله کمیته‌ها جدا از مسأله تشکلات توده‌ای و سراسری است؟

مازیار رازی: این مسأله ایست که بنظر من مشکل ایجاد می‌کند یعنی از یک طرف ما صحبت از کمیته‌های مخفی می‌کنیم و از طرف دیگر صحبت از یک تشکلات مستقل می‌کنیم که علاقه داریم شکل بگیرد و اساساً برای تحقق آن یکسری شرایط مشروط را در مقابل طبقه حاکم قرار می‌دهیم و این مسائل را عنوان می‌کنیم. شما رابطه بین این کمیته‌ها، هسته‌ها و فراکسیون‌های مخفی را با تشکلات سراسری چگونه می‌بینید؟ زیرا که در تشکلات سراسری هم بلاطبع با توجه به توضیحاتی که شما دادید طیف‌های مختلفی از توده وجود دارد و از طرفی دیگر شما تأکید می‌کنید که تشکلات مخفی تشکلاتی هستند که عمدتاً از درون توده بیرون آمده لطفاً در رابطه با این مسأله کمی ما را روشن نمائید.

ما در واقع سه نوع تشکیلات در مقابل خود خواهیم داشت یکی تشکل‌های توده‌ای است که در آن توده‌های وسیع از دانشجویان برای مطالبات صنفی و سیاسی خود شرکت می‌کنند. که اینها را ما مشاهده کرده‌ایم که بطور خودجوش، خودانگیخته توده‌های وسیع مثلاً در مورد خصوصی سازی‌های دانشگاه‌ها بحرکت در می‌آیند و در سراسر شهرهای ایران این هماهنگی بطور خود انگیخته صورت می‌گیرد. این یک نوع از تشکیلات است. در آتیبه امکان دارد یک ساختار ویژه‌ای، به اصطلاح یک ماهیت ویژه‌ای از نقطه نظر رژیم به این نوع تشکلات داده شود. مثلاً در اروپا ما شاهد اتحادیه‌های دانشجویی هستیم که اینها به دلیل داشتن مسائلی به دور هم جمع می‌شوند و بودجه‌ای هم از دولت گرفته و مسائل صنفی، مسکن و رفاهی دانشجویی را دنبال می‌کنند. این تشکل‌ها اصولاً در کشورهای اروپای غربی وجود داشته و از این نقطه نظر امکان دارد که دولت موجود هم خود در دوره آتی به ایجاد این تشکل‌ها دامن بزند.

بنابراین یک نوع اولی از تشکل‌های که ما خواهیم داشت این نوع تشکل‌ها هستند که به نام اتحادیه‌های دانشجویی یا پارلمان دانشجویی یا پارلمان جوانان و غیره در دوره آتی بوجود می‌آید. منتهمی این تشکلات صرفاً می‌توانند حول مطالبات دموکراتیک، مطالبات صنفی و یک سلسله مطالباتی که مرتبط به جنبش دانشجویی فعالیت بکنند و در واقع حرکت‌هایی خواهند

داشت که برای قشروسیعی از دانشجویان و جوانان در دوره آتی جذابیت خواهد داشت. بنابراین نوع از تشکلاتی که در آینده خواهیم داشت این خواهد بود.

نوع دیگری که بیشتر حالت یک اتحاد عمل دارد. و در واقع منظور من از کمیته‌ها اینها بود، اتحاد عملی است از نیروهای پیشروی جوانان، پیشروی دانشجویان و اینها کسانی هستند که در صف مقدم مبارزات بوده‌اند، آگاهی فراتر از آگاهی توده‌ها دارند، در گذشته دست به مطالعه و مقاله نویسی و یا شعار نویسی و طرح مسائل زده‌اند و تبلیغات بسیاری در مورد آزادی بیان آزادی تجمع و دموکراسی و غیره در دانشگاه‌ها داشته‌اند. اینها یک بخش خاصی و قلیلی از جنبش دانشجویی را تشکیل می‌دهند. اینها در واقع رهبران طبیعی دانشجویان هستند که در صف مقدم مبارزه کرده‌اند و نظرات مختلفی هم دارند. ممکن است نظرات آنارشیستی داشته باشند، نظرات سوسیالیستی داشته باشند، نظرات مختلف لیبرالی، دموکراتیک و غیره داشته باشند.

اینها که در صف مقدم هستند می‌توانند به منظور پیشبرد مبارزات و امر دخالت‌گری در تشکلات وسیع درون این کمیته‌ها به شکل یک اتحاد عمل، اتحادی حول مسائل جنبش دانشجویی با هم متحد شوند. یعنی اینها در واقع رهبران آتی این تشکل‌ها خواهند شد. منتهی کمیته‌های آنها باید مخفی بوده و در گذشته هم تجربه داشته‌ایم که اگر علنی باشند مورد ضرب و شتم قرار گرفته، کشف شده و از بین می‌روند. در نتیجه این کمیته‌ها که به شکل اتحاد عمل فعالیت می‌کنند فعلاً باید کمیته‌های مخفی باشند. اگر در آتی روزنه‌هایی در ایران بوجود آمده که اینها بتوانند کار علنی نمایند واضح است که آنها علنی کار خواهند کرد.

اضافه بر این دو نوع تشکیلات، تشکیلات دیگری هم وجود دارد به نام هسته‌های سوسیالیستی یا هسته‌های جوانان سوسیالیست. اینها کار متفاوتی دارند. در واقع آنها هم آن کارهای قبلی را انجام می‌دهند و هم اینکه اعتقادات و عقاید سوسیالیستی را به درون جنبش دانشجویی می‌برند. این هسته‌ها؛ نهاد‌هایی هستند که خودشان را مرتبط کردند به برنامه انقلابی، به برنامه سوسیالیست‌های انقلابی و نقداً بعضی‌ها در جاهای مختلف در دانشگاه‌های مختلف وجود دارند و این‌ها جلسات آموزشی دارند امر دخالت‌گری را با هم سازمان می‌دهند. آنها هم به عنوان یک گرایش خاص سوسیالیستی در این کمیته‌ها شرکت می‌کنند و هم اینکه واضح است در درون تشکل‌های توده‌ای شرکت می‌کنند.

در نتیجه آنچه که ما داریم سه سطح از مبارزه، سه سطح از تشکیلات هست. یکی سطح خود انگیخته وسیع توده‌ای است. یک سطح اتحاد عمل بین نیروهای متفاوت است در کمیته‌هایی که به دلایل وضعیت کنونی فعلاً باید مخفی باشد سومی هم هسته‌های مشخص سوسیالیستی است اینها در محلات مختلف ارتباطاتی با کارگران جوان پیدا کرده و می‌کنند.

در درون این هسته‌ها می‌توانند کارگران جوان باشند، دانشجویان جوان باشند و در محلات مداخله کنند در جنبش دانشجویی مداخله کنند در این کمیته‌ها شرکت کنند و در تشکل‌های

وسیع توده ای هم شرکت بکنند. این هسته های سوسیالیستی در واقع مجهز به برنامه انقلابی هستند و مجهز به تجارب مبارزات کارگری در سطح بین المللی هستند و براساس یک نشریه مشخصی که دارند که امروز آن نشریه نامش « جوان سوسیالیست » است حول این نشریه فعالیت هایشان را سازمان می دهند، هسته های سوسیالیستی را می سازند.

بنابر این این سه وجه مختلف از تشکیلات است که ما در مقابل خودمان در آتیه خواهیم داشت. سؤال: سئوالی که اینجا پیش می آید این است که در گذشته هم در جنبش کارگری و کمونیستی مسأله ای مطرح بوده بنام ورود آگاهی از خارج به داخل طبقه که با بحثی که شما در رابطه با هسته کردید فکر می کنم که ذکر این مسأله هم حائز اهمیت باشد که آیا این افراد در حقیقت روشنفکران، پیشگامان هسته های موجود هستند که این آگاهی طبقاتی را در درون طبقه می برند یا عمدتاً طبقه خود در درون خود می تواند در دوره های مشخص تاریخی آگاهی کسب کند؟ از طرف دیگر در کنار نکته ای که ذکر کردم مسأله ای دیگری که مطرح می شود این است که مسأله ورود آگاهی از خارج به داخل طبقه کارگر سبب بوروکراسی شده و عمدتاً این بینش از دید تقسیم کار جامعه طبقاتی به احزاب چپ و کمونیست تعمیم یافته علاقه دارم در این رابطه با هم صحبتی داشته باشیم که اساساً آیا آگاهی می تواند در داخل طبقه کارگر رشد کرده، انکشاف پیدا نماید و به تکامل برسد، یا اساساً باید حتماً این بوسیله یکسری انقلابیون، مبارزین و یا پیشگامان این طبقه وارد آن شود؟ من فکر می کنم زمانی که ما در مقابل مان شکست انقلاب ۱۳۵۷ را داریم شاهد ظهور گرایشاتی هستیم که عمدتاً به نفی کلیه سنت های گذشته می پردازند و یکی از پاشنه های آشیل که مطرح می کنند این است که روشنفکران باعث شکست ما شده اند زیرا که اینها سعی کرده اند آگاهی را از خارج به درون طبقه وارد بکنند و در بزنگه های تاریخی پشت طبقه را خالی کرده اند. خواهش می کنم در این رابطه مقداری مسأله را باز کنید.

مازیار رازی: در ارتباط با مسأله آگاهی از بیرون یا حضور روشنفکران در جنبش کارگری، اصولاً دو انحراف وجود دارد. یکی انحرافی هست که سنتاً از طریف احزاب سیاسی استالینیستی عمدتاً ارائه داده شده و این هست که یک عده روشنفکر از طریق مطالعه در اطاق های در بسته و بحث بین خود یا انتشار یک نشریه و یا نهایتاً داشتن رادیو تلویزیون و شبکه های اینترنتی می توانند به برنامه های عالی کمونیستی و برنامه های عالی طبقه کارگر دست پیدا بکنند و این روشنفکران تصور می کنند که کارگران و یا دانشجویان در سطح جامعه آگاهی کافی ندارند. کاری که اینها باید بکنند این است که به پیوندند به این روشنفکران انقلابی که برنامه انقلابی تدوین کرده اند. بنابر این یکی از انحرافات موجود امروز جنبش کارگری سوسیالیستی این است، که عمدتاً سازمان های سنتی دچار آن شده اند. آنها تصور این را دارند که آگاهی باید از بیرون به درون طبقه کارگر بیاید. طبقه کارگر به دلایل مختلفی که ذکر می کنند نخواهد توانست این آگاهی را رشد بدهد. در واقع بحث های خود را بر اساس تجربه حزب لنینی در شوروی ارائه می دهند.

به نظر من این یک انحراف است چنین چیزی امکان پذیر نیست. شاید امروز در حوصله این بحث نباشد که بطور مشخص وارد انقلاب اکتبر و نظرات لنین و ماقبل از او شد منتها به نظر من حتی حزب بلشویک در داخل شوروی هم چنین نظری را نداشته است. در واقع این تصویری واهی است که عده ای روشنفکر می توانند به نیابت از طبقه کارگر در اطاق های در بسته بدون ارتباط تنگاتنگ با طبقه کارگر به یک برنامه انقلابی و رادیکال برسند و آنرا به درون طبقه منتقل کنند. این یک بحث انحرافی است. این واقعیت حداقل در دوره گذشته در ایران نشان داد که امکان پذیر نیست.

دومین انحراف، انحرافی است که از سوی برخی محافل کارگری در ایران طرح می شود و آنهم متکی به این بحث است که طبقه کارگر به خودی خود به آگاهی سوسیالیستی می رسد و اینکه طبقه کارگر چه نوع برنامه ای را باید اتخاذ کند زیاد مهم نیست، فقط اینکه کارگران دور هم جمع باشند صرف نظر از اختلافات نظری و آگاهی آنها یا عقایدی که به آن رسیده اند، صرف اینکه کارگر باشند و دور هم متشکل باشند به آگاهی سوسیالیستی می رسند. این هم آن روی سکه ی بحث اول است هر دوی این بحث ها انحرافی است.

بنظر من در درون طبقه کارگر قشری به نام قشر پیشروی کارگری بوجود می آید که آنها در واقع رهبران عملی طبقه کارگر هستند. آنها به یک سلسله آگاهی های سوسیالیستی دست می یابند. اینها در واقع کارگرانی هستند که به تمام متون و مطالبی که در داخل موجود است دسترسی پیدا کرده مطالعه می کنند و برنامه تدوین می کنند. در واقع این کارگران، «کارگر روشنفکر» نامیده می شوند. یعنی روشنفکران کارگران، اینها می توانند (و در گذشته نشان داده اند که توانسته اند) به آگاهی سوسیالیستی دست بیابند و آنرا در عمل مورد اجرا قرار دهند. از سوی دیگر در درون طیف روشنفکران انقلابی افرادی هستند که در گفتار و در کردار در کنار طبقه کارگر بوده اند و مورد تأیید پیشروی کارگری قرار گرفته اند اینها را ما «روشنفکر کارگر» می نامیم. یعنی روشنفکرانی که در قلب طبقه کارگر جای دارند و جهت گیری کارگری دارند و مجهز به برنامه انقلابی هستند. به اعتقاد من تلفیقی از این دو قشر، قشر «روشنفکر کارگر» و «کارگر روشنفکر» هستند که بنیاد آن نطفه های اولیه حزب انقلابی در ایران را حزب طبقه کارگر را خواهد گذاشت. تلفیق این دو یعنی تلفیق پیشروی کارگری با روشنفکران انقلابی است که می تواند دست در دست هم پایه ها و بنیاد آن نیرویی را بگذارد که امر دخالتگری در طبقه کارگر و تدارک انقلاب آتی را بتواند پی بریزد.

کارگر روشنفکر

سؤال: یکی از سؤالات بسیار حساس و حائز اهمیت که تعدادی از رفقا برای ما ارسال کردند، در رابطه با ترکیب حزب پیشتاز انقلابی است. رفیقی از ما سؤال نموده که ترکیب حزب پیشتاز انقلابی چگونه می تواند باشد، آیا ترکیب این حزب صرفاً کارگری است یا صرفاً روشنفکران می

توانند این حزب را بسازند؟ یا تلفیق و ترکیبی از روشنفکر کارگر می تواند سازنده چنین حزبی باشد؟ من ممنون می شوم از رفیق م- رازی که نقطه نظرهای خود را در این رابطه برای ما بیان کنند.

مازیار رازی: در مورد حزب و ترکیب آن باید در واقع به چند نکته توجه اخص کرد و آن اینکه این حزب که در ارتباط با تدارکات انقلاب و مبارزات طبقه کارگر شکل می گیرد، حزبی است کارگری، یعنی در محتوی یک حزب کارگری است. بنابراین طبقه کارگر و پیشروی کارگری به شکلی باید خود را مرتبط به این حزب بکند. این حزب مطلقاً یک حزب روشنفکران نیست. این حزب، حزبی نیست که عده ای به دلایل مختلف به دور هم جمع شوند و شروع به فعالیت های مشخصی برای از بیرون به درون بردن عقاید خودشان بکنند. این حزب، حزبی نیست که در واقع قصد قیوم بودن طبقه کارگر را داشته باشد. این حزب عمدتاً یک حزب کارگری است. حزبی است که در محتوی و در ذات حزب کارگری است و ترکیب آن از دو بخش مشخص ولی پیوند خورده با هم شکل می گیرد.

بخش نخست در واقع پیشروی کارگری است. در دوران مبارزاتی در درون طبقه کارگر قشر مشخصی شکل می گیرد که همواره در صف مقدم مبارزات کارگری قرار دارد. مسائل کارگری را بطور ممتد دنبال می کند و خط سیاسی دخالتگری در جنبش کارگری را ایجاد می کند. پیشروی کارگری در ارتباط با طبقه کارگر نقش رهبران عملی یا رهبران طبیعی طبقه کارگر را ایفا می کنند. اینها از درون طبقه کارگر بیرون آمده و به دلیل مبارزات پیگیر در درون طبقه کارگر به یک سلسله نظرات مشخصی رسیده و برای پیدا کردن راه حل هایی برای طبقه کارگر شکل می گیرند و از این نقطه نظر در یک موقعیت ویژه ای قرار می گیرند. این از یک سو بخش عمده این حزب را تشکیل می دهد. یعنی کارگرانی که به عقاید کمونیستی به عقاید سوسیالیستی تمایل پیدا کردند و در عمل به عنوان رهبران طبقه کارگر خط مداخلاتی طبقه کارگر را همسو با طبقه کارگر بررسی کرده و طبقه کارگر را در این مسیر راهنمایی می کنند.

سؤال: اینجا سئوالی که بارها مطرح شده این است که طبقه کارگر یا همان پیشروی کارگری از آنجایی که دارای امکانات کافی نیست از آنجایی که با کار شاق و چند ساعته روبرو است و از آنجایی که مشکلات بسیار زیادی در زندگی شخصی و کاری دارد، عملاً امکانات این را ندارد که فعالیت سیاسی را بجلو ببرد و عملاً محدودیتی که سیستم سرمایه داری برای او ایجاد می کند نمی گذارد که او وارد فعالیت های سیاسی شود. بخصوص در حکومت های سرمایه داری عقب افتاده و آخوندی نظیر ایران نظر شما در این رابطه چیست؟

مازیار رازی: در این تردیدی نیست که طبقه کارگر بطور اعم، به مفهوم اعم کلمه صرفاً در دوران اوج مبارزات در دوران اعتلای مبارزات به تعرض و مخالفت با سیستم دست می زنند و علت آن هم بسیار ساده است. بسیاری از کارگران شریف ایران دارای خانواده هستند. ساعت ها بر سر کار

می روند و با حساب کردن ایاب و ذهاب چیزی حدود ۱۰ تا ۱۲ ساعت از وقت روزانه آنها صرف کار در درون کارخانه ها می شود. از این نظر در عمل فرصت سازماندهی، فرصت مبارزه از آنها گرفته شده، به همین دلیل آنها در یک شرایط طغیانی و مبارزاتی به تعرض دست می زنند. منتهی در درون این قشر در درون طبقه کارگر، قشر خاصی وجود دارد، بنام پیشروی کارگری که اینها هم همان مشکلات کارگران دیگر را دارا می باشند ولی از خود گذشتهگی آنها و پیگیری آنها در واقع سبب می شود که با وجود تمام مشکلاتی که دارند وقت اضافی برای خود بدلیل اعتقاد مشخص و اعتقاد راسخی که در ارتباط با مبارزات کارگری دارند ایجاد کنند که به عنوان رهبران کارگران در صف مقدم قرار می گیرند.

اینها برای امرار معاش هم سر کار می روند، نیروی کار خود را در کارخانه ها می فروشند و هم اینکه امر سازماندهی را بعهده می گیرند و برای اینکه در این مقام قرار گیرند باید از خیلی از منافع شخصی، منافع خصوصی صرف نظر کنند. ولی در عین حال این قشر در داخل ایران بوجود آمده است. محافل کارگری در سراسر ایران بوجود آمده و مشاهده شده که آنها حضور سیاسی دارند حضور تشکیلاتی دارند (البته در شرایط کنونی امکان دارد تعداد آنها کم بوده و یا بدلیل نبود امکانات اعتراضات شان کاملاً مشهود نباشد) و در دوره گذشته حتی برخی از آنها برای پیشبرد مبارزاتشان دست به انتشار نشریات و یا مقالات زده اند. در نتیجه با وجود اختناق و کار بسیار دشواری که به عهده دارند؛ آنها صرفاً از طریق رفتن به کارخانه ها امرار معاش می کنند. با این وصف؛ زمانی برای پیشبرد مبارزات سیاسی، برای ارتقاء خودشان و برای اینکه کل طبقه کارگر را در یک سطح عالی تری قرار دهند، ایجاد می کنند.

سؤال: در صحبت های خود در رابطه با ترکیب حزب پیشتاز انقلابی از یکی از مؤلفه های این ترکیب یعنی کارگران پیشرو صحبت کردید آیا مؤلفه ی دیگری هم در حزب پیشتاز انقلابی وجود دارد که متمم و مکمل کارگران پیشرو باشد؟

ما زیار رازی: ما در واقع وجه تمایزی می گذاریم بین پیشروی انقلابی یا پیشروی کارگری با توده های کارگران که نام بردم. به این عده ما لقب «کارگر روشنفکر» داده ایم. یعنی کارگرانی که به عنوان روشنفکران کل کارگران هستند و مطالعه می کنند و بررسی می کنند، تحلیل می دهند، نشریه بیرون می دهند و در واقع از رهبران کارگران شکل یافته اند.

از سوی دیگر عده ای دیگری هم وجود دارند که اینها از سابقه روشنفکران انقلابی و گرایش های مختلف کمونیستی می آیند و به دلیل بررسی، تحلیل و مطالعه تئوریک و نظری و کسب تجارب تاریخی هست که اینها به طبقه کارگر و همسوئی با طبقه کارگر روی می آورند. اینها را ما «روشنفکر کارگر» لقب داده ایم. به این عنوان که روشنفکرانی هستند که خودشان را در خدمت طبقه کارگر قرار داده اند و همچنین از منافع طبقه کارگر حمایت می کنند و در واقع بافت و خیزهای طبقه کارگر و در جبهه کارگر مدام در حال حرکت هستند.

این دو بخش از کارگر روشنفکر و روشنفکر کارگر ترکیب اولیه نطفه های این حزبی است که مامد نظر داریم. و حزبی که مرکب از این دو بخش باشد می تواند به عنوان حزب پیشتاز انقلابی، حزبی که دوران تدارکات انقلاب آتی را سازمان می دهد، شناخته شود. منتهی یک بخش دیگری در این معادله هست که آن هم حائز اهمیت است. چون عده ای هستند که خودشان را بعنوان روشنفکران انقلابی معرفی می کنند و حامل تئوری و نظر هستند و اینها تصور می کنند صرفاً با طرح این مسئله که روشنفکر انقلابی هستند و تئوری و مسائل نظری را حامل می باشند، می توانند در این حزب در واقع همسو با طبقه کارگر با کارگران روشنفکر به ساختن حزب طبقه کارگر مبادرت کنند. به اعتقاد من این نظر روشنفکران انقلابی کافی نیست. اینها باید آزمایش خودشان را به جنبش کارگری نیز پس داده باشند. یعنی کارگران پیشرو باید در واقع طی دوره ای از مبارزات و همسوییهای روشنفکران انقلابی را مورد تأیید قرار داده باشند. و از این نقطه نظر مهم است که روشنفکران انقلابی حضور سیاسی، حضور مشخص تشکیلاتی در درون طبقه کارگر داشته باشند. از این نظر این پیوند می تواند یک پیوند طبیعی و یک پیوند واقعی باشد.

سؤال: مسئله ی دیگری که جای سؤال دارد این است که: احتمال زیادی وجود دارد کارگران پیشرو هم، با اینکه در رأس مبارزات طبقه کارگر در داخل ایران قرار دارند و پیشرو این مبارزات هستند، دچار انحرافات زیادی شوند و این انحرافات را در دوره های مختلف با خود حمل کنند. آیا این دال بر این است که روشنفکران انقلابی نقطه نظرهای پیشروی کارگری را بپذیرند و در مقابل پیشبرد انحرافی مسائل از طرف پیشروی کارگری سکوت اختیار کنند؟ اینجا به نظر شما آیا باید میدان نقد، بررسی، گفتمان و چالش برقرار باشد؟

مازیار رازی: این صحیح است. در این تردیدی نیست که کارگران هم می توانند دچار ناهنجاری ها و انحرافات شوند. منتهی بحثی که من در این مقطع ارائه می دهم این است که: دوران ماقبل ایجاد حزب پیشتاز انقلابی، یعنی دورانی که این دو عنصر، دو عنصری که از دو سابقه مختلف می آیند، به هم پیوند می خورند، دوران دشوار و دوران طولانی می تواند باشد. چون اولاً از یکسو کارگران پیشرو متأسفانه بدلیل کجروی های احزاب سیاسی در دوره گذشته اعتماد خودشان را از این احزاب از دست داده اند و دیگر اعتمادی به این احزاب ندارند. ثانیاً در گذشته انحرافی درون پیشروی کارگری ایجاد شده که وجه تمایزی بین روشنفکران و کارگران قائل هستند و از این نقطه نظر روشنفکران را به درون خودشان نمی پذیرند.

ولی اگر این پروسه پیوند پیشروی کارگری با روشنفکران انقلابی که در خدمت طبقه کارگر هستند و مورد تأیید پیشروی کارگری قرار می گیرند، شکل بگیرد و نطفه های اولیه حزب پیشتاز انقلابی ایجاد شود، بنابراین در یک چنین حزبی برابری بوجود خواهد آمد و وجه تمایزی بین کارگر و روشنفکر وجود نخواهد داشت. اینها همه اعضای حزبی هستند که در یک ساختار دموکراتیک به بررسی مسائل امر دخالت گری می نشینند و امر دخالت گری را سازمان می دهند.

از این نقطه نظر دیگر ما صحبت از کارگر روشنفکر در درون حزب نمی کنیم. چون این حزب پیوندی است که در ابتدا از این دو قشر که از سوابق مختلفی آمده اند ایجاد شده است. در نتیجه دورانی که هنوز حزب پیشتاز انقلابی ساخته نشده، دوران دشواری بوده که با صبر، حوصله و متانت باید شرایطی ایجاد شود که این دو بخش از جنبش کارگری با هم پیوند بخورند و پس از اینکه پیوند بوجود آمد، دیگر مطرح نیست که چه کسی در مقابل چه کسی سکوت می کند و چه بخشی از بخش دیگر پیروی می کند. اینها در واقع دو بدنه ای هستند که پیوند خورده اند و به عنوان حزب پیشتاز انقلابی مبارزه را سازمان می دهند.

سؤال: در اینجا به سؤال دیگری بر می خوریم که بسیاری این سؤال را طرح می کنند و نتایجی هم از آن می گیرند.

مازیار رازی: شما در صحبت هایتان از رابطه ارگانیک بین پیشروی کارگری و روشنفکر انقلابی صحبت کردید که این روشنفکر انقلابی در حقیقت باید توسط پیشروی کارگری برسمیت شناخته شده باشد. به اعتقاد من با وجود اینکه این نظر صحیح است، ما شاهد هستیم یک سری گروه ها، سازمان ها، احزاب، با نام کارگر با نام کمونیست و غیره تشکلات خودشان را ساخته اند و از کارگران، پیشروان کارگری و از روشنفکران انقلابی تقاضا می کنند به تشکل های آنها بپیوندند. بهترین پیشنهاد و راه حلی شما برای این احزاب و تشکیلات که به گفته ما آنها را می توانیم قیم ماب نام دهیم چیست؟ این جریانات و سازمان ها چه کاری باید انجام دهند که رابطه پیشروی کارگری با روشنفکر انقلابی برقرار شود؟

این کاملاً صحیح است در واقع یکی از مشکلات و یکی از مسائلی که در جهت ساختن حزب پیشتاز انقلابی داریم وجود و حضور احزاب قیم ماب است احزابی که عمدتاً در خارج از کشور ساخته شدند و نام کمونیستی و کارگری را با خودشان حمل می کنند بدون اینکه کوچکترین ارتباطی با پیشروی کارگری در داخل ایران داشته باشند. اینها در واقع عده ای هستند که دور هم جمع شدند و برنامه هایی تدوین کرده اند و خواهان این هستند که سایر گرایش ها در سطح جامعه به آنها بپیوندند. این روش از کار روش قیم مابانه است و روش نادرست و غیراصولی می باشد. بنابراین پیشنهاد ما در واقع به این احزاب که حتماً عناصر و اعضای فعال و شریفی نیز در داخل خودشان دارند این است که این تشکیلات تصنعی را این تشکلات بی ارتباط با جنبش کارگری را منحل اعلام بکنند.

منحل عنوان کردن نه به این مفهوم که خودشان را منحل اعلام بکنند و خودشان را در صف دیگری خارج از جنبش کارگری قرار دهند. خیر، این تشکیلات ها اگر منحل شوند بنابراین این اعضا و افراد فعال این سازمان ها می توانند پیوند نزدیکتر با پیشروی کارگری داشته باشند و از طریق این رابطه تنگاتنگ امر سازماندهی حزب واقعی که حزب طبقه کارگری که در آینده می خواهیم بوجود آوریم را با پیشروی کارگری انجام دهند.

در نتیجه مسأله حضور این تشکلات سدی هست در راه ایجاد حزب پیشتاز انقلابی و یا حداقل روند حزب پیشتاز انقلابی را کند خواهد کرد. به نظر من فعالین کمونیست فعالین سوسیالیست انقلابی در درون این تشکلات باید مبارزه کنند برای پیوند خوردن با پیشروی کارگری برای ایجاد حزبی که پایه اجتماعی دارند نه اینکه صرفاً عده‌ای روشنفکر خارج از طبقه به تدوین برنامه بپردازند و دستورالعمل صادر کنند. بنابراین ما همواره پیشنهاد انحلال این سازمان‌ها را و پیوند آنها به پیشروی کارگری داده ایم و این یک کار مسئولانه‌ای خواهد بود.

سؤال: در ادامه اگر بخواهم به صحبت‌های شما برگردم باید این نتیجه‌گیری را نمایم که برای ایجاد رابطه ارگانیک با پیشروی کارگری و روشنفکران انقلابی راه طولانی و کار بسیار صبورانه و دشواری را در پیش داریم. از یک طرف حکومت استبدادی جمهوری اسلامی که عملاً جلوگیری می‌کند از هر گونه فعالیت‌های تشکیلاتی و سیاسی و کارگری و کمونیستی و از سوی دیگر سرمایه داری جهانی که فشار خود را بر روی نیروهای پیشرو و پیشگام در کشورهای مختلف افزایش می‌دهد چه بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود اگر ما در مرحله پیشا حزب سازی باشیم که هنوز حزب بوجود نیامده و در این مرحله بناگاه انقلابی صورت بگیرد چه مسائلی پیش خواهد آمد. مانند سال ۱۳۵۷ که انقلاب رخ داد و حزب پیشتاز انقلابی هم وجود نداشت. آیا این باین معناست که سریعاً باید حزب را ایجاد کرد بدون در نظر گرفتن یکسری مؤلفه‌ها افرادی را دور هم جمع نموده و خود را برای انقلاب آماده کرد یا به این معناست که یکسری وظایف دیگر را در دستور کار خودمان قرار دهیم.

لطفاً این مسئله را مقداری بازتر نمائید.

مازیار رازی: بسیار خوب. مسأله حزب سازی همانطور که گفتم مسئله ریشه دواندن در درون جامعه است. به نظر من اگر قرار باشد احزاب تصنعی بسازیم و بطور تصنعی و فوری این کار را انجام دهیم، این کار بسیار ساده و سهلی می‌باشد.

بسیاری از روشنفکران این کار را انجام می‌دهند. خود آنها و اعضایشان و یک عده از افراد خانواده‌شان دور هم جمع شده و حزب تشکیل می‌دهند و خودشان را نماینده طبقه کارگر قلمداد می‌کنند و این احزاب در روند انقلاب در واقع هیچ نوع نقش مثبتی ایفا نخواهند کرد که هیچ، بلکه حتی در بعضی مواقع با کجروی‌هایی که انجام می‌دهند روند انقلاب را کند خواهند کرد.

بنابراین مسأله اصلی این است که این حزب، ریشه در پیشروی کارگری داشته باشد. یعنی مانند درخت ریشه عمیقی در درون جامعه داشته باشد که اگر احیاناً با طوفان‌هایی و با تلاطم‌هایی بعضی از شاخه‌ها حتی بخشی از این درخت شکسته شد، ریشه از بین نرود و این ریشه مجدداً سبب شود که درخت در مرحله بعد به رشد و نمو خود ادامه دهد.

بنابراین ما چنین دیدی از حزب پیشتاز انقلابی داریم و این پروسه واضح است که به سرعت جلو نخواهد رفت. یکی دیگر اینکه ما با شرایط بسیار اختناق آمیزی در ایران روبرو هستیم. به محض حضور سیاسی و یا به محض کار نیمه علنی بطور ضربتی و بطور عمیقی توسط پلیس رژیم و توسط دستگاه سرکوبگر رژیم، رهبران و اعضای هر جنبش کارگری دستگیر و اعدام می شوند. بنابراین از این نقطه نظر کار ساختن حزب پیشتاز انقلابی یک کار دراز مدت در جامعه ما خواهد بود و در دوران اعتلای انقلابی است که این حزب به یک حزب توده ای مبدل می شود.

سؤال: یعنی منظور شما این است که کار در این شرایط یک کار غیر علنی است؟
مازیار رازی: بله، در دورانی که اختناق است در دورانی که حکومت سرمایه داری لجام گسیخته در جامعه عمل می کند این حزب یک تشکیلات مخفی خواهد بود. مخفی از این نقطه نظر که بتواند خود را سازمان دهد و بتواند در کنار توده ها قرار بگیرد. در غیر این صورت این حزب منزوی از توده ها خواهد شد و ضربه خواهد خورد و از بین خواهد رفت. در نتیجه این پروسه یک پروسه طولانی خواهد بود و ما باید در واقع صبورانه این نطفه ها این پایه ها و ریشه این درخت تنومند آتی را بسازیم. بنابراین اینگونه باید این پروسه را بینیم و ما امر سازماندهی را با چشم انداز تعمیق این حزب در درون پیشروی کارگری و طبقه کارگر خواهیم دید. از طرف دیگر مسأله ای که مطرح می شود این است که اگر در شرایطی که خارج از کنترل ما است در داخل ایران وضعیتی بوجود آمد که قیام یا طغیان یا انقلابی ایجاد شد و این حزب ساخته نشده بود باید چکار کرد؟

بنظر من واضح است که ما امر تدارکات حزب سازی را کماکان باید ادامه دهیم. ما تا آنجایی که امکان پذیر است این حزب با ریشه عمیق را در جامعه می سازیم و کوشش می کنیم به انجام این کار، اگر در شرایطی انقلاب هایی رخ داد، دولت هایی جدا از دولت های کارگری به حکومت رسیدند، که ما به هر حال مجدداً در یک مرحله نوین باید این کار را ادامه دهیم تا زمانی که پیروزی طبقه کارگر محرز شود. واضح است از آنجایی که ساختن حزب در شرایط کنونی دشوار است و یا احتمالاً طولانی خواهد شد، ما نمی توانیم این ادعا را قبول کرده که دست روی دست بگذاریم و کاری انجام ندهیم یا کارهای سریع ثروتمند شدن را اتخاذ نکنیم. مثل کارهایی که امروز بسیاری از نیروهای اپوزسیون چپ در خارج از کشور انجام می دهند. احزاب پرطمطراق و بزرگی که خود را جایگزین توده ها می کنند.

در نتیجه ما صبورانه باید کار خود را انجام دهیم. امید ما این است در شرایطی که اعتلای انقلابی در داخل ایران، حزب پیشتاز انقلابی هم تدارکات خود را انجام داده باشد، مسئله تلیف خود با توده ها را عملی بکند و امر انقلاب و ایجاد حکومت کارگری را دامن بزند. اگر این شرایط ایجاد نشد بنابراین ما به کار خودمان کماکان برای دوره بعد هم ادامه می دهیم. تجربه تاریخی انقلاب روسیه بسیار حائز اهمیت است چون شرایط مشابهی در روسیه بود و حتی شرایط بسیار وخیم تر از شرایطی که در ایران بود. حزبی که در روسیه ساخته شد، حزب بلشویک، در واقع با دشواری

های بسیاری توانست این ریشه و پایه را در جامعه بوجود بیاورد و بخش عمده ای از پیشروی کارگری را متقاعد بکند که امر دخالت گری در انقلاب از طریق مبارزه درون طبقه کارگر با ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی پیوند خورده است.

چگونگی تشکیل نهادهای کارگری

سؤال: رفیق م. رازی اولین سئوالی که مطرح شده و من آنرا بازگو می کنم، این است که حزب پیشتاز انقلابی یا افرادی که معتقد به تشکیل حزب پیشتاز انقلابی هستند چه رابطه ای با تشکلات مستقل کارگر که اشکال مختلفی می تواند داشته باشد مثل (کمیته های مخفی، شوراهای یا سندیکا) دارند؟

حزبی که (مازیار رازی: در وهله نخست مسأله اساسی که بار دیگر در رابطه حزب پیشتاز انقلابی متأسفانه امروز هنوز ساخته نشده منتهی زمینه ها و تدارکات اولیه در جهت ساختن آن برداشته شده و امیدواریم هر چه زودتر این حزب در داخل ایران توسط پیشروی کارگری و نیروهای باید تأکید شود، این است که، رابطه این حزب پیشتاز با تشکل (انقلابی و کمونیستی ساخته شود در غیر این صورت. های مستقل کارگری، باید یک رابطه تنگاتنگ و ارگانیک و نزدیک باشد بنابراین مسأله مهم این است که در حین. اصولاً ماهیت چنین حزبی زیر سؤال خواهد رفت ساختن حزب پیشتاز انقلابی و همچنین در دوران تدارکات ساختن آن؛ نیروها و افرادی که از بنیادگذاران این حزب، باید رابطه تنگاتنگ با تشکل ها و تجمع های توده ای کارگری داشته در واقع باید نظرات، برنامه ها و خط مشی سیاسی خود را بطور روزمره در درون جنبش. باشند کارگری به آزمایش بگذارند و صحت و سقم آن را مورد بررسی قرار دهند، تا از این طریق این حزب بتواند به نظرات روشن تر و نظرات والاتری برای امر دخالت گری برسد.

تشکل های مستقل کارگری همانطور که از نامشان پیداست، تشکل و نهادی است که از تجمع تشکل مستقل کارگری به اعتقاد من هیچ وقت. کارگران با عقاید و نظرات متفاوت بوجود می آید علت آن هم این است که. بطور خود به خودی منجر به تشکیل حزب طبقه کارگر نمی شود تشکل مستقل کارگری یا تجمعات کارگری، بخصوص در دوره آتی تجمعاتی خواهند بود که کار در جوامع بورژوایی، در جوامعی که تحت حاکمیت رژیم های اختناق آمیز قرار. علنی می کنند دارند این تجمعات اگر هم بوجود آیند، تحت نفوذ و کنترل ایدئولوژیک و تشکیلاتی هیئت حاکم به این مفهوم که نظرات رفرمیستی، نظرات متمایل به دولت سرمایه داری. قرار خواهند گرفت از طریق نهادهای دولتی مانند خانه کارگر، شوراهای اسلامی و غیره به درون این تشکلات از طرف دیگر هم در واقع عناصر جاسوس و عناصری که در خفا گزارش های. رخنه خواهد کرد

فعالیت این تجمعات را به رژیم و شبکه های اطلاعاتی رژیم می دهند به درون این تشکل راه پیدا خواهند کرد.

در نتیجه، واضح است این تشکل ها منجر به تشکیل یک حزب پیشتاز انقلابی که امر دخالت گری را درون طبقه کارگر در راستای سرنگونی نظام سرمایه داری و تشکیل حکومت کارگری در نتیجه بطور. این مسأله ای اساسی است که باید بر آن تأکید کرد. بر خواهد داشت، نمی شود اخص ضرورت و لزوم تشکیل حزب پیشتاز انقلابی، زمانی که این تشکل ها بوجود می آیند، بنابراین ما خواهان این هستیم که نیروهای انقلابی طبقه. بسیار برجسته تر و مهم تر خواهد شد کارگر، کمونیست های پیشرویی که درون طبقه کارگر وجود دارند، جوانان کمونیستی که در بخش های مختلف جامعه امروز در حال فعالیت هستند، دور برنامه انقلابی که ناشی از برنامه برای رهایی طبقه کارگر است، متشکل شوند و از طریق این تشکیلات و از طریق ایجاد نطفه های اولیه این تشکیلات، همزمان در درون تشکلات توده یی کارگری هم دخالت بکنند.

سؤال: آیا شرکت در این تشکلات که بنام «تشکلات مستقل کارگری» از آن نام بردید مشروط است؟ یعنی آیا پیشروان جنبش کارگری، کمونیست ها و سوسیالیست های انقلابی باید در درون این تشکلات و بعضاً در درون سندیکاهایی که در آینده در ایران بوجود خواهد آمد، شرکت کنند؟ و اگر شرکت کنند، شرکت شان اساساً باید بر روی چه پایه هایی استوار باشد؟

مازیار رازی: همانطور که ذکر کردم کمونیست ها تا زمانی که بطور واقعی به عقاید کمونیستی چون. اعتقاد داشته باشند، باید همواره، همراه طبقه کارگر و در درون آن فعالیت بکنند کمونیستی وجود ندارد که خارج از طبقه کارگر و در اطاق های در بسته به امر تدوین برنامه از یکسو نیروهای انقلابی، آنها کمونیست های واقعی و مرتبط به طبقه کارگر نیستند. بپردازد کمونیست های انقلابی، پیشروی کارگری کمونیست، تمام کسانی که در صف مقدم مبارزات ضد سرمایه داری در دو دهه گذشته قرار گرفته اند و به یک سلسله برنامه هایی که فراتر از مسائل این برنامه را که چکیده مبارزات. صنفی و مسائل دموکراتیک جنبش کارگری است، رسیده اند یکصد و پنجاه ساله طبقه کارگر در سطح بین المللی است تدوین می کنند و همراه با این برنامه و ایجاد تشکیلات منسجم، دخالت در درون طبقه کارگر را سازمان می دهند.

از این رو در شرایط. در نتیجه واضح است که این دخالت گری باید در درون طبقه کارگر باشد یکی اینکه خود رژیم همراه با سازمان بین المللی کار و. ایران دو نوع اتفاق امکان دارد رخ دهد در واقع با تأیید نیروها و محافل بین المللی سرمایه داری دست به ساختن یک سندیکای کارگری اگر چنین اتفاقی بیافتد واضح است که با. در ایران زده و آن را یک سندیکای مستقل قلمداد کند ارزیابی اینکه در مجموع تا چه حدی طبقه کارگر در این تشکل ها شرکت می کنند، مادخالت خود اگر طبقه کارگر، توده های طبقه کارگر در داخل ایران توهم نسبت به این. را تنظیم می کنیم

تشکلات نداشته باشند و در این تشکلات شرکت نکنند، واضح است که کمونیست ها هم در این تشکل ها شرکت نمی کنند و همراه با توده های طبقه کارگر به ایجاد تشکلی دامن می زنند. اما به دلایل مختلف و وجود اختناق در سال های گذشته، و نبود رهبری در درون جنبش کارگری و تشکل های کارگری، این امکان وجود دارد که توده های وسیع در درون سندیکاها و اتحادیه که در این . های کارگری که توسط رژیم با همکاری ای، ال، و ایجاد می شود، شرکت کنند صورت کمونیست ها نمی توانند خود را از توده ها منزوی کنند و باید با برنامه روشن ضد سرمایه منتهی این . داری، مداخلاتی در جهت جدا نگهداشتن طبقه کارگر از این تشکلات ایجاد بکنند جدا نگهداشتن به این مفهوم نیست که بطور فیزیکی، بطور جسمانی آنها را جدا نگهداریم، در واقع از لحاظ سیاسی، شکل دخالت گری اینگونه باید باشد که طبقه کارگر را به این آگاهی رسانده شود تا درون تشکل هایی که به رژیم و سازمان های بین المللی امپریالیستی مرتبط هستند، این تنها از طریق امر دخالت گری در درون آنها و ایجاد پیش شرط هایی که از . شرکت نکنند آگاهی فعلی طبقه کارگر شروع می شود میسر می گردد و آنها را بجایی می رساند که ، به ضرورت تحریم این تشکلات وابسته برسند (خود طبقه کارگر) خودشان، .

بنابراین به اعتقاد من نیروهای انقلابی، نیروهای کمونیستی در هر شرایطی باید ارزیابی بکنند اعتقاد ما بر این است که . که در چه موقعیتی قرار گرفته اند و توده های کارگر در کجا قرار دارند حتی اگر توده های کارگر دچار لغزش ها و اشتباهاتی شوند، ما باید در درون توده های کارگر شرکت داشته باشیم و آنها را از اشتباهات و کجروی ها بر حذر کنیم، و از این نقطه نظر شرکت ما در تشکل هایی که ایجاد می شود منوط بر این است که توده های طبقه کارگر در آن شرکت می کنند یا نه.

سؤال: اکنون اگر در این سندیکاها شرکت کردیم و عملاً شرایطی در سندیکاها بوجود آمد که محدودیت های خیلی زیادی را بر روی نیروهای چپ، کمونیست، مترقی، سندیکالیست، سوسیالیست های انقلابی و پیشروان کارگری ایجاد کرد. در چنین شرایطی مواضع این نیروها در قبال حملات و پیشروی های رژیم چه باید باشد؟

مازیار رازی: واضح است که ما به عنوان نیروهای کمونیست بدون پیش شرط ها در درون چنین تشکلاتی شرکت نخواهیم کرد. پیش شرط هایی را باید طرح کنیم، حول آن مبارزه کنیم و کل طبقه کارگر را متقاعد سازیم که این پیش شرط ها را از آن خود کنند. یکی از این پیش شرط ها این است که تشکلاتی که بوجود می آیند باید کاملاً و اساساً از ریشه مستقل از دولت و تمام نهادهای وابسته به دولت باشند. از جمله مستقل از خانه کارگر از حزب کار اسلامی، شوراهای کار اسلامی و غیره. در نتیجه این یکی از پیش شرط های اساسی شرکت یا عدم شرکت در این تجمعات است. یعنی اگر قرار باشد نهادهای دولتی مثل خانه کارگر کماکان در درون این

تشکلات اعمال نفوذ کنند، واضح است که پیشنهاد تحریم چنین تشکلی را باید ارائه داده شود و برای تحریم آن مبارزه شود.

اینکه از ابتدا بدون اینکه این مسائل و این پیش :البته در اینجا برخورد دیگری مطرح می شود که بنظر من این دخالت . شرط ها را در درون طبقه کارگر مطرح کرده، تحریم را اعمال می کند چون اگر طبقه کارگر به این آگاهی نرسیده که این تشکل ها را تحریم بکند، ناصحیحی است باید از طریق دخالت گری در درون طبقه کارگر، آنجایی که آنها قرار دارند، این مبارزه را سامان این یکی از این پیش شرط ها است. داد

به این مفهوم که طبقه . پیش شرط دوم این است که این تشکل ها باید کاملاً دموکراتیک باشند کارگر و کارگرانی که در درون این تشکل ها هستند باید مطبوعات آزاد خودشان را داشته باید حق بیان و حق تجمع و حق ابراز عقاید خودشان را از طریق رسانه های عمومی بدون . باشند اگر این مورد پذیرش دولت قرار نگیرد، واضح است که . سانسور و بدون محدودیت داشته باشند بنابراین مبارزه برای تحریم تشکل های وابسته به دولت از . چنین تشکلی باید تحریم گردد یعنی امر دخالت گری و آغاز، از آگاهی فعلی طبقه کارگر . طریق امر دخالت گری صورت می گیرد که این به اعتقاد من یک برخورد اصولی و . و کمک به کارگران برای برداشتن گامی به جلو و از این نقطه نظر اگر طبقه کارگر مایل به دخالت در این تشکل ها باشد . غیرفرقه ای خواهد بود واضح است که ما با پیش شرط هایی وارد این تشکل ها می شویم و بطور مرتب مبارزه کل طبقه کارگر را علیه مدیران کارخانه و هم چنین دولت سرمایه داری تشدید می کنید.

سؤال: نکته ی دیگری که در ارتباط با پیوند مبارزات طبقه کارگر با سایر اقشار و توده های مردم مطرح می شود، وجود گرایشات مختلف در پیشروی کارگری است، که در این ارتباط مشکل ایجاد می کنند. مانند گرایشات انحلال طلب، گرایشات آنارشستی، سندیکالیستی که امروز در پیشرو کارگری دیده می شود.

نظر شما بطور مشخص در این خصوص چیست؟ شما آیا این موانع را که در ارتباط گیری پیش روی کارگری با سایر اقشار وجود دارد از مشکلات اساسی آن ارزیابی می کنید؟ و آیا اساساً راهی برای

گذر از این گرایشات انحرافی که بعضاً در قسمتی از پیشروی کارگری وجود دارد، می شناسید؟ مازیار رازی : همانطور که گفتید این گرایشات انحرافی در بخشی از پیشروی کارگری وجود دارد. مانند گرایشات سندیکالیستی گرایشاتی که «کارگر-گرا» هستند یعنی کاملاً خود را از اقشار تحت ستم جامعه جدا می کنند و اهمیت چندانی به مبارزات سایر اقشار نمی دهند و همه چیز را «کارگری» و متکی به کارگران می پندارند. ولی به اعتقاد من در درون پیشروی کارگری بخش دیگری وجود دارند که نظر متفاوتی دارند و متفاوت با این عده عمل می کنند و آنها خواهان پیوند اکثر اقشار تحت ستم با طبقه کارگر هستند. بنابراین از یک طرف مسأله طبقه کارگر نه تنها مبارزه

برای پیوند با افشار تحت ستم؛ بلکه مبارزه با انحرافات درون خود جنبش کارگری نیز هست. این انحرافات که از درون طبقه کارگر ظاهر می شوند، در واقع طبقه کارگر را در انزوای و در حاشیه قرار خواهد داد. در صورتی که بخشی از طبقه کارگر بخشی از پیشرو طبقه کارگر که اعتقادات کمونیستی هم دارند از طریق فعالیت ها از طریق اطلاعیه هایی که در اوج مبارزات دانشجویی صادر کردند، نشان دادند که خواهان همگرایی با جنبش های دانشجویی، جنبش های معلمان و سایر افشار تحت ستم هستند. بنابراین مبارزه علیه فرقه گرایی در درون جنبش کارگری یکی از مبارزاتی است که بر دوش کارگران پیشرو قرار دارد.

سؤال: یکی از مسائلی که می خواستیم در همین راستا از شما سؤال بکنم در رابطه با انحراف دیگری است که در پیشروی کارگری وجود دارد. این انحراف عمدتاً مسأله حزب پیشتاز انقلابی را در می کند. و اساساً علاوه بر اینکه بحث های بسیار رادیکالی را در سطح جنبش کارگری بعضاً در قسمت هایی دیدیم که طرح می کند ولی بر سر مفهوم حزب پیشتاز انقلابی بدلیل لغزش هایی که پیشتر اتفاق افتاده، این مسأله را رد می کند. یکی دیگر اینکه بستر پیدایش چنین تفکری چگونه بوجود آمده و اساساً نیروهای انقلابی و پیشروی کارگری که اعتقاد به تشکیل حزب پیشتاز انقلابی دارند چگونه باید با این نیرویی که انحلال طلب است و باوری به حزب پیشتاز انقلابی ندارد برخورد بکنند؟

مازیار رازی: واضح است که در گذشته لغزش هایی در درون جنبش کارگری اتفاق افتاده است. همانطور که اطلاع دارید در دوران انقلاب بسیاری از نیروهای سیاسی در واقع طبقه کارگر را به کجراه بردند و یا از طریق بحث ها و برنامه های انحرافی آنها را به دولت بورژوایی متکی کردند. در ابتدای انقلاب که دولت خمینی بر سر کار بود، همانگونه که دوستان به یاد دارند شاهد این بودیم که برخی از نیروهای چپ، گرایش خمینی را به عنوان یک گرایش مترقی و ضدامپریالیستی به جنبش کارگری معرفی کردند. پس از آن با گرایش های دیگری متحد شدند و شعار «روحانیت مبارز» را سر دادند و حتی برخی از اینها متمایل به گرایش بنی صدر شدند.

بنابراین وجود این لغزش ها، این کجروی ها درون طبقه کارگر منجر به این شد که طبقه کارگر دیگر اعتمادی به نیروهای سیاسی که آنها را به کجراه بردند، نکند و در تحلیل نهایی به این و به اعتقاد برسد که خودش متکی به نیروی خودش حزب و تشکیلات خود را خواهد ساخت از دلایل عینی این افتراق بین روشنفکران، احزاب سیاسی و طبقه کارگر بوجود آمده است سوی دیگر به نظر من پیشروی کارگری به دلیل نبود تجارب کافی بخصوص تجارب بین المللی، از طریق مبارزات عملی خود که تجربه آن را کسب کرده به یکسری اعتقاداتی رسیده نه از طریق مبارزات و یا انتقال مسائل نظری.

ضمناً امروزه مسأله حزب پیشتاز انقلابی هنوز از طرف بسیاری جا نیفتاده و اینها اعتقادی به و این هم مسأله ای نیست که ما بتوانیم بطور تصنعی و یا از طریق صرفاً چند. چنین حزبی ندارند

به اعتقاد من نیروهای . بحث نظری در اینجا و یا نوشتن چند مقاله این مشکل را برطرف کنیم انقلابی در وهله نخست باید از طریق مداخله مستمر و مداوم در درون طبقه کارگر و فعالیت در البته این . حرکات آنها و قرار گرفتن در کنار آنها لزوم ایجاد حزب پیشتاز انقلابی را طرح بکنند ما باید با صبر و حوصله بسیار در جهت ساختن حزب پیشتاز انقلابی . روندی لازم خواهد داشت اتفاقاتی که در دوره انقلاب گذشته افتاد، به . همراه با پیشروی کارگری و طبقه کارگر گام برداریم ولی من اعتقاد دارم که اگر کمونیست ها و نیروهای . سهولت و به سرعت بر طرف شدنی نیست انقلابی که مسلح به برنامه انقلابی هستند در کنار طبقه کارگر و پیشروی کارگری باشند و پیشروی کارگری آنها را لمس بکند و در مسائل روزمره شان شریک بداند، محققاً امر ساختن حزب پیشتاز انقلابی سرعت خواهد گرفت.

مسأله ای که ما امروز با آن روبرو هستیم این است که هنوز بسیاری از نیروهای سیاسی موجود، احزاب سنتی، به این نظر نرسیده اند و هنوز قیم مآبانه از بالا دستور صادر می کنند، اطلاعیه این سیاست اشتباهی بوده . صادر می کنند و طبقه کارگر را به پیوستن به خودشان فرا می خوانند ما بعنوان نیروهای . و کمکی به ساختن حزب پیشتاز انقلابی در داخل ایران نخواهد کرد سوسیالیست انقلابی کوشش کرده ایم و کوشش خواهیم کرد که در کنار طبقه کارگر دست به ایجاد حزب پیشتاز انقلابی و طرح این مسأله بزنیم.

سؤال: بحث ایجاد احزاب توده یی طبقه کارگر یکی دیگر از مسائلی است که در جنبش طبقه کارگر، در داخل مطرح می شود. عده ای این را مانعی بر سر مبارزات طبقه کارگر ارزیابی می کنند و عده ای دیگر بر این باورند که طبقه کارگر به مثابه یک طبقه احتیاج به یک حزب توده یی دارد که درب های آن باز بوده و طیف های مختلف طبقه کارگر بتوانند در آن جمع شوند. می خواستم نظرتان را در مورد احزاب توده یی طبقه کارگر بدانم و در ضمن اگر مثال و تجربه ای در سطح جنبش بین المللی وجود دارد با اشاره به آن مسأله را بازتر و مشهودتر نمائید.

مازیار رازی: همانطور که اطلاع دارید بورژوازی کشورهای مختلف از جمله بورژوازی ایران، با روش ها و تاکتیک های متفاوتی امر استثمار طبقه کارگر را دامن می زند. گاهی با سرکوب و با بریدن سر طبقه کارگر با شمشیر عمل می کند همانطور که در دوره گذشته مادر داخل ایران شاهد آن بودیم که چگونه اینها به دستگیری ها و قتل عام طبقه کارگر دامن زدند. همین دو سال پیش بود که کارگران شادان پور را جلوی مجلس به گلوله بستند و گشتند و بسیاری از کارگران و رهبران کارگران را سر به نیست کرده و یا در زندان ها به سر می برند. بنابراین روش دیگری که وجود دارد و روش معتدل تری است و در آن برای بورژوازی باز است، به این ترتیب است که مادر کشورهای آمریکای لاتین، مثلاً در برزیل شاهد این هستیم که شخصی که اتفاقاً یکی از رهبران کارگری این کشور است. بنام «لولو» حتی در مقام ریاست جمهوری قرار گرفته و حزب بزرگ کارگری ایجاد کرده است و در واقع جمیع کارگران را در حزب خود جمع کرده است.

هم اکنون ما می بینیم . این روش هم در دوره آتی می تواند تحت شرایطی در ایران بوجد آید که ای، ال، او و سازمان های بین المللی قصد ایجاد سندیکای کارگری، اتحادیه های کارگری بورژوازی به تاکتیک های مختلفی برای مسدود کردن مبارزات طبقه کارگر و جلوگیری . را دارند از جمله اجازه ساختن اتحادیه . از پیشرفت مبارزات ضد سرمایه داری طبقه کارگر دست می زند کارگری یا حزب کارگری طبقه کارگر، ما در برزیل شاهد آن بودیم حزبی که در آنجا بوجد آمده هیچ چیزی جز آلت دست سازمان های بین المللی نگردیده و بانک های بین المللی از طریق طبیعی است که اگر . سیاست هایشان و از طریق این حزب در جامعه برزیل اعمال نفوذ می کنند در داخل ایران هم اگر چنین گردد و احزاب بزرگ بی درو پیکر کارگری که در درون آن تمام عناصر فاسد دولت سرمایه داری جای گرفتند بوجد آید واضح است که طبقه کارگر ذینفع نیست . اما، احزاب بزرگ، احزابی که در شرایط کنونی در جوامعی نظیر جوامع ما بی درو پیکر ساخته می چون زمانی که . اینها عملاً امر سازماندهی مبارزات طبقه کارگر را مسدود خواهند کرد . شوند تمام تاکتیک ها و برنامه ریزی های طبقه کارگر علنی باشد، واضح است که دولت های سرمایه رهبان پیشتاز انقلابی و رهبان طبقه کارگر را دستگیر، . داری جلوی آن را مسدود می کنند از این نقطه نظر همواره ما باید تأکید را بر این بگذاریم که حزب . سر به نیست و یا اعدام می کنند اما این هم قابل ذکر است که ما در نهایت خواهان یک . پیشتاز انقلابی در این دوره ایجاد شود البته حزب کمونیستی امروز . حزب کمونیست ایران . حزب بزرگ کارگری در داخل ایران هستیم دورانی که مسأله تسخیر قدرت . وجود ندارد و این باید در دوران اعتلای انقلابی بوجد آید آن موقع است که این حزب بزرگ کارگری خواهد توانست بر . توسط طبقه کارگر مطرح می شود یعنی در دوران . ناهنجاری های جامعه غلبه کند بر عقاید بورژوازی و رفرمیستی غلبه نماید راه را برای «بزرگ» اما ما قبل از آن اینگونه احزاب . اعتلای انقلابی چنین حزبی بوجد می آید . مبارزات طبقه کارگر و کسب اعتماد به نفس مسدود می کنند .

قدرت گیری طبقه کارگر

سؤال : یکی از سؤالات مطرح در رابطه با حزب پیشتاز انقلابی مسأله قدرت گیری طبقه کارگر است . زمانی که طبقه کارگر قدرت را بدست می گیرد، نقش حزب که پیش از انقلاب کارگری نقش بسیار اساسی دارا بوده، چه خواهد بود؟ آیا این حزب است که حکومت می کند یا شوراهای کارگری که اکثریت کارگران را در خود متشکل کرده؟

مازیار رازی : پاسخ به این سؤال بسیار مشخص و روشن است . بدیهی است که از نقطه نظر ما حزب اصولاً حکومت نمی کند . حزب دورانی را در جهت تدارک سیاسی و تشکیلاتی برای به قدرت رساندن طبقه کارگر طی خواهد کرد و پس از این دوران زمانی که طبقه کارگر و شوراهای

کارگری از طریق سرنگونی نظام سرمایه داری قدرت را بدست گرفتند، حکومت بعدی یعنی حکومت کارگری را متکی به شوراهای کارگری ایجاد خواهند کرد. به عبارتی دیگر، در شرایطی که رژیم سرمایه داری سرنگون می شود، یک جمهوری شورایی به جای استیلای سرمایه داری بوجود می آید و حزب تکالیف و وظایفی را که در دوران ماقبل سرنگونی در مقابل خود داشت به اتمام می رساند.

واضح است که افراد و اعضای فعال حزب کماکان همراه با جنبش کارگری، همراه با شوراهای کارگری به امر سازندگی خواهند پرداخت. اما تشکیلاتی که خودش را جایگزین طبقه کارگر یا جایگزین شوراهای کارگری که به مثابه تجلی عالی ترین اراده توده های مردم هستند، می کند، آن حزب و آن تشکیلات، راه را برای ایجاد و زمینه ریزی دموکراسی و انجام وظایف و تکالیفی که در مقابل طبقه کارگر است مسدود می کند. من اینجا این نکته را تأکید می کنم چون در دوران گذشته از نقطه نظر تجارب تاریخی، احزابی بوده اند که پس از بدست گیری قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، خودشان را جایگزین طبقه کردند، خودشان را جایگزین شوراهای کارگری کردند و بجای طبقه کارگر تصمیم گرفتند.

این احزاب مانند احزابی که در روسیه شاهد آن بودیم، مشخصاً مانند حزب کمونیست شوروی که در دوران استالین خودش را جایگزین توده ها کرد، یا حزب کمونیست چین حزبی که در صدر آن مائوتسه دون قرار داشت و احزاب مشابهی که وابسته به سیاست های خارجی شوروی و چین در دوره گذشته بودند، پس از کسب قدرت و در واقع پس از سرنگونی سرمایه داری شرایط را برای به قدرت رسیدن طبقه کارگر هموار نکردند و به شکل بوروکراتیک بجای طبقه کارگر از بالا بر مسند قدرت نشستند و از این نقطه نظر این انقلاب ها را به کجراه بردند و باعث بی آبرویی جنبش کارگری و کمونیستی در سطح جهانی شدند. و امروز ما می بینیم که بسیاری از ایدئولوگ های سرمایه داری در سطح جهانی همواره حمله اصلی خود را وقتی علیه کمونیسم یا علیه سوسیالیست های انقلابی می کنند، نمونه های چین و شوروی را به خاطر می آورند.

از این نقطه نظر، اتفاق ناهنجاری که افتاده و سیاست های اشتباهی که احزاب به اصطلاح کمونیست این کشورها بوجود آوردند، سوء استفاده می کنند که علیه ایجاد شوراهای کارگری اعلام موضع کنند و در واقع پروسه و روند ایجاد شوراهای تخریب می نمایند. در نتیجه به اعتقاد من تحت هیچ شرایطی حزب کمونیستی که در داخل ایران بوجود خواهد آمد، حزبی که تدارکات انقلاب را خواهد دید نباید خود را جایگزین شوراهای کارگری کند و در واقع به محض اینکه شوراهای کارگری به قدرت رسیدند حزب باید خود را از لحاظ تشکیلاتی منحل اعلام کند.

سؤال: در دوره پیش از انقلاب اکتبر لنین در تزه های معروف خود بنام تزه های آوریل و بحث های متعدد شعار تمام قدرت بدست شوراهای را می داد. ولی پس از کسب قدرت بوسیله کارگران و در رأس آن حزب بلشویک می بینیم که شوراهای در سطح جامعه کم رنگ تر می گردد. این مسأله در

وصیت نامه لنین خودش را بشکل بارزی نشان داد. لنین که پیشتر مطرح می کرد تمام قدرت بدست شوراها در وصیت نامه خودش به بالا بردن کادرهای کارگری در حزب کمونیست شوروی اشاره می کند. آیا این به این معنی است که رهبر انقلاب کبیر اکتبر نقش شوراها را بدست فراموشی سپرده و نقش حزب را در آن مقطع اساسی می دانست یا اینکه عمدتاً نیروهای چپ، نیروهای کمونیست پس از اینکه قدرت را بدست گرفتند مسأله شورا را فراموش کردند و اتوریته حزبی را جایگزین آن نمودند؟ مسأله حائز اهمیت این است: زمانی که ما صحبت از یک حزب متشکل و یک دست که دارای انضباط تشکیلاتی و کادرهای حرفه ای است می کنیم، این حزب اگر هم قدرت سیاسی را بدست گیرد و از پشتیبانی طبقه کارگر هم برخوردار باشد باز هم دارای نارسایی ها می باشد و از آنجایی که آگاه ترین قشر طبقه کارگر را درون خودش متشکل کرده، بنابراین با کلیت طبقه فاصله دارد. سؤال من بطور مشخص این است که چگونه می شود حزبی را متشکل از کارگران ساخت و علاوه بر اینکه پیشروترین کارگرها را درون خود دارد رابطه ارگانیک خود را با کل طبقه حفظ کند؟ همانطور هم که شما به آن اشاره کردید در هنگامی که طبقه کارگر قدرت سیاسی را در دست می گیرد و دولت خود را تشکیل می دهد باید این پتانسیل را در درون خود داشته باشد که خود را منحل کند.

مازیار رازی: آنچه که مربوط به انقلاب روسیه و شرایطی است که در آنجا بوجود آمد، احتیاج به بحث طولانی تری دارد. من پیشنهاد می کنم اگر دوستان مایل باشند در جلسات بعد مفصل تر به آنها پردازیم. منتهی خلاصه وضعیتی که منجر به بوروکراسی و منحط شدن حزب بلشویک و انقلاب پیروزمند اکتبر شد این بود که عموماً شرایط عینی در حله نخست در داخل روسیه چنان بود که منجر به ناهنجاری هایی در سطح جامعه شد. اصولاً حزب بلشویک ماقبل از انقلاب روسیه بر این اعتقاد استوار بود که اگر انقلاب های جهانی بخصوص در کشورهای اروپایی به کمک انقلاب روسیه نیایند و انقلاب هایی در این کشورها بدست طبقه کارگر صورت نگیرد و جامعه روسیه در انزوا باقی بماند، این انقلاب به ناهنجاری های بوروکراتیک منجر خواهد شد و ما دیدیم که در دوران اولیه انقلاب در کشورهای مختلفی از جمله آلمان، مجارستان و بسیاری از کشورهای اروپایی طغیان ها و اعتراضات توده ای در حمایت از انقلاب اکتبر رخ داد. متأسفانه به دلایل مختلف این انقلاب ها یا سرکوب شدند یا بدست رهبران سوسیال دموکراسی در این کشورها به کجراه برده شدند و از این نقطه نظر انقلاب روسیه در انزوا باقی ماند و زمانی که این دوران آغاز شد، زمانی بود که بسیاری از کادرهای برجسته این حزب در جنگ داخلی توسط گرایش هایی که وابستگی های نظامی و وابستگی های سیاسی به امپریالیسم جهانی داشتند از بین رفتند و زمینه برای انحطاط این حزب بوجود آمد. این دوران تأسّف انگیزی برای کل جنبش کمونیستی بود و به هیچ وجه نباید چنین اتفاقی می افتاد. ولی به هر حال در روسیه این اتفاق افتاد و ما بخصوص بر این اعتقادیم که از دوران به حکومت رسیدن استالین این

ناهنجاری‌ها عمیق‌تر شد تا زمانی که ما چند سال پیش مشاهده کردیم این جامعه عقب‌گرد کرده و به یک جامعه بورژوازی کاملاً عقب‌افتاده مبدل شد. ولی در عین حال این انقلاب تجاربی دربر داشت و آن تجارب این است که احزابی که بنام احزاب کمونیست بوجود می‌آیند به هیچ وجه و تحت هیچ شرایطی نباید جدا از توده‌ها باشند. چه در دوران ماقبل از انقلاب چه در حین انقلاب و چه در دورانی که قدرت به دست طبقه کارگر می‌افتد این احزاب و این افراد که از خودگذشتگی نشان می‌دهند و در صدر مبارزات ضدسرمایه‌داری قرار می‌گیرند، باید کاملاً پیوند نزدیک با کل طبقه کارگر در دوران قبل داشته باشند و مواضع و سیاست‌های خود را در درون طبقه کارگر به آزمایش بگذارند و در واقع این ارتباطات باید منجر به این گردد که طبقه کارگر این حزب را از آن خود بداند و در سیاست‌های این حزب دخالت نماید و جهت سیاسی تعیین کند.

در نتیجه بی‌ارتباطی احزاب با توده‌های کارگر، منجر به بوروکراسی می‌شود. منجر به ناهنجاری‌ها خواهد شد منجر به این می‌شود که احزاب کمونیست به انحطاط کشیده شوند و در نتیجه انقلاب به انحطاط کشیده شود. بنابراین تنها راه تضمین سلامت این حزب این است که در درون طبقه کارگر بطور ممتد و مستمر حاضر باشد و سیاست‌هایش را از درون طبقه کارگر استنتاج کند و طبقه کارگر بخصوص زمانی که شوراها ساخته می‌شوند نقش عمده و اساسی و نقش غالب بر تمام جریان‌ات و احزاب موجود داشته باشد. و این حزب اگر حزب طبقه کارگر است، باید این زمینه را ایجاد کند که شوراهای کارگری در رأس تصمیم‌گیری‌های طبقه کارگر قرار بگیرند و این حزبی که تدارکات ماقبل از آن دوره را آماده نموده باید بطور کاملاً واضح و شفاف خود را منحل کند. انحلال این حزب به این مفهوم است که قدرت تمام و کمال در دست طبقه کارگر خواهد افتاد و این جلوگیری خواهد کرد از بوجود آمدن ناهنجاری‌ها. اما اگر حزبی دست از قدرت نکشید و به اعمال قدرت بر طبقه کارگر دامن زد، واضح است که آن حزب از طرف طبقه کارگر باید کنار گذاشته شود. مسأله و تجربه‌ای که از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در دست داریم این است که این حزب، حزبی که طبقه کارگر و تدارکات برای سرنگونی رژیم سرمایه‌داری را مهیا می‌کند نباید تحت هیچ شرایطی پس از دوران سرنگونی در رأس کار قرار گیرد و شوراهای کارگری باید این امر را به عهده گیرند.

سؤال: اگر مردم نتوانند شوراهای خود را سازماندهی کنند، و از طرف دیگر خلع قدرتی در داخل جامعه احساس شود ولی ما دارای یک حزب قوی و یک حزب سراسری باشیم و حزب پیش‌تاز هم امکانات گرفتن قدرت را داشته باشد. تصور بکنیم در این حالت که مطرح کردم، شوراهای کارگری و شوراهای محلات بوجود نیایند. ولی همانطور که گفتم حزب قادر به بدست‌گیری قدرت باشد آیا حزب باید بدلیل بوجود نیامدن شوراهای کارگر از کسب قدرت سیاسی شانه خالی نماید یا باید اعمال نفوذ نماید؟ و اگر اعمال نفوذ کرد و قدرت سیاسی را به دست گرفت آیا می‌شود بطور دست‌ساز یکسری تشکلات را با نام شورا بوجود آورد و از مردم خواست که در درون این شوراها

متشکل شوند؟ چرا که آن چیزی که ما از شوراها در نظر داریم و از ایجاد آن دفاع می‌کنیم در حقیقت نهادهای خود سازمان یافته توده‌ای هستند که از طرف توده‌ها بوجود می‌آید نظر شما در مورد این احتمالات چیست؟

مازیار رازی: به نظر من اینجا شما مجدداً وجه تمایزی قائل می‌شوید بین حزب طبقه کارگر، شورا‌های طبقه کارگر و اصولاً طبقه کارگر بطور عموم، در حقیقت سؤال مبنی بر این است: در شرایطی امکان دارد شورا‌های کارگری وجود نداشته باشند اما امکاناتی موجود باشد که منجر به سرنگونی رژیم سرمایه داری گردد و حزبی که حزب پیشتاز انقلابی است بدون نفوذ کامل در طبقه کارگر، بدون اینکه بتواند توده‌های طبقه کارگر را بسیج کند، در موقعیت تسخیر قدرت قرار گیرد. حالا آیا باید این تسخیر قدرت را بجای طبقه کارگر سازمان دهد یا خیر؟ به اعتقاد من اگر چنین حزبی بوجود آید که کاملاً در انزوا بسر برده و این نفوذ را و دخالتگری را در دوره قبل انجام نداده، واضح است که مسأله تسخیر قدرت پاسخی به مسائل جامعه نخواهد بود. فرض کنید در شرایطی که تعداد چندین هزار نفر در دوره گذشته در این حزب فعالیت داشته‌اند، بجای طبقه کارگر قدرت را در دست بگیرند، واضح است که بدون حضور سیاسی طبقه کارگر این روند به کجراه خواهد رفت و خیلی زود منحط خواهد شد و طبقه کارگر در مسیر دیگری گام بر خواهد داشت. از این نقطه نظر مسأله تسخیر قدرت را نباید جدا از طبقه کارگر قلمداد کرد و آن را در ارتباط با آمادگی طبقه کارگر باید دید.

سؤال: منظور من این بود که اگر این حزب ترکیب کارگری داشته باشد یعنی پیشرو کارگری را درون خود متشکل کرده باشد ولی در بحران‌های مختلف اقتصادی و سیاسی که سرانجام آن می‌تواند منجر به انقلاب گردد، ما شاهد بوجود آمدن شورا نباشیم. یعنی اینکه پیشروی کارگری بشکل خاص کلمه خودش را درون حزب خودش سازمان داده باشد، حتی به صورت سراسری ولی در ترکیب کل طبقه به شکل عام شاهد بوجود آمدن این تشکل یابی نباشیم.

مازیار رازی: بسیار خوب، این سؤال روشن تر است. من در اینجا می‌خواهم مشخصاً بر تشکل‌های کارگری تأکید کنم، چون تشکل‌های کارگری انواع مختلفی دارد. ما الزاماً برای تدارک انقلاب در انتظار یک شکل خاص از تشکل کارگری نباید باشیم. تشکل‌های مستقل کارگری در اواخر قرن نوزدهم و بیستم به شکل اتحادیه‌های کارگری در اروپا ظاهر شدند. (البته در آتیه هم امکان دارد به دلایل مختلف با حمایت سازمان بین‌المللی کار و رژیم، تشکل‌هایی بنام اتحادیه‌ها و سندیکا‌های کارگری در ایران بوجود آید.) شکل دیگری از تشکل‌های کارگری، تشکلات مستقل کارگری هستند. این نهادهایی هستند که طبقه کارگر در رأس آن قرار گرفته و به هر حال مستقل از دولت سرمایه داری در دورانی شروع به فعالیت خواهد کرد. ولی عالی‌ترین شکل و اوج اراده و قدرت طبقه کارگر در نهادی بنام شورا‌های کارگری به نمایش گذاشته می‌شود.

اینجا ذکر این نکته ضروری است که: شوراهای کارگری در شرایط افت مبارزات طبقه کارگر بوجود نمی آیند، این شوراها در شرایط اعتلای انقلابی، که مرحله ماقبل از سرنگونی، پیشا سرنگونی رژیم سرمایه داری در دستور کار طبقه کارگر خواهد بود و بشکل خود جوش بوجود خواهند آمد و ما از این شوراها تجارب مختلفی دیده ایم. در ایران هم در دوران انقلاب پیشین ما مشاهده بودیم که شوراهای کارگری، شوراهای محلات، شوراها در پادگان ها و در میان کارمندان و غیره بوجود آمد و این شکلی از نهادی خود جوش است که از طبقه کارگر بروز می کند. البته ممکن است که در شرایط آتی ایران تشکل های مستقل کارگری بوجود آیند که همان وظایف و کارهای شورا را انجام دهد. بنابراین ما صحبت از تشکل کارگری می کنیم که در یک مرحله خاصی خودش و کل جامعه را برای تسخیر قدرت آماده کرده و این حزبی که صحبت از آن می کنیم در درون این تشکل های مستقل کارگری یا اتحادیه های مستقل کارگری یا شوراهای کارگری باید حضور داشته باشد.

به نظر من در شرایطی که اکثریت طبقه کارگر بخصوص کارگرانی که در صنایع سنگین در داخل ایران مشغول به فعالیت هستند، آماده تسخیر قدرت نباشند، اشتباه محض خواهد بود که حزب پیشتاز انقلابی متکی به پیشرو کارگری حتی قدرت را بدست بگیرد. در حقیقت باید امر ارتباط گیری با توده های کارگر به ویژه در شهرهای بزرگ ایران که صنایع مختلف وجود دارند در آنجا طبقه کارگر آماده تسخیر قدرت باشد. وگر نه هر چند هم حزب پیشتاز، حزب پیشرو کارگری باشد. به اعتقاد من یک عمل کودتا گرایانه خواهد بود، اگر بدون اتکا به اکثریت طبقه کارگر، حداقل بخش تعیین کننده طبقه کارگر این امر صورت بگیرد.

سؤال: دیگری که مطرح شده بر سر نقش خرده بورژوازی است. تصور کنیم که طبقه کارگر قدرت سیاسی را در دست دارد و هنوز جامعه دارای لایه های مختلف بینابینی، مثل خرده بورژوازی در درون خود باشد. در چنین حالتی چگونه باید با این خرده بورژوازی برخورد کرد؟ آیا آنها را می توان در شوراها یا در حزب متشکل کرد؟ آیا باید به مبارزه با آنان پرداخت؟ نظری در این مورد عقیده دارد که می توان همه این لایه ها را در مجلس مؤسسان متشکل کرد، تا نظرات خود را از آن طریق بیان کنند. سؤال مشخص این است که خرده بورژوازی یا این لایه های بینابینی در کجا قرار دارند؟

مازیار رازی: من یک بار دیگر این مسأله را تأکید می کنم که در انقلاب آتی ایران، نقش مرکزی رهبری انقلاب را طبقه کارگر و کارگران صنایع بزرگ در داخل ایران ایفا خواهند کرد. اما این به این مفهوم نیست که طبقه کارگر به تنهایی این انقلاب را سازمان می دهد. طبقه کارگر متحدینی در جامعه خواهد داشت که آنها شامل بخش مبارزی از جوانان، زنان، ملیت های تحت ستم و دهقانان فقیر خواهند بود. یعنی اگر این مجموعه را که نام بردم در نظر بگیریم، طبقه کارگر اکثریت جامعه را داشته و در صدر رهبری این مجموعه می تواند انقلاب را سازمان دهد. در

نتیجه مسأله این است که در مورد سایر اقشار، اقشار مابینی و اقشار مهم خرده بورژوازی طبقه کارگر چه سیاستی باید داشته باشد.

سؤال: دیگری که اینجا فوراً مطرح می شود این است که این اقشاری که شما از آن نام بردید مانند زنان مبارز، دانشجویان، ملیت های تحت ستم و دهقانان فقیر، از لحاظ طبقاتی دارای یک ماهیت مشخص طبقاتی نیستند. چگونه اینها می توانند متحد طبقه کارگر باشند؟

ما زیار رازی: باینکه این بحث صحیح است اما رهبری طبقه کارگر صرفاً خواهان مطالباتی که از آن خودش است نیست. در دوران انقلاب طبقه کارگر بسیار فراتر از مطالبات خود خواهد رفت. رهبری طبقه کارگر یک سری مطالباتی را طرح خواهد کرد. مثلاً اشتراکی کردن زمین ها، آزادی بیان برای تمام جوانان، برابری زن و مرد، برابری بین تمام اقشار و مبارزه برای تحقق حق تعیین سرنوشت تا سر حد جدایی برای تمام ملیت های تحت ستم جامعه. بنابراین این شعارها را نه تنها طبقه کارگر از آن خود می کند، بلکه حول این شعارها مبارزه هم خواهد کرد. اقشاری هم که بر شمردم اقشاری هستند که اولاً مشاهده می کنند طبقه کارگر قدرت کافی برای تحقق این مطالبات کسب کرده و ثانیاً فراتر از آن، برای تحقق مطالبات آنها هم مبارزه می کند و قابلیت این را هم که قدرت را به چنگ آورد و نظام سرمایه داری را سرنگون کند و به این خواسته ها تحقق دهد، دارد. در نتیجه این اقشار خودشان را زیر پرچم و زیر برنامه انقلابی طبقه کارگر قرار خواهند داد و از متحدین طبقه کارگر خواهند بود. حتی اگر از اقشار متفاوتی از کارگران آمده باشند. بنابر این وقتی صحبت از متحدین طبقه کارگر می کنیم به این مفهوم نیست که اینها الزاماً از یک طبقه آمده باشند. البته در بحث بعدی اشاره خواهیم کرد که در مورد اقشار خرده بورژوا هم همین اتفاق خواهد افتاد. و مشاهده خواهیم کرد که اقشار مشخصی از آنان حول این برنامه طبقه کارگر گرد خواهند آمد. در مورد بخش هایی از خرده بورژوازی کاملاً واضح است که بخش هایی از آنان وجود خواهند داشت که طبقه کارگر علاقمند است با آنها وحدت کرده و از مبتکرین ایجاد وحدت و جلب آنها خواهد بود. اما این را باید در نظر بگیریم اولاً بخش های خرده بورژوازی، در واقع بخش های مابینی، میان بورژوازی و طبقه کارگر، اولاً یکپارچه نیستند و در مراحل مختلف در آنها تجزیه صورت می پذیرد. خرده بورژوازی اصولاً یک قشر کاملاً متزلزل و مردد در جامعه است. یعنی از یکسو امکان دارد منافع اش در جهت پرولتاریا و طبقه کارگر باشد و به سمت و سوی آنها گام بردارد. از سوی دیگر در مراحل خاصی این اقشار بدلیل دیدن قدرت و سابقه بورژوازی خواهان این می شوند که تابع قدرت بورژوازی شده و زیر پرچم بورژوازی قرار گیرند. بنابر این آنها اولاً یک پارچه نیستند و در درون شان تجزیه بوجود می آید. در ثانی بدلیل مردد بودن و تا حدودی فرصت طلب بودن در نوسان می باشند و آنها در سطح مشاهده می کنند که چه قدرتی و نیروی می تواند قدرت را در دست بگیرد. اگر احساس کنند که بورژوازی می تواند در قدرت باقی بماند و مطالبات آنها را برآورده کند بسمت بورژوازی خواهند رفت. اگر طبقه کارگر و

شوراهای کارگری در موقعیتی قرار بگیرند و به این قشرهای مابینی نشان بدهند که این نیرو و توان را دارند که قدرت را به چنگ بگیرند، بسیاری از اقشار خرده بورژوا به اعتقاد من جلب طبقه کارگر خواهند شد. من در همین جا باید تأکید کنم که حزب طبقه کارگر و شوراهای کارگری برای تسخیر قدرت و سرنگونی دولت سرمایه داری در انتظار این قشر باقی نخواهد ماند. این مسأله ای کلیدی است یعنی طبقه کارگر به محض اینکه نیروی کافی در صنایع مشخصی در داخل ایران به چنگ آورد و متحدین خودش را از میان دهقانان فقیر و ملیت های تحت ستم و اقشار تحت ستم جامعه بدست آورد، چه اقشار خرده بورژوازی با طبقه کارگر همراه باشند و چه نباشند آن موقع زمانی است که به هر حال تسخیر قدرت صورت می گیرد و پس از تسخیر قدرت اقشار خرده بورژوازی با دیدن قدرت پرولتاریا بطرف او خواهند آمد. در نتیجه در وحله اول مسأله اصلی مسأله آمادگی خود طبقه کارگر و بسیج متحدین طبقه کارگر می باشد و این مسأله ای کلیدی است.

اما در عین حال در این میان واضح است که پرولتاریا و حزب طبقه کارگر کوشش خواهد کرد که این اقشار مابینی را هم بخود جلب کند. اما اگر اینها به دلایل مختلف جلب طبقه کارگر نشوند و اسیر بورژوازی گشتند، و بدلیل فرصت طلبی خود در مقابل پرولتاریا قرار گرفتند، امر تسخیر قدرت بدون آنها صورت می پذیرد. و پس از تسخیر قدرت این اقشار می توانند به انقلاب و رهبری طبقه کارگر جلب شوند.

سؤال: دیگر مسأله آزادی های دموکراتیک می باشد. زمانی که طبقه کارگر قدرت سیاسی را در دست خود می گیرد مسأله مطالبات دموکراتیک یا آزادی های دموکراتیک مثل آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی تشکل و آزادی احزاب و غیره مطرح می شود. آیا این آزادی ها در اختیار گرایشات لایه های مختلف اجتماعی قرار می گیرد یا نه؟ یکی از احتمالاتی که وجود دارد ایجاد توطئه بوسیله لایه های درون جامعه و اقشاری که نام بردید علیه حکومت کارگری است. آیا با این پیش فرض می شود درب یکسری از تشکلات یا احزاب را کلاً در یک جامعه ای که قدرت طبقه کارگر بر آن مستولی است بست. مسأله دیگری که از طرف بعضی از سوسیالیست ها عنوان می شود این است که، احزاب راست رادیکال مثل فاشیست ها هم می توانند در حکومت کارگری به فعالیت بپردازند؟ البته با در نظر گرفتن این نکته که بدست گیری قدرت بوسیله طبقه کارگر به معنی جلب اکثریت در جامعه نیست و طبقه کارگر هنوز در سطح بین المللی می تواند در اقلیت باشد. چرا که طبقه کارگر اقلیتی از جامعه است که قدرت سیاسی را بوسیله مبارزه طبقاتی بدست می گیرد و سعی می کند در سطح جهانی با ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر به اکثریت رسد.

مازیار رازی: مسأله اساسی که باید اینجا تأکید شود این است که انقلاب کارگری و تشکیل حکومت کارگری ایجاد دموکراسی کارگری شرایطی را در جامعه ایجاد می کند که دموکراسی واقعی، دموکراسی اکثریت جامعه حاکم شود. مسلماً دموکراسی اکثریت جامعه به مراتب عالی تر

از دموکراسی جامعه بورژوایی است. همانطور که می‌دانید دموکراسی موجود در جامعه بورژوایی دموکراسی بخش قلیلی از جامعه است، که کاملاً صوری می‌باشد. دولت سرمایه داری متکی به منافع بخش قلیلی از جامعه سرمایه داری از طرف کل طبقه شروع به فعالیت می‌کند و این دموکراسی، آن دموکراسی نیست که ما در داخل جامعه خود خواهان آن هستیم. ما خواهان دموکراسی هستیم که بسیار عالی تر از این است. دموکراسی که تمام جامعه را در شرایطی قرار می‌دهد که از آزادی بیان و مطبوعات و تجمع برخوردار باشد. بنابر این اتفاقی که در داخل ایران می‌افتد این است که حکومت کارگری متکی به دموکراسی کارگری برای تمام احزاب حتی احزاب مخالف، حتی احزابی که از لحاظ سیاسی برنامه‌ای در گذشته در مقابل طبقه کارگر قرار گرفتند و در آینده هم احتمالاً قرار خواهند گرفت، آزادی بیان را تضمین خواهد کرد. چون طبقه کارگر در رأس قدرت متکی به شوراهای کارگری، متکی به حکومت کارگری، که در واقع نظر اکثریت جامعه را منعکس می‌کند، نباید ترس و وا همه‌ای از برخورد عقاید داشته باشد و نخواهد داشت. بنابر این مسأله آزادی مطبوعات، آزادی بیان، آزادی تجمعات و آزادی تمام نظرات مختلف باید از سوی حکومت کارگری، حکومت نوین کارگری تضمین و رعایت شود.

اما در اینجا یک نکته حائز اهمیت است و آن این است که اگر گرایش‌هایی در جامعه دست به مبارزه مسلحانه برای از میان برداشتن حکومت کارگری بزنند، واضح است که طبقه کارگر در مقابل این اقدامات از خود دفاع خواهد کرد. طبقه کارگر بدلیل مبارزاتی که کرده و اکثریتی که در جامعه بدست آورده و در حکومت قرار گرفته، خواهان حفظ منافع کل جامعه و متکی به آرای اکثریت جامعه است. بنابر این اجازه نخواهد داد که اقلشاری یا حزبی یا تشکیلاتی بطور مسلحانه علیه این حکومت اکثریت، دست به کودتا بزنند یا اینکه این حکومت را متزلزل کنند. در نتیجه از یکسو رعایت دموکراسی برای تمام مخالفین و رعایت تمام ابزار برای تمام مذاهب و تمام اقلشاری که در جامعه هستند از هر گرایش نظری از هر ایدئولوژی که می‌خواهند برخوردار باشند باید بوجود آید. از سوی دیگر حکومت کارگری بطور راسخ در مقابل کسانی که توطئه علیه این حکومت کرده و دست به اسلحه می‌برند از خود دفاع خواهد کرد. از این نقطه نظر این وجه تمایزی است بین دموکراسی اقلیت که در جوامع اروپایی ما شاهد آن هستیم و دموکراسی اکثریت که امیدواریم در ایران به آن برسیم.

شعارها و مطالبات اجتماعی

سؤال: اولین مسأله‌ای که می‌خواستیم به عنوان سؤال اول مطرح کنیم، در رابطه با اشکال مختلف شعارها و مطالبات اجتماعی است که در مقابل طبقه کارگر و سایر اقلشار متحد طبقه کارگر وجود دارد چیست؟

مازیار رازی: همانطور که در جلسات پیش صحبت کردیم، ماهیت حزب پیشتاز انقلابی اصولاً برای تدارک انقلاب کارگری است. یعنی حزب و پیشگام انقلابی با انگیزه آماده کردن کل طبقه

کارگر برای اتکا به مسائل خودشان، برای گرفتن قدرت بدست خودشان و هم چنین برای مدیریت کارگری، در دوران پس از انقلاب پا به عرصه فعالیت سیاسی می گذارد.

بنابراین در دوران پیشانقلابی واضح است که مسأله اصلی حزب ایجاد این تدارکات است. تدارکاتی که از طریق مطالبات مرتبط به جنبش کارگری تحقق پیدا می کند و این مطالبات خواسته های گوناگونی هستند که در سطح جامعه طرح می شوند. یکی از مطالباتی که ما در دوران گذشته شاهد آن بودیم و از مطالبات اساسی جامعه است، مسأله مطالبات جاری قشرهای مختلف جامعه می باشد که مطالبات دموکراتیک نامیده می شود.

این مطالبات در واقع در سطوح مختلف در جامعه ما طرح شده و مبارزاتی هم حول و حوش آن انجام شده؛ و واضح است که در دوره آتی وقتی که حزب پیشتاز انقلابی پا به عرصه فعالیت می گذارد باید این مطالبات را از آن خود کرده و حول این مطالبات مبارزه خود و مبارزه طبقه کارگر را سازمان دهد.

مطالبات دموکراتیک در واقع یک سلسله مطالباتی هستند که الزاماً با سلطه بورژوازی در تضاد نیستند. به عنوان مثال مسأله آزادی های اجتماعی، حق بیان، حق تشکل، حق اعتصاب، آزادی تأسیس سندیکاها، کارگری، آموزش و پرورش همگانی رایگان، لغو قوانین حقوقی و جزایی ارتجایی موجود و برابری کامل زنان و مردان در تمام سطوح، آزادی و احترام به حقوق و حیثیت بشری و غیره.

همانگونه که در دوره گذشته در داخل ایران مشاهده کردیم، از آنجایی که یک رژیم کاملاً ارتجایی بر مصدر قدرت وجود داشت، این سلسله شعارها عموماً در جامعه ما طرح نشدند و اینها از خواسته ها و مطالبات اولیه اجتماع ما در داخل ایران بوده مثل همین مطالباتی که بر شمردم و از این نقطه نظر در دوره گذشته این شعارها در رأس فعالیت ها و در رأس مطالبات قرار گرفتند. منتهی در دوره آتی با تحولاتی که در داخل ایران ایجاد می شود امکان این هست که بعضی از این مطالبات توسط دولت بورژوازی مدرن سرمایه داری که متکی به سیاست های امپریالیستی است تحقق پیدا کند و یا حداقل زمینه و تدارکات اولیه آن طرح شود.

به عنوان مثال امروز ما می بینیم که دولت سرمایه داری ایران متکی به سازمان بین المللی کار در حال ایجاد سندیکاها، کارگری برای کارگران ایران است و یا امکان این وجود دارد که مسأله تجمع و تشکل و یا یک سلسله آزادی های دموکراتیک را طرح کنند (مسأله ای که در اینجا قابل ذکر می باشد این است که این مطالبات دموکراتیک هنوز هیچ کدام در داخل ایران تحقق پیدا نکرده اند). ولی طرح این مطالبات و مبارزه برای آنها الزاماً دولت سرمایه داری را مورد سؤال قرار نمی دهد. یعنی از تحقق این شعارها و این مطالبات الزاماً به برکناری و سرنگونی نظام سرمایه داری منجر نمی شود ولی کماکان اینها شعارها و مطالبات اساسی طبقه کارگر در دوره آتی خواهد بود.

از آنجایی که رژیم فعلی مذهب را به عنوان یکی از حربه های تحمیق توده ها بکار می برد و از قانون عرفی و مدنی و قوانین جزایی اسلامی برای پیشبرد مقاصد خود استفاده می کند، یکی از شعارهای دموکراتیک می تواند آزادی پوشش و لغو حجاب اجباری باشد که یکی از مسائل زنان در داخل ایران می باشد.

سؤال: اگر همانگونه که شما توضیح دادید رژیم پای این خواسته ها رفته و مثلاً آزادی پوشش را اجازه دهد در حقیقت یکی از پایه های اساسی عقیدتی و ایدئولوژیکی حکومت مذهبی خود را شکسته است. شما فکر می کنید که بورژوازی ایران چنین توانایی را دارد که پای پاسخ دادن به چنین شعارهای دموکراتیکی رود؟

مازیار رازی: رژیم ایران این کار را نخواهد کرد و یا حداقل تمایل به این کار را نشان نداده و با این خواسته مبارزه خواهند کرد. یعنی بخش هایی از درون هیئت حاکمه در مقابل این شعارهای دموکراتیک قد علم خواهند کرد و در واقع راه تحقق این شعارهای دموکراتیک را مسدود خواهند کرد. منتهی مسأله ای که وجود دارد این است که سیستم سرمایه داری ایران در حال ادغام شدن در سیستم بین المللی امپریالیستی است. همانطور که دوستان مطلع هستند از یک سال و نیم پیش تاکنون سفرهای متعددی از سوی وزرای امور خارجه اروپایی به ایران شده است. همین چندی پیش آقای جک استرو وزیر امور خارجه بریتانیا به ایران سفر کرد و همین طور سفرهای متعددی از جانب دول مختلف به ایران شده و کشورهای اروپایی یک سلسله فشارها برای انجام مطالبات و احیای یک ارتباط تنگاتنگ با ایران به رژیم ایران آورده اند و حداقل در شکل ظاهری هم که شده امکان دارد یک سلسله زمینه ریزی هایی که منطبق با وضعیت و مترادف با قوانین بین المللی است بر دولت ایران تحمیل کنند.

البته این به این مفهوم نیست که دولت ایران خواهان این چنین حقوقی است. این به این معنی است که بر اساس روابط بین المللی این مطالبات حداقل به شکل ظاهری هم که شده در سطح جامعه طرح شود. اتفاقی که خواهد افتاد این است که طبقه کارگر، روشنفکران و تمام اقشار تحت ستم از این روزنه ها باید کمال استفاده را کرده و این مطالبات را به نهایت خودشان یعنی بر تحقق کامل و واقعی آن رسانند. از این نقطه نظر مبارزه حول مطالبات دموکراتیک در جامعه مایکی از مسائل محوری است که نیروهای سوسیالیست انقلاب، حزب پیشتاز انقلابی باید در رأس فعالیت خود قرار دهد.

زیرا که دولت سرمایه داری ایران وقتی این مسائل را طرح می کند به این مفهوم نیست که اولاً این مسائل به خودی خود توسط خود دولت به سرانجام خواهد رسید یا تحقق خواهد پذیرفت. بلکه حتی ممکن است برخی از این مطالبات را اعطا کند و بعد از چند ماه پس بگیرد. از این نقطه نظر مبارزه حول شعارهای دموکراتیک برای گرفتن حق اولیه دموکراتیک در سطح جامعه بسیار مهم است. این شامل تمام مواردی است که اشاره کردم، شامل مسأله پوشش بر

زنان و هم چنین مسأله برابری زن و مرد خواهد بود. حتی مسأله جدایی مذهب از دولت و ایجاد یک جامعه سکولار در واقع در محور این شعارها قرار خواهد گرفت و از این نقطه نظر مبارزه حول و حوش این شعارها اهمیت زیادی دارد.

سؤال: بجز شعارهای دموکراتیکی که اینجادر باره آن صحبت کردیم آیا شعارهای دیگری امروز در سطح جامعه وجود دارد و اگر عمدتاً وجود دارد لطفاً در مورد آنها صحبتی نمایید.

مازیار رازی: یکی دیگر از شعارهایی که در دوره گذشته اصولاً در سطح جامعه شاهد آن بودیم و امروز هم وجود دارد، شعارهای سنتاً حداقل و یا شعارهای صنفی طبقه کارگر هستند. مطالباتی نظیر حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی، بیمه های بازنشستگی، حق مرخصی با پرداخت دستمزد و غیره... اینها در واقع یکسری مطالبات صنفی طبقه کارگر هستند و در اقشار متفاوت هم ما شاهد این نوع مطالبات هستیم. در قشر دانشجویان هم ما شاهد این هستیم که این شعارها برای حل مسائل صنفی دانشجویی طرح شده. اما این شعارها هم الزاماً چهارچوب و نظام سرمایه داری را از هم نخواهد پاشید به این علت که این مطالبات هم ممکن است برخی یا بخشاً در مرحله ای توسط خود دولت طرح شود و تحقق پیدا کند.

ولی کماکان این شعارها هم شعارهایی هستند که هیچ کدام تاکنون تحقق پیدا نکرده اند. مانند حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی، که از مطالبات اساسی طبقه کارگر هستند و یا حق مرخصی. همانطور که ما شاهد آن هستیم طبقه کارگر ایران ماه ها است که حقوق اولیه خود را دریافت نکرده اند چه برسد به این که خواسته های صنفی کارگران پاسخ گرفته باشد. ولی در هر صورت، کماکان این شعارها یعنی شعارهای به اصطلاح سنتاً حداقل یا شعارهای صنفی هم یکی از مطالبات محوری خواهد بود که توسط حزب پیشتاز انقلابی باید طرح شود و حول آن مبارزه گردد. منتهی در عین حال باید کاملاً آگاه باشیم که تحقق این شعارها یا تحقق بخشی از این شعارها مستلزم شکسته شدن چهارچوب نظام سرمایه داری نیست.

سؤال: شما از شعارهای صنفی و مطالبات دموکراتیک طبقه کارگر صحبت کردید. مسأله این است که برای تحقق شعارهای صنفی هم که در مقابل طبقه کارگر وجود دارد احقاق مطالبات دموکراتیک ضروری است. به عنوان مثال برای مبارزه و طرح دریافت حق بیکاری و بیمه های اجتماعی در درون جامعه ابتدا باید طبقه کارگر حق تشکل داشته باشد و بتواند تشکلات خود را بوجود آورد. لطفاً در مورد رابطه بین تحقق شعارهای صنفی و شعارهای دموکراتیک توضیح دهید.

مازیار رازی: درست است. در واقع پیوند بسیار نزدیک و ارگانیکی بین تمام مطالباتی که در سطح جامعه طرح می شود وجود دارد. مطالباتی که ما در مقابل خودمان در جامعه اختناق زده ایران داریم مطالباتی است که ناشی از ماهیت ارتجاعی دولت ایران است. دولتی که تمام مطالبات، تمام خواسته ها، تمام حقوق اجتماعی را سرکوب کرده و بطور سیستماتیک این دولت جامعه را

در موقعیتی قرار داده که هیچ دیوار چینی بین مطالباتی که در سطح جامعه طرح می شود وجود ندارد.

به عنوان نمونه من به خواسته های بخشی از طبقه کارگر ایران مثلاً کارگران بارش اصفهان اشاره می کنم. نزدیک به دو سال پیش یکی از مطالبات کارگران از جمله کارگران بارش اصفهان در واقع دریافت حقوق عقب افتاده آنها بود که این یک شعار، شعاری کاملاً صنفی و مرتبط به وضعیت خودشان بود. اما به محض اینکه کارگران وارد پروسه اعتراض به دولت و مدیران شدند و در اعتراض به وضعیت موجود و باز پس گرفتن حقوق عقب افتاده خود تجمعاتی سازمان دادند، فوراً سرکوب گردیده و عده زیادی از آنها دستگیر شده و به زندان افتادند.

بلافاصله پس از این اتفاق ما مشاهده کردیم که یک سلسله شعارهای دموکراتیک مثل آزادی زندانیان سیاسی در درون کارگران بارش طرح می شود.

یعنی اینکه کارگران از یک سلسله شعارهای صنفی آغاز و روز بعد از دستگیری به یک سلسله شعارهای دموکراتیک می رسند. به شعار آزادی بیان می رسند و به مطالبات دیگری که در سطح جامعه وجود ندارد می رسند. بنابراین به دلیل ماهیت ارتجاعی رژیم و اختناق حاکم، شعارهایی که در سطح جامعه طرح می شود به هم دیگر پیوند می خورند. از یکی شروع شده و به دیگری ختم می شود و از یکی دیگر شروع شده و به یک سلسله شعارهای بالاتری می رسند. از این نقطه نظر هیچ وجه تمایزی بین این شعارها وجود ندارد گرچه ما در تحلیل هایمان باید این شعارها را از هم جدا شده طرح و بررسی کنیم.

سؤال: یکی از مسائل دیگر طبقه کارگر شعارها و مطالباتی است که می تواند از آگاهی های حاضر طبقه کارگر نشأت گرفته و به آگاهی های حداکثر طبقه کارگر برسد، لطفاً در رابطه با اینگونه شعارها نظرتان را مطرح نمایید.

ما زیار رازی: همانطور که ذکر کردم تحقق شعارهای اولیه، یعنی شعارهای دموکراتیک مانند آزادی بیان، حقوق برابر زنان و مردان و غیره... مستلزم شکسته شدن چهار چوب دولت سرمایه داری هستند. و همچنین مطالبات صنفی مانند حقوق بیکاری و بیمه های اجتماعی و غیره اینها هم تحقق شان منجر به سرنگونی رژیم و از هم پاشی نظام سرمایه داری در ایران نیست. چه بسا امکان دارد در آینده در یک موقعیت خاص، یک سلسله حقوق دموکراتیک و یک سلسله حقوق صنفی کارگران و کل جامعه توسط رژیم و در ارتباط با فشارهای بین المللی تحقق پیدا کند. ولی در میان این مطالبات یک سلسله مطالباتی دیگری هستند که ما این مطالبات را به نام مطالبات انتقالی می شناسیم.

مطالبات انتقالی شعارهایی هستند که تحقق نهایی آنها مستلزم شکسته شدن چهار چوب نظام سرمایه داری است. این شعارها و این مطالبات شامل شعارهایی مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم یا کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری یا باز کردن دفترهای دخل و خرج

شرکت ها، کارخانه ها، بانک ها یا نظارت مستقیم کارگری برای تدوین قوانین موجود و یا شعار مرکزی این نوع مطالبات یعنی کنترل بر تولید و توزیع در جامعه هستند.

البته توضیح خواهم داد که مفهوم این شعارها چیست. در واقع طرح این شعارها از آگاهی فعلی طبقه کارگر و کل جامعه سرچشمه می گیرد ولی نظام سرمایه داری موجود قابلیت تحقق دادن به این خواسته ها را ندارد. مانند کنترل کارگری، کنترل بر تولید و توزیع. به این مفهوم که به عنوان کارگران خواهان این می شوند، به عنوان مثال کارخانه هایی وجود دارند که در شرایطی کار در آنها متوقف شده و این توقف کار منجر می شود که کارگران و کارکنان این کارخانه بیکار شوند، دولت موظف است این کارخانه ها را به کارگران آن کارخانه ها واگذار کند. وام های بانکی مهیا شود و اینها را واگذار کند به خود کارگران که کنترل امور تولیدی و توزیعی را در دست بگیرند و در واقع خود سرنوشت خودشان را رقم بزنند.

حقوق کارگران را خود بپردازند و منافع تولید را در دست خود بگیرند و غیره. این قابل پذیرش برای دولت سرمایه داری نیست. دولت سرمایه داری، اولین روزی که به چنین کاری تن دهد بدین معنی است که پایه های اصلی نظام سرمایه داری را متزلزل کرده است. از این نقطه نظر رودرویی بین طبقه کارگر و دولت سرمایه داری و مدیران کارخانه ها از طریق طرح این شعارها تشدید پیدا می کند. این شعارها منجر به این خواهد شد که طبقه کارگر برای نخستین بار اعتماد به نفس پیدا کند و در واقع یک سلسله فعالیت هایی را تجربه کند و نشان دهد که حداقل نیرو و قابلیت تنظیم فعالیت های خودش را دارد. در نتیجه می تواند حتی در آینده حکومت خود را داشته باشد و همچنین می تواند مدیریت کارگری را اعمال کند.

در آتی پس از سرنوشتی رژیم، در نتیجه این شعارها تضاد اساسی بین طبقه کارگر و دولت سرمایه داری ایجاد خواهد شد. از این روست که من تأکید می کنم تحقق این شعارها در واقع مستلزم شکسته شدن چهارچوب نظام سرمایه داری است. و این یکی از شعارها و مطالبات اساسی و محوری است که حزب پیشتاز انقلابی همراه با کارگران پیشرو کارخانه ها باید در رأس کار و فعالیت های خود قرار دهند و در صدد طرح و تحقق این شعارها بر آیند و این مسأله محوری و مسأله اساسی و کلیدی جنبش کارگری در دوره آتی خواهد بود.

به عنوان مثال یکی دیگر از این شعارها افزایش دستمزدها متناسب با تورم است. یعنی به این مفهوم که اگر تورم ۲۰ و یا ۳۰ درصد افزایش پیدا کند، دستمزدهای کارگران هم باید ۲۰ و یا ۳۰ درصد افزایش پیدا کند. خوب واضح است که این مورد قبول دولت سرمایه داری قرار نمی گیرد و این را تحقق نمی دهد به این علت که اگر چنین کند دیگر سودها و ارزش افزونه را سرمایه داران نخواهند توانست کسب کنند و در نتیجه استفاده از نیروی کار طبقه کارگر مقدور نخواهد بود.

از این نقطه نظر این مطالبات اساسی طبقه کارگر در دوره آتی خواهد بود. یکی دیگر از این شعارها باز کردن دفترهای دخل و خرج شرکت‌ها است که در اذهان عمومی هم طرح شده است. دولت‌های سرمایه داری مانند دولت ایران همواره ادعا کرده اند که کارخانه‌ها سودآور نیستند و متحمل ضرر می‌شوند و به این دلیل است که کارخانه‌ها بسته شده و کارگران اخراج می‌شوند. بنابراین کارگران در مقابل این حرکت سیستم سرمایه داری تقاضای گشایش دفترهای دخل و خرج کارخانه‌ها را می‌کنند و عنوان می‌کنند که اگر چنین است می‌خواهند بدانند که حقوق مدیران چقدر می‌باشد، و حقوق کارگران چقدر است. وام‌هایی که از بانک‌های بین‌المللی دریافت شده چقدر می‌باشد. سودآوری در گذشته چقدر بوده. بنابراین شعار طرح باز کردن دفترهای دخل و خرج کارخانه‌ها و شرکت‌ها و بانک‌ها بسیار حائز اهمیت است.

واضح است که دولت سرمایه داری تن به این امر نمی‌دهد و از این نقطه نظر طبقه کارگر و پیشرو کارگری و حزب طبقه کارگر از طریق این شعارها می‌تواند کل طبقه کارگر را بسیج کند و این تحقق دادن به این شعارها تمام پایه‌های نظام سرمایه داری را متزلزل و از هم می‌پاشد. از این نقطه نظر این شعارها و یا مطالبات که مطالبات انتقالی نام دارد، باید پیشروی کارگری و حزب پیشتاز انقلابی کمال استفاده را نمایند.

سؤال: شعارهای انتقالی که از آن صحبت کردید و بیشتر طرح و تمرکز آن را در رابطه با طبقه کارگر گذاشتید می‌تواند در مورد افشار دیگر اجتماعی هم طرح شود؟ و برای مقابله با سیاست‌های دولت سرمایه داری از آنها استفاده شود؟

مازیار رازی: بله در بخش‌های دیگر، در افشار تحت ستم جامعه، این شعارهای انتقالی می‌تواند طرح گردد و مبارزه حول و حوش آن صورت گیرد. برای مثال در جنبش زنان، برداشتن حجاب اجباری یکی از شعارهایی است که در واقع دولت اسلامی موجود در مقابل آن ایستادگی خواهد کرد. مبارزه حول و حوش این شعار می‌تواند بسیج‌کننده باشد و زنان بسیاری را به آگاهی مورد سؤال قرار دادن کل نظام سرمایه داری موجود بکشاند.

در بخش‌های مختلف جامعه، همین‌طور در قشر دانشجویان هم به هر حال شعارهایی در شرایط کنونی مطرح است و مبارزات دانشجویی حول و حوش این شعارها می‌تواند پایه‌های این نظام را متزلزل بکند. در ملیت‌های تحت ستم هم همین‌طور. بسیاری از این شعارها مانند شعار حق تأمین سرنوشت تا سرحد جدایی یکی از شعارهای محوری است که در واقع ملیت‌های تحت ستم ایران می‌توانند حول آن مبارزه را آغاز کنند و رودرویی خود را با دولت ارتجاعی مرکزی تشدید کنند و مبارزه حول و حوش آن را به نتیجه مطلوب برسانند.

بنابراین در سطح جامعه یک سلسله شعارهای انتقالی نه تنها در میان طبقه کارگر بلکه در میان افشار مختلف هم مطرح است. منتهی معمولاً دو نوع برخورد با این اقدامات در سطح جامعه می‌گردد. دو برخورد انحرافی طرح می‌گردد، چه در میان طبقه کارگر و چه در میان قشرهای دیگر

اجتماعی. مثلاً وقتی از طرف دولت و یا سازمان بین المللی کار این صحبت به میان می آید که سندیکاهای کارگری در جامعه ساخته خواهد شد، دو برخورد می شود. یکی اینکه کاملاً از در تسلیم بر می آیند و هیچ نوع مبارزه ای را در مقابل این تصمیم قرار نمی دهند و از زاویه فرصت طلبانه خودشان را در این اقدام حل می کنند.

و یا از سوی دیگر معمولاً در بین نیروهای کمونیست برخورد فرفقه گرایانه دیگری طرح می شود و این است که خود را از این اقدامات که در شرف وقوع است کاملاً منزوی می کنند و مطالبه ای طرح نمی کنند و حتی هیچ گونه دخالتی نمی کنند که از طریق آن آگاهی توده های کارگر و قشرهای اجتماعی را در مقابل دولت سرمایه داری بالاتر برند. به نظر من طرح مطالبات انتقالی در واقع باید از انگیزه ایجاد پل بین آگاهی فعلی طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی که کل جامعه و اقشار اجتماعی را از بند سرمایه داری و اختناق رها می کند، شروع شود.

این مسأله مهمی است و باید توجه کرد که از یک طرف دچار فرصت طلبی نشویم، خودمان را از دخالت در اقداماتی که در سطح جامعه اتفاق می افتد، بخصوص از طرف دولت، منزوی نکنیم و همواره کوشش کرده که یک سلسله مطالباتی کشف کنیم برای ایجاد پیوند بین آگاهی فعلی طبقه کارگر، اقشار اجتماعی و آگاهی سوسیالیستی و رسیدن به یک انقلاب اجتماعی در سطح جامعه. سؤال: دیگری که طرح می شود این است که اگر یک سری مطالبات در شرایط کنونی قابل تحقق نیستند چه لزومی دارد که پیشروی کارگری و حزب پیشتاز انقلابی در زمانی که بوجود می آید این شعارها را در سطح جامعه مطرح کند؟

مازیار رازی: واضح است شعارهایی که در سطح جامعه طرح می شوند، الزاماً همه آنها قابل تحقق نیستند. پس چرا ما آنها را مطرح می کنیم. علت آن بسیار روشن است و آن این است که طبقه کارگر باید به لزوم و ضرورت سرنگونی نظام سرمایه داری آگاه باشد و طبقه کارگر این کار را بدست خود متکی به توان خود و به نیروی خود انجام خواهد داد. این امکان پذیر نیست مگر اینکه این آگاهی کسب شود. این آگاهی هم بطور خودبخودی و از طریق مرور زمان کسب نمی شود. باید از طریق یک سلسله اقدامات، یک سلسله مطالباتی که از آگاهی فعلی طبقه کارگر آغاز می شود کسب گردد و طبقه کارگر باید در مبارزه روزمره به این آگاهی برسد.

اگر قرار باشد ما در واقع در تحقق همان شعارها و همان مطالباتی که چهارچوب نظام فعلی را در جای خود نگه می دارد بکوشیم و صرفاً آنها را طرح کنیم، همان طور که بسیاری از اصلاح طلبان و نیروهای رفرمیستی در سطح جامعه مطرح می کنند. در نتیجه آگاهی و شعور سیاسی طبقه کارگر و اقشار اجتماعی جامعه بالاتر از آگاهی کنونی آن نخواهد رفت.

اینها به لزوم حکومت خودشان و اتکا به نیروی خودشان هرگز نخواهند رسید. زیرا که دیگر مطالباتی طرح نمی گردد و صرفاً همان چهارچوب موجود اصلاح می شود و چهارچوب موجود لباس های متغیر به تن می کند شکل ظاهری حکومت تغییر پیدا می کند. یعنی بخشی از آخوندها

کنار می روند و کسانی با کراوات جایگزین آنها شده ولی همان سیاست را پیش می برند و همان سیستم را ادامه می دهند و توده های وسیع جامعه توده های تحت ستم کارگران، دهقانان، اقشار وسیعی از دانشجویان، روشنفکران، زنان و ملیت های تحت ستم در نتیجه در همان چهاچوب باقی خواهند ماند.

این تفاوت اساسی است بین نظرگاه و دیدگاه گرایش های اصلاح طلب و نیروهای سوسیالیست انقلابی و انقلابیون. اصلاح طلبان در واقع از طریق طرح شعارها و مطالباتی که قصد تضمین و تحکیم این سیستم و با همان محتوی را دارد، با تغییر ظاهر سیستم آغاز می کنند. ولی نیروهای انقلابی و نیروهای سوسیالیست انقلابی می خواهند حکومت دیگری، سیستم دیگری را جایگزین این سیستم نمایند که بمراتب عالی تر و دموکراتیک تر خواهد بود و بمراتب شرایط را هموار خواهد کرد که نیروهای مولده رشد کنند و کار برای همگان بوجود آید و همچنین اقتصاد شکوفا گردد.

از این نقطه نظر تفاوت اساسی وجود دارد بین کسانی که قصد دارند نظام را در همین چهارچوب تزیین کنند و کسانی که قصد دارند نظام را کنار گذاشته و نظام و لائتاری را جایگزین آن نمایند. از این نقطه نظر مسأله شعارهایی که در چهارچوب نظام موجود قابل تحقق نیست، طرح آن بسیار حیاتی و ضروری می باشد. این منجر به این می گردد که آگاهی طبقه کارگر، آگاهی اقشار اجتماعی بالاتر رفته و متکی به نیروی خودشان اعتماد کسب کنند و در مورد حکومت آتی که متکی به نیروی اکثریت جامعه است فکر کنند و آگاهی کسب نمایند.

تشکلات مستقل کارگری و حزب

سؤال: یکی از مسائلی که بسیار اهمیت داشته و باید به آن پرداخت، نقطه نظرهای مختلف در رابطه با ایجاد تشکل های مستقل کارگری و حزب پیشتاز انقلابی است. عده ای معتقدند که حزب کمونیست یا حزب پیشتاز انقلابی و یا حزب کارگران انقلابی ایران از درون تشکلات کارگری بیرون خواهد آمد. تشکلات کارگری که از گرایشات مختلف جنبش کارگری مثل آنارشیست ها، آنارکوسندیکالیست ها، سوسیالیست ها، کمونیست ها و دیگر اقشار طبقه کارگر تشکیل شده اند و خود را در درون یکسری تجمعات متشکل می کنند. این عده معتقدند که این تشکلات کارگری در ابتدا بصورت فراگیر بوجود آمده و سپس از درون این تشکلات فراگیر حزب پیشتاز انقلابی بیرون خواهد آمد. نظر شما در این مورد چیست؟

مازیار رازی: در مورد طبقه کارگر و غریزه کارگران به سمت و سوی وحدت علیه سرمایه داری باید تأکید کنم که این انگیزه، این غریزه همواره درون طبقه کارگر بوده و هم چنان باقی خواهد ماند. زیرا که طبقه کارگر اصولاً در صدد یافتن متحدین ضد سرمایه داری خود است و واضح است که در شرایط خاصی اتحادهایی بر اساس فعالیت های مشترک علیه سرمایه داری بین اقشاری که مرتبط به طبقه کارگر هستند و نظرات متفاوت از همدیگر دارند شکل خواهد گرفت. به عنوان

مثال کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها، آنارشویست‌ها، چپ‌های لیبرال و انواع و اقسام گرایش‌هایی که غریزه ضد سرمایه‌داری دارند و مخالف این دولت هستند. اصولاً این اقشار می‌توانند حول یک سلسله مطالبات ضد سرمایه‌داری با همدیگر وحدت‌کنند و این را ما یک «جبهه واحد کارگری» می‌نامیم که از گرایش‌های مختلف شکل گرفته و حول مطالباتی که ماهیت رژیم سرمایه‌داری را زیر سؤال می‌برد مثل مطالبات: کنترل کارگری، کنترل بر تولید و توزیع و همچنین مطالبات دیگری که در جلسه گذشته به آن اشاره کردیم مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم و غیره....

بنابراین اتحاد طبقه کارگر و اتحاد گرایش‌های مختلف در درون طبقه کارگر که طرز تفکر و برنامه‌های متفاوتی دارند امری طبیعی و ضروری است که چنین جبهه‌ای و اتحاد عملی شکل بگیرد. بدلیل اینکه هم جبهه قوی تری از مبارزات سرمایه‌داری را تقویت کند و هم اینکه در درون این جبهه مبارزات سیاسی مابین عقاید مختلف صورت گیرد. اما از این غریزه، از این اتحاد عمل، این استنتاج را کردن که این تشکل، نهاد و یا این جبهه واحد الزاماً به یک حزب سیاسی یا به حزب پیش‌تاز انقلابی منجر خواهد شد اشتباه محض است. به این علت که حزب پیش‌تاز انقلابی اصولاً بر محور برنامه انقلابی مشخصی با یک سلسله افراد و گرایش‌هایی که در درون طبقه کارگر خواهان استقرار حکومت کارگری هستند، خواهان تشکیل جمهوری شورایی هستند و خواهان ساختن نظام سوسیالیستی هستند باید شکل بگیرد.

این گرایش‌های نظری، کمونیست‌هایی هستند که از درون طبقه کارگر بیرون آمده و نه تنها اعتقاد به مبارزه برای حقوق دموکراتیک طبقه کارگر دارند، نه تنها اعتقاد به مبارزه برای حقوق صنفی طبقه کارگر دارند، بلکه به مبارزه علیه کل نظام سرمایه‌داری نیز اعتقاد دارند. از این نقطه نظر در درون طبقه کارگر در دورانی که حکومت بورژوازی استیلائی خودش را در جامعه مستقر کرده، این ناهمگونی در طبقه کارگر وجود خواهد داشت و واضح است که گرایش‌های مختلف نمی‌توانند در درون یک حزب پیش‌تاز انقلابی منسجم به فعالیت مشترک دامن بزنند. علت این مسأله این است که ایدئولوژی حاکم بر جامعه ما، ایدئولوژی هیأت حاکم است. هیأت حاکم و دولت سرمایه‌داری از طرق مختلف در درون طبقه کارگر رخنه می‌کنند و عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی را در درون این طبقه تقویت می‌نمایند و حزبی که ما می‌خواهیم بوجود بیاوریم از درون یک تشکل مستقل کارگری و یا یک تجمع که اتحادی از گرایش‌های مختلف است نمی‌تواند بوجود آید. این حزب باید جدا از این تشکل مستقل بوجود آید.

این ناهمگونی در واقع ناهمگونی خواهد بود که جامعه ما تا دوران اعتدالی انقلابی و سرنگونی نظام سرمایه‌داری با آن روبرو است. گرایش‌های مختلف فکری در درون طبقه کارگر تقویت می‌شوند و گرایش‌های خرده بورژوازی و حتی گرایش‌های مماشات‌جو که در حال آشتی طبقه کارگر و با دولت سرمایه‌داری هستند شکل می‌گیرند. حزب پیش‌تاز انقلابی واضح است که بطور

خودبخودی و بطور طبیعی از درون یک تشکل ناهمگون نمی تواند بوجود آید. کادرهای این حزب باید کادرهای جدی، متعهد و کمونیست باشند. کسانی که فعالیت و مبارزه را تا به آخر، تا انتها، تا سرنگونی نظام سرمایه داری و استقرار جمهوری شورایی پیش می برند. ما نمی توانیم در درون حزب پیشتاز انقلابی با گرایشاتی که مماشات جو هستند وحدت تشکیلاتی داشته باشیم چون اینها اولین خنجرها را به پشت طبقه کارگر خواهند زد. در واقع حزب پیشتاز انقلابی باید تدارک انقلاب را ببیند و باید منسجم باشد چه از نقطه نظر سیاسی، چه از نقطه نظر برنامه ای و چه از نقطه نظر عقیدتی و از این لحاظ ضمن اینکه حزب پیشتاز انقلابی در محور و در دل مبارزات طبقه کارگر و مبارزه در جهت تشکیل تشکل های مستقل کارگری است، در عین حال باید خودش را از لحاظ تشکیلاتی کاملاً مستقل از این تشکل کارگری سازمان دهد.

اضافه بر این باید ذکر شود که در دوران تدارکات، در دوران ماقبل از سرنگونی رژیم، واضح است که دولت سرمایه داری بیکار نخواهد نشست. آنها عناصر جاسوس و پلیسی خود را در درون تشکل های علنی کارگری خواهند فرستاد که از امر دخالت گری طبقه کارگر جلوگیری بکنند و از این لحاظ حزب پیشتاز انقلابی نمی تواند برای دخالت گری در درون تشکیلات علنی خودش را منحل بکند. حزب پیشتاز انقلابی باید کاملاً جدا از این تشکل علنی، که دولت سرمایه داری جاسوسان و پلیس خود را به درون آن می فرستد سازمان دهد. در غیر این صورت در هر زمانی، در هر لحظه ای و در هر مقطعی که امر سازمان دهی طرح می شود (برای نمونه سازماندهی یک اعتصاب ساده، سازماندهی اشغال یک کارخانه (بلافاصله این حرکت توسط پلیس مسدود خواهد شد. رهبران اصلی کارگری دستگیر خواهند شد و هیچ گاه اعتصاب و اشغال کارخانه ها و امر کسب اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر تحقق پیدا نخواهد کرد. در نتیجه باید یک تشکل مخفی و سیاسی و منسجم بوجود آید که این کارها را سامان دهد. هم مصونیت این تشکیلات را از عقاید رفرمیستی تضمین کند و هم اینکه خودش را از ورود عناصر جاسوس و پلیس که امر سازماندهی را معمولاً مسدود می نماید جدا نماید.

سؤال: وقتی که مسأله سازماندهی مخفی مطرح می شود، دو مسأله عمده در دستور کار قرار می گیرد. یکی دموکراسی تشکیلاتی و دیگری بوروکراتیزه شدن سیستم تشکیلات. احزاب مختلف کمونیستی و سوسیالیستی با توجه به تجربیاتی که در گذشته داشته اند، زمانی که سازماندهی مخفی را صورت می دهند با این دو مسأله برخورد داشته اند. شما در این مورد چگونه مکانیزمی را پیشنهاد می کنید که ضمن اینکه حزب پیشتاز انقلابی سازماندهی مخفی خود را صورت می دهد بر این مشکلات هم فائق آید.

مازیار رازی: در ابتدا باید ذکر کرد که برخی از فعالین جنبش کارگری اصولاً با کار مخفی مخالف هستند و علت این است که آنها تصور می کنند که کار مخفی متعلق به یک سازمان چریکی یا

کسانی هست که در گذشته خانه های تیمی خود را تشکل می دادند و جدا از طبقه کارگر شروع به فعالیت می کردند. آنها تصور می کنند که کار مخفی در واقع متعلق به گروه هایی است که بطور قیم مآبانه قصد دارند «آگاهی را از بیرون به درون طبقه کارگر» تزریق کنند ضمن اینکه اصولاً ارتباطی با طبقه کارگر ندارند. لذا از این نقطه نظر این گروه ها با هرگونه تشکل مخفی طبقه کارگر مخالفند. به اعتقاد من گرچه این عکس العمل واکنش صحیحی است. منتهی فاقد تحلیل سیاسی می باشد. ما وقتی صحبت از این می کنیم که حزب پیشتاز انقلابی باید یک سازمان مخفی باشد، مفهوم آن این نیست که این تشکل جدا از طبقه کارگر است. مفهوم آن این نیست که اینها به فعالیت های چریکی می خواهند دامن زنند. بلکه مفهوم آن این است که برای مصونیت از نفوذ عقاید رفرمیستی و جاسوسان رژیم این تشکیلات باید مخفی صورت بگیرد اما در عین حال باید در دل طبقه کارگر باشد.

مسأله مهم دیگر این است که دموکراسی کارگری باید در حزب پیشتاز انقلابی اعمال گردد. یعنی اینکه عقاید و گرایش های مختلف باید حق ابراز نظر را داشته باشند. واضح است که در درون حزب پیشتاز انقلابی مانند هر پدیده دیگری اعتقادات و عقاید مختلف در مقابل همدیگر صف آرایی خواهند کرد. اختلافات در مورد تاکتیک ها و در مورد دخالت ها در جنبش کارگری بروز می کند. بنابراین این تشکیلات در واقع باید از دموکراسی کامل برخوردار باشد. دموکراسی که اجازه می دهد نظرات مختلف، گرایش های مختلف بوجود آیند و آن نظرگاهی که در اکثریت قرار گرفته برای دوره ای مورد اجرا قرار خواهد گرفت. از این نقطه نظر، نظرات اقلیت، محترم شمرده شده و حتی به شکل علنی در سطح جامعه طرح می شود. بنابراین این تشکیلات در واقع هرگز نباید جلوی نظرات مخالف را سد نماید.

سؤال: اتفاقاً سؤال من بر سر همین مسأله می باشد. تضادی که در اینجا بوجود می آید این است که سازمان های مخفی جنبش کارگری و یا حزب که می خواهند کار مخفی را سازمان دهند، و برای اینکه دموکراسی به این شکل وسیع که شما در صحبت های خود به آن اشاره کردید بتواند اعمال گردد در صورت لزوم نیاز به رفراندم ها و رای گیری داشته تا افراد و کارگران بتوانند نمایندگان خودشان را انتخاب نمایند و همه اینها در شرایطی که اختناق وجود دارد غیرممکن است. بحث بر سر همین مسأله است که دموکراسی که از آن صحبت می کنیم در داخل حزب پیشتاز انقلابی، در درون تشکلات کارگری پیشرو که به صورت مخفی کار می کنند چگونه امکان پذیر است؟

مازیار رازی: بسیار سؤال بجا و درستی است. به نظر من در وحله اول باید تأکید کنیم که حزب پیشتاز انقلابی حزب توده های کارگر نیست. حزبی نیست که در شرایط کنونی دربر گیرنده اکثریت کارگر انباشد. این حزب در واقع حزب پیشرو کارگری کمونیستی است. یعنی حزبی است که متشکل از کسانی است که در صف رهبری طبقه کارگر در دوره گذشته قرار گرفته

و اعتقاد به عقاید کمونیستی پیدا کرده اند. بنابراین تا ظهور دوران اعتلای انقلابی تعداد اینها بسیار محدود خواهد بود. ما اعتقاد به ساختن یک حزب توده ای داریم. حزب کمونیست ایران به مفهوم یک حزب توده ای که کل طبقه را بسیج می کند باید بوجود آید. منتها این حزب در دوران اعتلای انقلابی بوجود خواهد آمد. دورانی که تمام عصاره و ساختارهای تشکیلاتی دولت سرمایه داری در حال فروپاشی است. منتهی تا آن زمان این حزب متشکل از اقلیتی از طبقه کارگر است. از طرف دیگر باید این را ذکر کرد که تجربه حداقل دو دهه گذشته در داخل ایران نشان داده که تشکیلاتی مانند محافل کارگری در گذشته در ایران بوجود آمده و این محافل کارگری متشکل از کارگران پیشرویی بوده اند که ساختارهای تشکیلاتی ایجاد کرده و توانستند امر سازماندهی در درون طبقه کارگر را انجام دهند. ضمن اینکه مخفی باقی مانده و از لحاظ فکری نیز سیاسی و کمونیست باقی ماندند.

در نتیجه، ما این تجارب در دو دهه گذشته در داخل ایران را داریم. اعتصاب های بیشماری که در دو دهه گذشته در داخل ایران انجام شده واضح است که پشت سر اینها پیشرو کارگری قرار داشته، سازماندهی بوده است. شعارهای مشخصی که در اعتراضات ضد جنگ، در اعتراضات کارگری داده شد اینها نشان دهنده این است که این تعرضات همه خودجوش و خودانگیخته نبوده و بسیاری از آنها سازماندهی شده و ما امروز می دانیم که محافل کارگری بیشماری در داخل ایران شکل گرفته اند و به صورت مخفی تا کنون فعالیت ها را سازمان داده اند. نشریه انتشار داده اند، اطلاعیه بیرون داده اند و در درون کارخانه ها فعالیت کرده اند و کمونیست باقی مانده اند بدون اینکه دستگیر شوند. بنابراین ما یک چنین تجربه ای را پشت سر داریم. این مسأله از این جهت حائز اهمیت است که ما این تجارب را به درون حزب پیشتاز انقلابی آورده تجارب فعالیت مخفی، دموکراتیک و هم چنین تأثیر گذار را در اختیار خواهیم داشت.

بحثی که امروز اینجا مطرح می شود این است که اگر این محافل کارگری، بطور رسمی در درون حزب پیشتاز انقلابی متشکل گردند چگونه از ناهنجاری های بوروکراتیک در درون خودشان رها شده و در یک ساختار تشکیلاتی دموکراتیک فعالیت خواهند کرد. واضح است که مسأله رأی گیری در دوران اختناق دشوار خواهد بود اما امکان پذیر است. رأی گیری عناصر متعهد و جدی در درون طبقه کارگر و توافق بر سر سیاست ها با وجود اینکه مشکل است اما عملی می باشد. از طرق مختلف و اشکال مختلف، نظرات می تواند در درون یک تشکیلات منعکس شود و به آرای مبارزین و فعالین آن سازمان گذاشته شود. این سازمان می تواند از جانب خودش رهبری انتخاب کند و این رهبری بین دو تجمع سازمان می تواند از طریق هسته های مختلف سازمان پیدا کند، هسته های کوچک مخفی که ارتباطات ارگانیک از طریق سازماندهی ها با یکدیگر دارند. این تشکیلات اسناد درونی می تواند داشته باشد. یولتن درونی سیاسی می تواند داشته باشد و در واقع اعضای این سازمان می توانند به نظرات یکدیگر واقف باشند و هم چنین نظرات را به هم

دیگر منتقل نمایند و از طریق ایجاد مرکزیتی در درون خود و بهیروی در درونشان، بین دو کنفرانس، تصمیم گیری کرده و فعالیت هایشان را سازمان دهند. این تجربه محافل کارگری در داخل ایران بوده و باید مورد استفاده قرار گیرد و همچنین تجربه تشکیل احزاب مشابه در کشور های دیگر مانند کشورهای نظیر امریکای لاتین وجود دارد که از این تجارب هم می توان استفاده کرد.

سؤال: شما در صحبت های خود اشاره کردید اگر تشکلات کارگری می خواهند به بوروکراسی دچار نگردند باید خودشان را در قالب حزب پیشتاز انقلابی سازمان دهند. لطفاً توضیح دهید این بوروکراسی که شما از آن صحبت می کنید چگونه است که یک تشکل کارگری اگر سعی در متشکل شدن در حزب پیشتاز انقلابی و ایجاد نطفه های اولیه حزب پیشتاز را ننماید امکان مبتلا شدن به آن را دارد؟

مازیار رازی: همانطور که اطلاع دارید واضح است که در ابتدا محافل کارگری بر اساس اعتماد به یکدیگر شکل

گیرند. نه از طریق وحدت به دور یک برنامه سیاسی و یا یک تجربه مشخص عملی. بلکه بر اساس اعتماد افرادی که در دوران فعالیت شان در درون کارخانه ها و یا حتی ارتباطات خانوادگی و غیره، شناسایی قبلی از همدیگر داشته و برای فعالیت مشترک ضد سرمایه داری در درون کارخانه ها به دور همدیگر جمع می گردند.

عمدتاً محافل کارگری در دوره گذشته به این شکل در داخل ایران شکل گرفته اند. از این نقطه نظر و بدلیل اعتماد مابین افراد، این تشکل ها، این نهادهای کوچک ضربه پذیری بسیار کمتری از تشکل های بزرگ و احزابی که در دوره انقلاب گذشته بوجود آمده اند؛ خواهند داشت؛ و این امر است که به این فعالین کمک کرده که آنها به فعالیت خود تداوم دهند. اما در درون این محافل کارگری از آن جایی که مسأله تصمیم گیری بر اساس همین روابط فردی و اعتماد متقابل شخصی صورت می گیرد، اصولاً پس از طی دوره ای و بخصوص در دورانی که گشایش هایی در جامعه ایجاد می شود، این محافل می توانند به محافلی بوروکراتیک مبدل گردند. و اختلاف های شدید و عمدتاً غیرسیاسی منجر به از هم پاشی آنها می گردد.

به این مفهوم که یک یا دو نفر از فعالینی که در صدر کار قرار گرفته اند و رابط بین اعضای این محفل هستند بدلیل وجود اختناق بجای کل این محفل می توانند تصمیم بگیرند و هم چنین در واقع این تشکیلات به شکل تشکیلاتی که حول یک نفر شکل می گیرد می تواند سازماندهی پیدا کند و آن شخص بنا به آگاهی های فردی و سلیقه های شخصی خود سازماندهی را انجام دهد. در درون جامعه ایران در دوره آتی امکان دارد گشایش های مختلفی ایجاد گردد بطور مثال می بینیم که گرایش هایی از جامعه بورژوازی اروپایی و غربی و هم چنین سازمان بین المللی کار

خواهان این هستند که سندیکا‌های کارگری یا اتحادیه‌های کارگری در داخل ایران ایجاد کنند و قوانین کار را مترادف با قوانین بین‌المللی نمایند.

هم‌چنین ماهیت رژیم یک ماهیت مرتبط به سازمان‌های بین‌المللی و امپریالیستی خواهد شد و این روزنه‌هایی باز خواهد کرد البته نه از روی خواسته‌های دولت سرمایه‌داری بلکه از روی قوانینی که بر دولت سرمایه‌داری تحمیل می‌شود. به این ترتیب از درون این روزنه‌ها گرایش‌هایی شروع به حرکت می‌کنند، تحولاتی در درون طبقه کارگر رخ می‌دهد که این محافل را در شکل قبلی خود پذیرا نخواهد بود. این محافل باید بسیار فراتر از این اشکال سازماندهی روند. این محافل باید ارتباطات تنگاتنگی با هم برقرار کنند. این محافل باید فعالیت‌ها را هماهنگ سازند و امر دخالت‌گری در اتحادیه‌های کارگری، در سندیکا‌های کارگری که در آینده ایجاد می‌گردد سازمان دهند. این محافل باید پیشنهادات ایجاد تشکل‌های مستقل رادیکال را مطرح نمایند. در نتیجه وجود محافل متفرق از همدیگر دیگر کافی نیست. اینها در واقع باید درون یک تشکیلات واحد بشکل دموکراتیک عمل کنند تا نظرها صرفاً نه از طریق یک یا چند نفر بلکه به شکل جمعی در سطح فعالین این حزب اعمال گردد. بنابر این به اعتقاد من در دوره آتی نزدیک، دوران محافل کارگری متفرق جدا از هم و مرتبط از طریق روابط فردی و شخصی پایان خواهد پذیرفت و در دوره آتی جمعیتی که در این محافل هستند باید کوشش کنند که در یک تشکیلات سراسری که براساس یک بنیاد دموکراتیک ایجاد می‌شود و ما نام آن را حزب پیشتاز انقلابی گذاشته ایم خود را متشکل کنند و بشکل دموکراتیک فعالیت‌های جنبش کارگری را در قشرهای مختلف آن سازمان دهند.

سؤال: از تشکلات توده‌ای کارگری صحبت کردید و گفتید که گرایش‌های مختلفی در آن وجود دارند مانند آنارشویست‌ها، آنارکوسندیکالیست‌ها، سوسیالیست‌ها و غیره... سؤال این است چرا با این ترکیبی که نام بردید نمی‌توان حزب پیشتاز انقلابی را ساخت؟

مازیار رازی: علت آن بسیار واضح است. این گرایش‌ها با نظرها‌های متفاوتی و با اهداف متفاوتی وارد مبارزه ضددولتی می‌شوند، مانند گرایش‌های چپ لیبرال و چپ مذهبی که در داخل ایران حضور دارند. اینها هم گرایش‌های ضددولتی هستند. مانند جبهه دموکراتیک مردم به رهبری طبرزدی و غیره... این افراد و گرایش‌ها گرچه در شرایط کنونی گرایش‌های ضددولتی هستند، گرچه رهبران‌شان دستگیر می‌شوند و در زندان‌ها بسر می‌برند و تحت شکنجه قرار می‌گیرند اما مطالبات آنها فراتر از مطالبات یک جامعه بورژوازی نخواهد رفت. اینها خواهان دموکراسی بورژوازی هستند اینها خواهان ایجاد یک سلسله آزادی‌های اجتماعی عمومی می‌باشند.

از سوی دیگر گرایش‌های وجود دارند مانند گرایش‌های سندیکالیست که خواهان مبارزه حول مطالبات صرفاً صنفی کارگران هستند. خواهان گرفتن مطالبات صنفی طبقه کارگر هستند. از

سوی دیگر گرایش های کمونیست، گرایش های سوسیالیست انقلابی نه تنها خواهان دموکراسی هستند، یعنی خواهان تحقق مطالبات دموکراتیک طبقه کارگر و خواهان تحقق مطالبات صنفی بوده بلکه فراتر از این رفته و خواهان این هستند که در درون طبقه کارگر اعتماد به نفس ایجاد شود، که طبقه کارگر خود را برای ایجاد یک حکومت متکی به خود و اکثریت قشرهای تحت ستم آماده کند. بنابر این مطالبات این عده، مطالبات سوسیالیست های انقلابی و کمونیست ها فراتر از مطالبات اقشار مذهبی و چپ لیبرال و یا سندیکالیست خواهد رفت. از این نقطه نظر و از آنجا که اینها اهداف و چشم اندازهای متفاوتی دارند، واضح است که در درون یک حزب واحد و یک حزب پیشتاز انقلابی نمی توانند جا بگیرند. ولی می توانند با یکدیگر اتحاد عمل داشته باشند. می توانند با هم بر سر مسأله خاصی مثلاً در مورد مسائل دموکراتیک، مسائل صنفی و مسائل سیاسی با هم مشترکاً علیه سرمایه داری مبارزه کنند. می توانند جبهه متحد کارگری با گرایشات مختلف داشته و با احترام به گرایش ها و عقاید یکدیگر مسائل خود را پیش برند. اتحاد عمل حول چنین مسائلی عملی است. چون اتحاد عمل در واقع برای یک منظور خاص و برای یک فعالیت خاص مانند یک فعالیت ضد سرمایه داری و یا فعالیت ضد دولتی شکل می گیرد.

اما حزب پیشتاز انقلابی برای تدارک ایجاد حکومت شورایی و سرنگونی نظام سرمایه داری شکل می گیرد و از این نقطه نظر است که این دو نوع تشکیلات با هم متفاوت هستند. افرادی هم که در این دو تشکیلات فعالیت می کنند نیز از لحاظ سیاسی و برنامه ای با یکدیگر متفاوتند. در درون حزب پیشتاز انقلابی تنها افرادی می توانند متشکل شوند که هدف نهایی را دنبال می کنند و به آن اعتقاد دارند. یعنی اعتقاد به تشکیل حکومت شورایی و سرنگونی نظام سرمایه داری از طریق اعتصاب عمومی در سطح جامعه. این حزب پیشتاز انقلابی باید متشکل از سوسیالیست های انقلابی و کمونیست ها باشد و با گرایش های چپ لیبرال، مذهبی، سندیکالیست ها و آنارشیست ها نمی توان این اهداف را دنبال کرده و به آن دسترسی پیدا کنند.

سؤال: شما از حزبی صحبت کردید که در شرایط اختناق در شرایطی که استبداد نهادینه شده در اقلیت قرار دارد و این حزب قرار است که در شرایط انقلاب در شرایط اعتلای انقلابی به اکثریت رسد تا بتواند اکثریت طبقه کارگر را در خودش متشکل و سازماندهی کند. در حال حاضر احزاب و سازمان ها با عناوین مختلف کارگری، سوسیالیستی، تشکیل شدند، چرا ما نباید به طبقه کارگر پیشنهاد کنیم که بجای ساختن مجدد تشکیلات و احزاب مربوط به خود به این احزاب و تشکیلات فعلی بپیوندد و اصولاً چه تفاوت هایی بین احزاب موجود کنونی و حزبی که شما از آن صحبت وجود دارد؟

مازیار رازی: در حله نخست احزاب موجود، احزاب سنتی و همچنین احزابی که به اصطلاح از این احزاب سنتی گسست کرده اند، ولی کاریکاتوری از این احزاب به وجود آورده اند؛ و هم چنین کسانی که مشغولیات فکری آنها در دو دهه گذشته این بوده که تجمعات و هماهنگی هایی و اتحادهایی ایجاد کنند و در واقع خواهان ایجاد احزابی همانند احزاب سنتی بوده و هستند، تفاوت اصلی شان با حزب پیشتاز انقلابی که در ایران قرار است بوجود آید؛ این است که اینها فاقد پایگاه اجتماعی میان طبقه کارگر هستند. یعنی احزاب و تشکیلات و تجمعاتی که بوجود آورده اند و یا قصد دارند در آتیه بوجود آورند جدا از پیشرو کارگری. اینها هیچ توجهی به مسائل و حتی حضور پیشرو کارگری در درون طبقه کارگر نمی کنند و بشکل قیم مآبانه و از بالا به ساختن حزب و تشکیلات خود مبادرت ورزیده اند. در صورتی که حزب پیشتاز انقلابی مورد نظر ما از درون طبقه بوجود خواهد آمد از درون پیشرو کارگری و از درون کارگروشنفکرانی که به عنوان رهبران عملی طبقه کارگر در دو دهه گذشته شناخته شده اند و به دور یک برنامه انقلابی گرد خواهند آمد. این یکی از وجوه تمایز اساسی و اولیه احزاب موجود و حزب مورد نظر ما است. وجه تمایزات دیگری که وجود دارد و باید ذکر نمود، یکی برنامه این احزاب است. برنامه این احزاب دچار انحرافات و ناهنجاری های شدیدی می باشد. بسیاری از این احزاب اصولاً به مسأله ساختن حزب پیشتاز انقلابی اعتقادی ندارند و در حال تئوریزه کردن مماشات با بخش هایی از خرده بورژوازی و بخش هایی از بورژوازی هستند. نظریات اینها و برنامه های این احزاب جایگاه هایی برای مماشات با بخش هایی از بورژوازی، بخش هایی از اصلاح طلبان و یا حتی با سلطنت طلبان باز می نماید و این مغایر با برنامه ای است که طبقه کارگر از درون خود تدوین می کند. برنامه ای که کاملاً و بطور راسخ برنامه ای کارگری است و متحدین خود را از درون دهقانان فقیر، ملیت های تحت ستم، جوانان سوسیالیست و زنان سوسیالیست و مبارز خواهد یافت و متحدین شان هیچ گاه از متحدین طبقات متخاصم نخواهد بود.

نکته مهم دیگر مسأله آگاهی سوسیالیستی در درون این تشکیلات است. احزاب موجود در واقع با یک روش کاملاً جامد نقل قول ها و مقالاتی را از احزاب مختلف گرفته و برنامه خود را نقداً تدوین نموده اند. مشخص نیست که این برنامه به چه کاری می خواهد پردازد. برنامه ای که اینان تدوین نموده اند اگر از درون طبقه کارگر به بیرون تراوش نکرده باشد اصولاً جایگاهی در طبقه کارگر نخواهد داشت و کسانی که از مدافعین این احزاب هستند اصولاً اعتقادی به تئوری و نظریه های انقلابی ندارند و قصد آنان از تدوین این برنامه های خشک و جامد تحمیل آن به جنبش کارگری است.

در صورتی که کادرهایی که در درون حزب پیشتاز انقلابی متشکل می شوند همه آگاهانه به آموزش و یادگیری تمام متون مارکسیستی برای تدوین یک برنامه انقلابی در آینده خواهند بود. اینها خواهان این خواهند بود که در درون این تشکیلات دانش سوسیالیستی که یکی از ابزار

و یکی از سلاح های مبارزه طبقاتی علیه سرمایه داری است تقویت گردد. کادرهای جوان کارگری با تجارب غنی مبارزات کارگری در سطح بین المللی آشنایی پیدا خواهند کرد. با تئوری های انقلابی آشنایی پیدا خواهند کرد و این تئوری ها را در عمل مبارزاتی صیقل خواهند زد و با سنجش، تجارب خود را منطبق با این تئوری های انقلابی می نمایند.

بنابراین دانش سوسیالیستی و کسب آگاهی سوسیالیستی در درون این حزب، یک روند کاملاً طبیعی و مرتبط به مسائل جنبش کارگری خواهد بود. در حالی که در درون احزاب سنتی موجود چنین روندی وجود ندارد. اینها و جوه اصلی تمایز این احزاب سنتی با حزب پیشتاز انقلابی که قرار است از دل طبقه کارگر بیرون آید می باشد.

باتشکر از شما رفیق
با آرزوی موفقیت برای شما و تمام جوانان سوسیالیست انقلابی



ادامه دارد.....